



انتشارات دانشگاه تهران

۱۶۰۰

گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی

ترجمه از زبان پرتغالی و حواشی

از

ژان اوین

مدیر پژوهش در مدرسهٔ تتبعات عالی دانشگاه پاریس

ترجمه

پروین حکمت



گزارش سفیر کشور پرتغال
در دربار شاه سلطان حسین صفوی

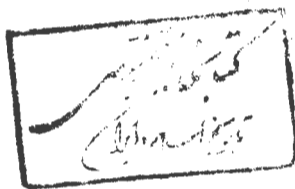


انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۶۵۵

شماره مسلسل ۲۰۷۳

تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی



اسکن شد

گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی

ترجمه از زبان پرتغالی و حواشی

از

ژان او بن

مدیر پژوهش در مدرسهٔ تتبعات عالی دانشگاه پاریس

ترجمه

پروین حکمت

این کتاب ترجمه‌ای است از :

L'Ambassade de Gregório Pereira Fidalgo
à la cour de Châh Soltân - Hosseyn

Jean Aubin

Lisbonne-1971

Comité National Portugais pour la célébration du 2500^e
anniversaire de la fondation de la monarchie en Iran

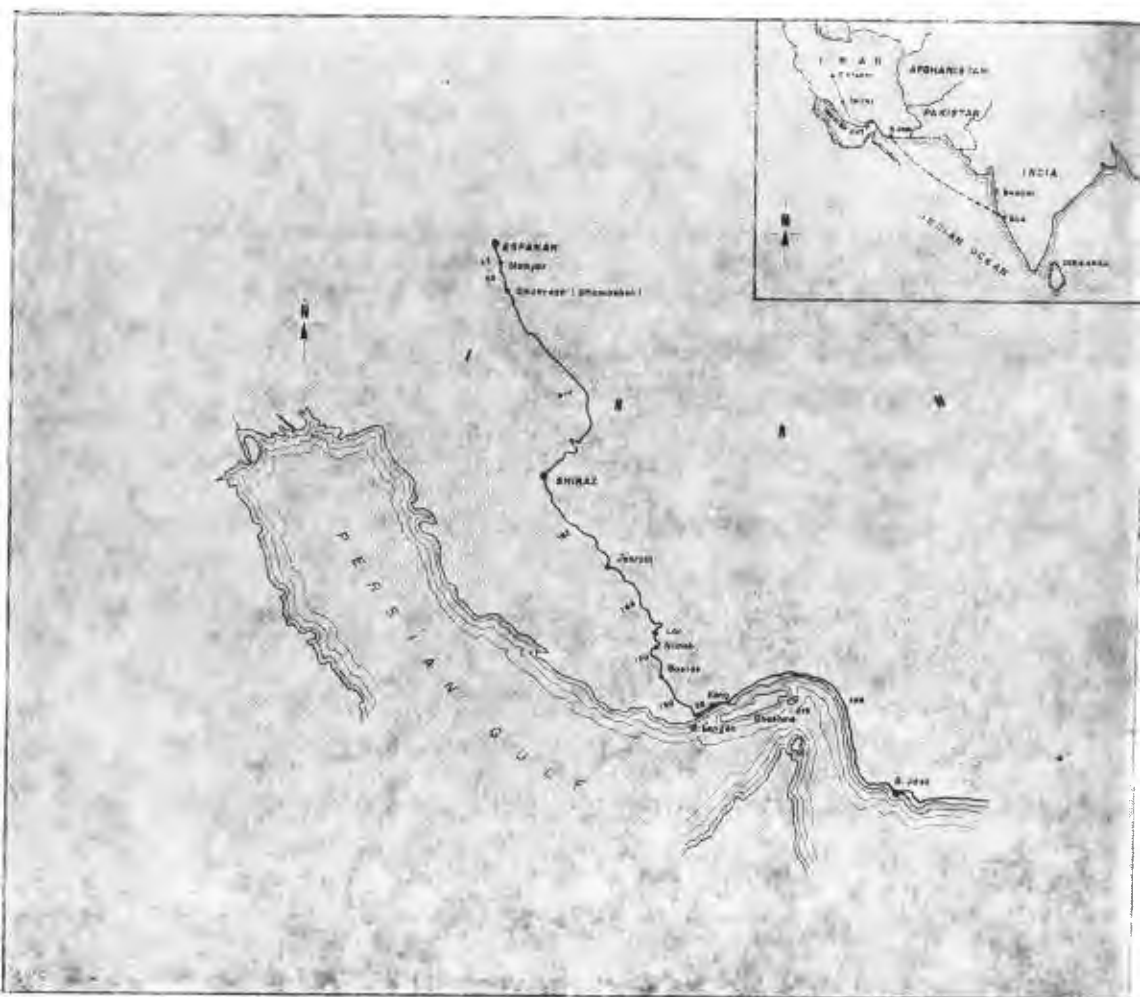
ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در اردیبهشت ماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی
در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید
کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است
بها : ۱۱۰ ریال

فهرست

- | | |
|------------------|----------|
| ۱ - مقدمه مترجم | ۱ تا ۳ |
| ۲ - دیباچه | ۴ تا ۵ |
| ۳ - مقدمه | ۶ تا ۳۵ |
| ۴ - گزارش مسافرت | ۳۶ تا ۸۳ |



مقدمه مترجم

خلیج فارس بعثت راه دریایی ممتاز و مخصوصاً قرارداداشتن برسر راه شبه قاره هند، از دیرباز مورد توجه بسیاری از کشورها بوده است و کشورهای کرانه نشین این خلیج نیز از اهمیت آن آگاه بوده اند .

در قرن هفده میلادی خلیج فارس صحنه رقابت چند کشور اروپایی است و شاید بتوان گفت یکی از اولین قدمهای استعماری از راه همین خلیج برداشته می شود اما ادامه اهمیت خلیج فارس نه تنها به زمان ما نیز کشیده شده است بلکه بر اهمیت آن امروزه بیش از پیش افزوده گردیده است .

موضوع کتابی که اینک تقدیم خوانندگان می گردد گزارش سفر گریو پیرا فیدالگو سفیر پرتغال و حکومت گوا در هند بنواحی خلیج فارس و بویژه اقامت در بندرکنگ (ایران) است . این گزارشگر پس از سفری دور و دراز با اسب و خیمه و سایر تجهیزات و با مترجم و مهمانداری ایرانی از راه لار و شیراز عازم دربار اصفهان می شود .

زمان سفر این سفیر مصادف است با اواخر دوران صفوی که افول این سلسله آغاز شده است . همچنین مقارن با ضعف نیروی دریایی پرتغال و جایگزینی این نیرو بوسیله نیروی دریایی انگلیس است (متأسفانه گزارشگر این جایگزینی را یا ندیده یا نادیده رها کرده است . اما به افول سلسله صفوی اشاره می کند .

کتاب از ارزش ادبی عاری است . حتی بعثت ضعف شخصیت گزارشگر ، آینه تمام نمای زمانه خودش هم نیست . بیطرفانه هم نگارش نیافته ، بلکه آکنده از حب و بغض و تعصبات دینی است ، چنانکه خواننده توجه خواهد یافت ، این سفیر که فریفته جاه و جلال و تجمل بسیار است در مأموریت خود موفق نمی شود و تنها

توفیقی که می‌یابد دخالت در یک امر مذهبی است که یک اسقف مسیحی رانده شده از جلفا رابه کلیسایش در جلفا باز می‌گرداند.

(اما مأموریت سفیر چیست؟ اتحاد با ایران برای جنگ علیه اعراب و این کاری است که استعمار همواره کرده است، یعنی مشرق‌زمینی‌ها را بجان‌هم‌بیندازد و موجب تضعیف نیروهای آنها بشود و خود ایمن و مرفه و غنی گردد. درست در همین زمان است که هلندی‌ها نیز دربار اصفهان را به‌جنگ با ترک‌ها ترغیب می‌کنند، خوشبختانه شاه صفوی با همه ضعف شخصی و فساد دربارش هوشیار است و تن به این جنگ نمی‌دهد و سفیر با دست خالی مراجعت می‌نماید.)

(اما گزارش سفیر بیش از همه شخصیت خودوی را آشکار می‌کند. این سفیر درخانه صدراعظم ایران جاسوس می‌گمارد، با شکوهی بی‌حد باصفهان وارد می‌شود و به محض مشاهده کوچکترین خدشه در مراسم استقبال بی‌جهت یا با جهت می‌رنجد و قهر می‌کند و پیام شکوه آمیز برای شاه و صدراعظم و دیگران می‌فرستد و روزی که شاه در یک بارعام در میدان نقش جهان اصفهان او را هم ضمن پذیرایی از دیگر سفرای خارجی می‌پذیرد باز به او برمی‌خورد و با لطایف‌الحیل شاه را وادار می‌دارد که برایش ملاقات خصوصی ترتیب دهد. ضمناً طی گزارشش، از انتقاد از مردم ایران و شاه و مذهب ایرانیان کوتاهی نمی‌کند. می‌نویسد که رشوه و پول حلال مشکلات در ایران است و از ظلم شاه وقت و اخاذی او از رعایا و سران کشور بعنوان هدیه نوروزی ذکر می‌کند.

اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا پادشاه پرتغال بوسیله آقای سفیر می‌خواهد با چنین ملتی متحد شود؟ آقای سفیر متوجه نیست که درست در همین زمان در کشور خودوی، پرتغال، تفتیش عقاید (انکیزیسیون) امری رایج است و مردم را به جرم داشتن عقیده‌ای خاص به صلابه می‌کشند و نمی‌بینند که همین مذهب محمدی آنقدر بردباری دارد که مسیحیان جلفا را به آسانی می‌پذیرد و آزادی عقاید را درست در کنار پایتخت خود محترم می‌شمارد.

این گزارش بمناسبت جشنهای دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی از طرف نمایندگی پرتغال در دانشگاه پاریس (سوربن) به فرانسه ترجمه شده است. من هم در ترجمه آن نهایت امانت را بکار بسته‌ام و حتی روال نشر گزارشگر و شیوه‌سبک‌اورا حفظ کرده‌ام. در پایان مؤکداً گفته می‌شود که ترجمه این سفرنامه از آن باب نیست که مترجم با عقاید مؤلف موافق است و طبعاً هم مطالب آن مورد تأیید نیست. در خاتمه از آقای ایرج افشار، رئیس محترم کتابخانه مرکزی دانشگاه متشکرم که این کتاب را برای ترجمه در اختیار اینجانب گذاشتند. این کتاب نشان می‌دهد که تا چه حد اوضاع و احوال در دوران ما تغییر یافته است.

مترجم

دیباچه

هنگامیکه کمیسیون ملی پرتغال مسؤول بزرگداشت دوهزارو پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران در پرتغال افتخار بمن داد واز من دعوت کرد که در تهیه سری انتشاراتی که تحت نظر آن کمیسیون منتشر می شود، همکاری کنم، تعداد متونی که جهت چاپ و یا تجدید چاپ در اختیار اینجانب که بعنوان یک شرق شناس و نیز صاحب نظر در امور پرتغال می باشم قرار داشت، اندك نبود. چه بسیارند مدارك موجود در بایگانی ها، سفرنامه ها، گزارشهای دیپلماتیک که گویای وسعت و تنوع تماسها بین پرتغال و ایران طی حکومت سلسله صفوی (۱۷۲۲ تا ۱۵۰۱) می باشند. من تصمیم گرفتم که دو گزارش مأموریت فرستاده های دولت پرتغال به دربار ایران را برای چاپ تهیه و تنظیم کنم. علت انجام هر دو مأموریت مورد بحث فکر برقراری اتحادی بین پرتغال و ایران بود که مأموریت اولین هیئت در ابتدا و دومی در پایان دوران مناسبات بین دولت ایالت هند و دربار صفوی انجام گرفته است. باتوجه به مهلت کوتاهی که برای تهیه این امر برای من در نظر گرفته شده بود، در این کتاب تنها به مسافرت گرگوریو پیرا فیدالگو (۱۶۹۷ - ۱۶۹۶) اکتفا نموده ام. بررسی و چاپ تجدید نظر شده گزارش مسافرت فرنائو گومز دولموس Fernao Gomes de Lemos به اردوگاه شاه اسمعیل اول در سال ۱۵۱۵ موضوع یک جلد جداگانه خواهد بود.

بمنظور تسهیل در امر خواندن گزارش مأموریت سفارت گرگوریو پیرا فیدالگو املاء متن مذکور بصورت املاء جدید نگارش یافته است، ولی بدیهی است که سبکها و اشکال ساختمان جمله، ویژه دورانی است که گزارش این مأموریت نوشته شده است و نیز اسامی شرقی بهمان نحوی که در متن دستخط اولیه آمده است حفظ شده است.

در اینجا لازم می‌دانم در درجه اول از عالیجناب ژوزه دو آزرده و پردیگائو
 Me. José de Azeredo Perdigao رئیس کمیسیون ملی پرتغال و رئیس بنیاد
 کالوست گلبنکیان Fondation Galouste Gulbenkian تشکر کنم که دعوت
 ایشان به من این امکان را داد که در شناخت دو کشوری که برای من یکسان
 عزیز هستند، یعنی پرتغال و ایران سهمی داشته باشم. همچنین مراتب سپاس خود را تقدیم
 حضور پرفسور ژواکیم ورسیمو سرائوا Prof. Joaquim Verissimo Serrao
 رئیس مرکز فرهنگی پرتغال در پاریس که سازمان دهنده با پشتکار همکاریهای علمی
 بین‌المللی می‌باشند می‌نمایم و بالاخره خود را مدیون دوستی و محبت دوشیزه
 ایزابل ماریا دوفاریا سیلوا Melle. Isabel Maria de Faria e Silva که از
 روی لطف متن پرتغالی و قسمتی از ترجمه این کتاب را با من مرور نموده‌اند، می‌دانم.

سپتامبر ۱۹۷۱

ژان اوبین

(Jean Aubin)

مدیر تحقیقات در مدرسه تجربی تتبعات عالی در دانشگاه سوربن (پاریس)

مقدمه

برقراری قدرت ایران در خلیج فارس سیاست متینی بود که شاه عباس اول صفوی بر اساس آن در سال ۱۶۲۲ میلادی بندر هرمز را به یاری نیروی دریائی انگلیس تصاحب کرد. برخلاف آنچه تصور می‌شود، نفوذ دولت پرتغال در این منطقه یکباره از میان نرفت. واکنش شدید روئی‌فرر دو آندراد^۱ و ابتکارات جسورانه‌اش در خلیج فارس، دولت صفویه را بر آن داشت که در اوایل سال ۱۶۳۰ درست چند ماه پس از مرگ شاه عباس باب مذاکرات صلح را با پرتغالیها بگشاید و با تأسیس نمایندگی بازرگانی آنها در بندرکنگ^۲ (در شرق بندر لنگه کنونی^۳) موافقت کند و همان امتیازاتی را که به انگلیس‌ها برای تأسیس نمایندگی در بندر عباس، بعلت کمک در فتح بندر هرمز داده بود، در باره پرتغالیها نیز اعمال دارد. در معاهده مذکور قید شده بود که بندرکنگ برای بازرگانی حتی در صورت بروز مناقشه میان دو طرف در محل دیگری از خلیج، همواره مفتوح بماند بطوریکه ام. بوکسر^۴ در کتاب خود زیرعنوان (رقابت انگلیس و پرتغال در خلیج فارس) می‌نویسد: این ماده از قرارداد مزبور هر چند غیرعادی بنظر می‌رسید اما استثنائی

Kong (۲)

Rui Freir de Andrade (۱)

(۲)- رجوع شود به مقاله: (مراکز بازرگانی پیشین در خلیج فارس)

«Former trading centres of the Persian Gulf». V. Kung

اثر A. W. Stiffe در مجله جغرافیائی شماره سیزده، سال ۱۸۹۹ و کتاب (آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان) اثر احمد اقتداری تهران سال ۱۳۴۸، صفحات ۵۰۱، ۵۱۰، ۵۱۳ و چند تصویر.

M. Boxer(۴)

نبود و مورد احترام قرار گرفت^۱ . در واقع بندر کنگ تا آن روز ، بندر ناشناخته و گمنامی بود . منتهی بعلت این موافقت نامه در ردیف یکی از بنادر بازرگانی مهم بین المللی اقیانوس هند قرار گرفت . باید دانست که مقررات جاری در این بنادر از نقطه نظر قضائی درخور یک بررسی تطبیقی می باشد^۲ . مقررات و قوانین جاری در این بنادر هر چند دارای اشکال و سازمانهای اداری تا حدی متفاوت هستند ، با این حال از خصوصیات مشابهی برخوردارند . این بنادر نوعی واحدهای مستقل هستند که ظاهراً در حاشیه دولتهائی که با آنها وابستگی ارضی دارند قرار گرفته اند ، در عمل دارای دستگاههای اداری خاص خود می باشند .

سیاح مشهور ایتالیائی گملی^۳ جمعیت بندر چند ملیتی کنگ را در سال ۱۶۹۴ میلادی به ده هزار نفر تخمین زده است و آنها را شامل مورها^۴ (مغربی) هندی ها - اعراب - یهودی ها و ارمنی ها بشمار آورده است^۵ اما در همین بندر جامعه

(۱) - رجوع شود به : (رقابت انگلیس و پرتغال در خلیج فارس)

«Anglo - Portuguese rivalry in the Persian Gulf»

اثر C. R. Boxer در فصول «روابط انگلیس و پرتغال ، از انتشارات E. Prestage éd.,

Watford 1935 چاپ سال ۱۹۳۵ صفحات ۱۱۲ ، ۱۱۳ ،

در Chapters in Anglo - Portuguese relations

(۲) - رجوع شود به هواشی : (مقدمه ای در تاریخ حقوق ملل در هند شرقی قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸)

An introduction to the history of the Law of Nations in the East Indies (16th, 17th & 18th centuries)

اثر C. H. Alexandrowicz چاپ اکسفورد سال ۱۹۶۷ .

درباره دوران قبل از حضور اروپائیان ، رساله مورد تردید ، اثر Anthony Leedes

تحت عنوان «The Port - of - trade in pre - European India as an ecological and evolutionary type»

از انتشارات Viola E. Garfield éd .

شناسی آمریکا در سال ۱۹۶۱ چاپ Seattle صفحات ۲۶ و ۴۸ .

Mores (۴)

Gemelli (۳)

(۵) ایضاً Gemelli Careri صفحه ۲۹۲ .

هندی‌ها موسوم به بانیان^۱ بهمان اندازه نفوذ داشت که فرماندار ایرانی بندر، آنچنانکه جامعه هندی قادر بود کشتار گاو را در بندر مثلاً ممنوع اعلام دارد و سیاح ایتالیایی از این مسئله که اهالی مجبور به خوردن گوشت نامطبوع بز و گوسفند بودند شکایت داشت و به صحنه‌ای اشاره می‌کند که در آن پرتغالی‌ها شبانه و در خفا اقدام به ذبح گاو کرده‌اند^۲. با وجود این ملت‌های ساکن بندر از آزادی فرائض مذهبی برخوردار بودند. بعلت حضور پرتغالی‌ها در کنگ این بندر در ایران تنها مکانی بود که یک فرد مسیحی (اعم از پرتغالی یا غیر آن) می‌توانست بدون نیاز به مسلمان شدن جهت نجات جان خود، آزادانه با یک زن مسلمان رابطه برقرار کند^۳.

فرقه اکوستن‌های^۴ مسیحی پرتغالی در این بندر یک کلیسا داشتند و ضمناً حق قضاوت نسبت به کلیه مسیحیان تولد شده در بندر را دارا بودند^۵.

دولت صفوی در بندر کنگ دو مأمور داشت. یکی (شه‌بندر) که مأمور گمرک بود^۶ و دیگری (داروغه) یعنی رئیس پلیس و هر دو نماینده از طرف والی لار منصوب می‌شدند^۷ (لار شهری بود که حوزه نفوذ آن در تمام منطقه ساحلی گسترش داشت) گاه می‌شد که تنها یکی از این دو مأمور در محل خدمت خود حاضر بود^۸.

- (۱) Banians
(۲) ایضاً Gemelli Careri صفحه ۳۰۹.
(۳) ایضاً Gemelli Careri صفحه ۲۸۳.
(۴) Augustins
(۵) ایضاً Gemelli Careri صفحات ۲۸۹، ۲۹۹.
همچنین کتاب «Manuel da Ave Maria» صفحه ۲۰۹.
(۶) Gemelli Careri صفحه ۲۸۳.
(۷) درباره «شه‌بندر» رجوع شود به فرهنگ لغات و جملات محلی هندی - انگلیسی «Hobson - Jobson, a glossary of anglo - indian colloquial words and phrases» نوشته Yule et Burnell از انتشارات W. Crooke لندن سال ۱۹۰۳ صفحات ۸۱۶ و ۸۱۷.
(۸) Gemelli Careri صفحه ۲۸۶ درباره داروغه رجوع شود به «دائرة المعارف اسلامی چاپ دوم (A. Lambton) 2^e éd., s. v. Encyclopédie de l'Islam».
(۹) بدینسان در سال ۱۶۹۴ شه‌بندر کنگ عملاً وظایف گمرکچی و داروغه را انجام میداد (Gemelli Careri) صفحات ۲۸۶ و ۲۸۷ و Hedges. I. در صفحه ۲۰۵.
شه‌بندر را بعنوان فرماندار شهر معرفی نموده و درباره دپدارشی با شه‌بندر لار صحبت می‌کند.

در میان سایر ملل تنها پرتغالی‌ها اجازه یا بهتر بگوییم امتیاز برافراشتن بیرق را داشتند^۱.

درآمد گمرک بندرکنگ براساس قراردادهای اولیه بطور مساوی بین پادشاهان ایران و پرتغال تقسیم می‌شد^۲ اما دیری نگذشت که بعلت سخت‌گیری‌ها و ایجاد دزدسرای دولت صفوی، که در تمام زمینه‌ها آثار آن مشهود است و همزمان با انحطاط این دولت، سهم پادشاه پرتغال از درآمد گمرک تقلیل یافت و به هزار تومان رسید^۳.

دولت ایران دقیقاً سالانه مبلغ هزار و صد تومان بدولت پرتغال می‌پرداخت^۴ که هزار تومان جهت پادشاه پرتغال و صد تومان برای نمایندگی پرتغال منظور می‌گردید^۵. ضمناً سالانه پنج راس اسب پیشکشی نیز ضمیمه مبلغ فوق بود^۶. باید افزود که تنها پرتغالی‌ها قربانی تدابیر متخذه بوسیله دولت ایران نبودند بلکه انگلیس‌ها نیز ناچار شدند در مقابل یک درآمد سالانه هزار و هشتاد و تومانی، از سهم خود از درآمد گمرک بندرعباس که عبارت از نصف کل درآمد بود، صرف‌نظر کنند^۷.

(۱) Gemelli Careri صفحه ۲۸۳ در سال ۱۶۹۳ هلندی‌ها در نمایندگی خود در بندرکنگ بیرق برافراشتند ولی شاه درائر شکایت پرتغالی‌ها آنها را از این کار منع نمود (رجوع شود به Cunha Rivara صفحه ۲۲۳). بردار آلتونیو دو ژو که درباره او در همین کتاب بحث بمیان آمده اقدام لازم را بعمل آورد.

(۲) Gemelli Careri صفحه ۲۸۵ (مینورسکی تذکره الملوك صفحه ۱۸۱ و غیره)

(۳) جواب دن‌پدرو دوم به کنت ویلاورد از شهر لمبسون در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۶۹۷ (ms. BNL, Pombalina 439, f. 137).

(۴) در Gemelli Careri صفحات ۲۸۳ و ۲۸۵ به اشتباه ۱۱ هزار نوشته شده است.

(۵) کتاب مجمع التواریخ، اثر محمدخلیل سرعشی، چاپ اقبال، تهران، سال ۱۳۲۸ شمسی صفحه ۴۱.

(۶) Gemelli Careri صفحه ۲۸۳ و نیز کتاب «Instrução» پاراگراف ۴، صفحه

۱۰۱، و نیز پاراگراف ۴۰، صفحه ۱۱۳ (os cavalos da pensao).

(۷) Gemelli Careri صفحه ۲۸۵.

مقرری سالانه نمایندگی پرتغال، به کارمندان بندر یعنی ناظر و مباشر پرداخت می‌شد. مباشر مأموریت داشت که وجوه را دریافت کند و یک قسمت از آن را بر حسب اوامر کتبی ناظر به مصرف برساند. وظایف دیگر ناظر عبارت بود از دادن گذرنامه به مسلمانان جهت کشتی‌رانی اطمینان بخش در دریای هند و فروش غنائم بدست آمده توسط کشتی‌های پرتغالی.

پادشاه به این کارمندان یک مقرری پنجاه تومانی و کرایه منزل و همچنین مخارج پنج مستخدم را می‌پرداخت ولی به مباشر مبلغ بیست و هشت تومان اضافه پرداخت می‌شد تا بمصرف هزینه خارجی‌ها برسد.

سیاح ایتالیائی گملی^۱ می‌نویسد: پرتغالی‌ها در بندرکنگ بیش از هر ملت دیگری مورد توجهند و بهمان اندازه که در جزیره گوا^۲ دارای قدرت هستند، در اینجا نیز قدرتمندند، نه تنها نسبت به کارمندان و هم وطن‌های خودشان بلکه نسبت به تمام مسافران مسیحی^۳. وی می‌افزاید: تاورنیه^۴ سیاح ایتالیائی اظهار می‌دارد که آب درکناره بندرکنگ به اندازه کافی برای کشتیهای بزرگ عمیق نیست و تجارت از طریق بندرگمرون^۵ انجام می‌گیرد. این سخن درست نیست زیرا من شخصاً درکنگ کشتیهای بزرگ پرتغالی مشاهده کردم که دارای شصت الی هفتاد توپ بودند و حتی ناوگان متعلق به اقوام مسلمان دیدم که بسی بزرگتر بود، از طرف دیگر من می‌دانم که نه تنها هلندی‌ها و پرتغالی‌ها از بندرگمرون استفاده می‌کنند بلکه تمام ملتهای دیگر به بندرکنگ رفت و آمد می‌نمایند و در آنجا تجارت میکنند و علتش این است که نیروی دریائی پرتغال همه گونه آزادی برای آنها فراهم آورده است^۶ اشغال و تصاحب مسقط توسط عمانی‌ها در سال ۱۶۵۰ موجب از میان

Goa (۲)

Gemelli (۱)

Gemelli Careri صفحه ۲۸۴. (۳)

Gomron (۵)

Tavernier (۴)

(۶) ایضاً صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲.

رفتن کامل قدرت و نفوذ پرتغالی‌ها در دریای عربی شده و در دهه‌های بعد از آن پرتغالی‌ها دیگر توانائی مهار کردن قدرت امام مسقط را نیافتند با وجودیکه نیروی دریائی امام موقعیت و ارتباطات پرتغالی‌ها را در اقیانوس هند غربی سخت تهدید می‌کرد. از سوی دیگر پادشاه ایران که از اثرات سوء نفوذ اعراب در منطقه خلیج و حتی در سرزمین ایران سخت نگران بود، خود را با نایب‌السلطنه پرتغال درهند دریک صف و در مقابل دشمنی مشترك یافت.

در زمان سلطنت شاه‌سلطان حسین آخرین پادشاه سلسله صفویه، در پایان قرن هفده و اوایل قرن هیجده میلادی کوششی بمنظور عقد قرارداد همکاری میان ایران و پرتغال بعمل آمد و این خود فصلی عملا ناشناخته در سیاست خارجی ایران است.^۱

در اینجا بهیچ روی مایل به صحبت در باره این پرونده پر حجم که شایسته مطالعه عمیق‌تری می‌باشد، نیستیم^۲ و تنها اشاره کوتاهی در مورد مسافرت گرگوریو فیدالگو دوسیلوا و اقامت او در دربار اصفهان می‌نمایم که به همین منظور از ماه

(۱) باید توجه داشت که آقای Lockhart که بتاريخ سیاسی آن زمان بسیار مطلع بود به مذاکرات بین ایران و دولت هند اشاره کرده است. رجوع شود به کتاب (افول سلطنت صفوی و اشغال افغانه)

«The fall of the Safavi dynasty and the Afghan occupation of Persia»

اثر کهارت Lockhart چاپ کمبریج سال ۱۹۵۸ صفحات ۶۲ و ۶۸ و ۳۹۲ و ۴۳۴ و صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶

آنتونیو Antonio Caetano de Souza در کتاب

Historia genealogica da Casa real portugueza, VII, Lisbonne

شرح مختصری را اختصاص داده است به مأسوریت سال ۱۶۹۶ و در باره آن اشاراتی در صفحه ۵۰۴ از جلد چهارم، و صفحات ۳ تا ۸ و ۱۰ و ۴ از جلد پنجم کتاب

Assentos do Conselho do Estado

آمده است. این کتاب اثر (Panduronga S.S. Pissurlencar) است و به ترتیب در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ در باستورا - گوا (Bastora-Goa) به چاپ رسیده است.

(۲) رجوع شود به ویژه به کتابهای «Livros das Monções» جلد‌های ۹ و ۶۳۰.

اکتبر ۱۶۹۶ تا مارس ۱۶۹۷ میلادی صورت گرفت و می‌بایست تواناً قوای ایران و پرتغال به عمان حمله نمایند.

بندر کنگ که کاملاً بر روی دریا باز بود از نظر دفاعی دارای موقعیت بدی بود. گرگوریو می‌نویسد: «کنگ بندر نیست بلکه ساحل بسیار مطمئنی است در منتهی‌الیه عربستان و بدون معارض که خلیج فارس را مانند سدی در مقابل ضربات اقیانوس شرقی مسدود می‌کند. این ساحل شامل یک قلعه می‌باشد که در آن سی عدد درخت نخل بطور مربع قرار گرفته است و نیز چهار عدد توپ بزرگ دارد که بفرمان کنستانتین دونوروگنا^۱ هنگامیکه وی از طرف پادشاه اسپانیا بسمت نایب‌السلطنه گوا^۲ منصوب شده بود شناخته شده است و تنها به سبب جزر و مد دریا گاهی مرطوب می‌شود^۳ با وجود این مشخصات اعراب مسقطدر ژانویه ۱۶۹۵ میلادی به بندر کنگ حمله کردند و آنجا را غارت نمودند و انگلیسی‌های کمپانی هند شرقی و هلندهای کمپانی وری نیگد استیدیش^۴ کمکهای خود را از دولت ایران که توانائی دفاع نداشت، دریغ داشتند.

نایب‌السلطنه پرتغال در هندوستان که در آن زمان کنت دو ویلاورد^۵ بود بر عکس، از موقعیت استفاده نمود و بمنظور منحرف کردن خطری که ناوگان عمان برای بندر مومباسا^۶ ایجاد کرده بود ب فکر افتاد که به حضور پرتغال در خلیج فارس جان تازه‌ای بخشد^۷ بنا براین به پادشاه ایران پیشنهاد کمک دریائی داد.

ناوگانی که از گواگیل شده بود تحت فرماندهی پیراداسیلو افرانسیکو^۸

Goa (۲)

Constantin de Norogna (۱)

Gemelli Gareri صفحه ۲۹۱ (۳)

Vereenigde Oostindische (۴)

Comte de Vila Verde (۵)

Mombaca (۶)

«A fortaleza de Jesus e os Portugueses sem Mombaca» رجوع شود به کتاب (۷)

اثر Carlos de Azevedo C. R. Boxer چاپ لیسون سال ۱۹۶۰ صفحات ۵۲ و ۵۳.

Francisco Pereira da Silva .۸

در سال ۱۶۹۵ میلادی در خلیج فارس مصاف داد. کنت دو ویلاورد به اطلاع پادشاه ایران رسانید که ناوگان دیگری طی سال بعد از آن وارد آبهای خلیج خواهد شد و سفیری نیز راهی اصفهان خواهد گشت.^۱

پیشنهادهای مورد استقبال قرار گرفت و دربار ایران از اینکه در میان فرستادگان اروپائی که به تعداد زیادی به اصفهان می‌آمدند، هیچ فرستاده‌ای از جانب پرتغال نبود اظهار تأسف نموده^۲، شاه ایران طی پاسخی که در ژوئیه - اوت ۱۶۹۵ برای نایب السلطنه ارسال داشت اشاره به خاطره محبت و اتحادی کرد که همواره میان آنها حفظ شده بود و افزود که هرگز چنین دوستی بزرگی میان ایران و دیگران وجود نداشته است.

شاه ایران در نامه‌اش تصریح کرده بود که هر آنچه را که جناب نایب السلطنه از من بخواهند کافیست که مرا از آن مطلع سازند^۳. با این حساب شاه عملاً با پیشنهاد اتحادی که ویلاورد به او نموده بود اعلام موافقت کرد.

بموجب این اتحاد، ایران نیروی زمینی خود را بسیج می‌کرد و پرتغالی‌ها بیست ناو جنگی برای حمله به عمان در اختیار ایران می‌گذاشتند. ضمناً آنها متعهد می‌شدند که شش فروند قایق دستی جهت دفاع از بندر کنگ بسازند و نیز قرار بر این شد که آن گروه از کشتیهای مستقر در بندر کنگ که متعلق به تجار ایرانی بود به ناوگان جنگی بپیوندند و در طول عملیات جنگی تحت فرماندهی پرتغال قرار گیرد.

(۱) رجوع شود به پاسخ نامه دن پدرو دوم به کنت دو ویلاورد از لیسبون مورخ ۱۶ اوت ۱۶۹۶ (ms. BNL, Pombalina 439 f. 114) و نیز نامه گرگوریو پریرافند-الگو خطاب به شاه سلطان حسین از شهر لار به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۶۹۷ که عیناً در شرح سفرنامه‌اش نقل شده است. نیروی دریائی پرتغال شامل سه ناوچه و یک واحد دیگر بوده است (رجوع شود به Cunha Rivara صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴).

(۲) کتاب Instrução صفحه ۲۴۶. آخرین دیدار یک واحد نیروی دریائی پرتغال از خلیج مربوط می‌شود به ۱۶۹۰ (کتاب Cunha Rivara صفحه ۲۲۳).

(۳) نامه شاه ایران به نایب السلطنه مورخ ذیحجه ۱۱۰۶ هجری مطابق با ژوئیه

شاه ایران می‌بایستی تمام افراد لازم ، جهت ناوگان دریائی پیمان اتحاد را در اختیار پرتغالیها بگذارد و ضمناً برای هر مورد حمله ، سالانه مبلغ دوهزار تومان برای مخارج افراد بپردازد .

هر بار که کشتیهای پرتغالی و کشتیهای ایرانی باتفاق یکدیگر با یک کشتی عربی برخورد کنند ، کشتیهای بدام افتاده به پرتغالیها واگذار شود و محموله آنها طبق مقررات پرتغالیها میان آنها و ایرانیها تقسیم گردد .

ضمناً کلیه بنادر عربی که بوسیله نیروی زمینی ایران اشغال می‌گردید به ایران تعلق می‌گرفت باستثنای مسقط که به پرتغالیها مسترد می‌گشت .

ایران این اجازه را به پرتغالیها می‌داد که در کلیه بنادر متصرفه ، شعب بازرگانی تأسیس کند که این شعب از مزایائی مشابه مزایای بندر کنگ برخوردار باشند . و طرفین متعهد می‌شدند که بطور جداگانه تن به صلح در نداده و با ملل دیگر اتحادیه تشکیل ندهند .

شاه ایران موافقت خود را با ماده‌ای از قرارداد اعلام می‌داشت که بموجب آن از او خواسته می‌شد که فروش باروت و اسلحه را از سوی اروپائیانی که نمایندگی تجارتی و تجارتخانه در بنادر ایران داشتند به عمانی‌ها قدغن نماید^۱. زیرا نایب - السلطنه پرتغال عقیده داشت که انگلیس‌ها وسائل سوق الجیشی در اختیار امام مسقط می‌گذارند^۲.

در چند ماده الحاقی به متن عهدنامه اتحاد نظامی تصریح شده بود که درآمد گمرک بندر کنگ مانند سابق میان پرتغال و ایران بتساوی تقسیم گردد و ناظر ساکن در بندر کنگ بتواند هر بنائی را که انتخاب کند جهت استقرار ادارات متبوع خویش بطور رایگان در اختیار داشته باشد و دست آخر مترجم دستگاه ناظر این امتیاز را بدست می‌آورد که مانند گذشته هر گونه شرابی را که میل داشته باشد به شیراز ببرد^۳.

(۱) رونوشت متن پرتغالی معاهده و ملاحظات که شاه بر آن نگاشته است.

(۲) کتاب Instrução پارا گراف ۳۰ صفحه ۱۱۱ .

(۳) طبق مدارک مورد استفاده Cunha Rivara صفحه ۲۲۴ .

نایب السلطنه مشتاقانه آرزومند بود که بتواند هرچه زودتر به چنین عملی اقدام نماید منتهی این امر مستلزم مقدماتی بود که برای ایالت هند امکان نداشت^۱. با توجه به عظمت پادشاه ایران و نیز با در نظر گرفتن امکانات ناچیز ایالت هند، شورای هند تصمیم گرفت که هدایائی معادل صد ویست و پنج تومان به شاه ایران بپردازد^۲ و نیز مبلغی معادل دویست تومان جهت تجهیزات و وسایل در اختیار گرگوریو پیرا فیدالگو^۳ سفیر و نماینده ایالت هند^۴ و شش عضو همراهش قرار دهد. در مورد مخارجی که سفیر نامبرده احتمالاً در طول انجام مأموریتش در پیش می داشت که پیش بینی مبلغ آن از قبل ممکن نبود، قرار شد وی تا هر مبلغ که صلاح بداند از فرماندارکنگ دریافت دارد و دست آخر برای اینکه اعتبار سفیر افزون گردد مقرر شد وی دیگر عنوان فرستاده نایب السلطنه را نداشته باشد بلکه عنوان فرستاده شخص پادشاه پرتغال یعنی پدروی^۵ دوم را حائز باشد^۶. ضمناً

(۱) رجوع شود به نامه پدروی دوم که در سفرنامه به آن اشاره شده است.

(۲) فهرست آن بوسیله Cunha Rivara صفحات ۲۴۸، ۲۴۹ ارائه داده شده است.

ارزش آن که بالغ میشود به ۶۱۱۳ Xerafins (پول پرتغال).

(۳) Gregorio Pereira Fidalgo

(۴) این عنوان در سفرنامه اش به او داده شده است. در سندی بتاریخ ۱۶۹۵ او را

«ouvidor geral do crime» خطاب کرده اند (رجوع شود به کتاب

Pissurlencar, Assentos, IV. p. 448 فصل چهارم صفحه ۴۴۸ اثر (Pissurlencar)

او ماموریت ۶ ساله سفارتش را تازه به اتمام رسانده بود (رجوع شود به نامه

پدروی دوم به ویلاورد مورخ ۱۲ فوریه ۱۶۹۷). در بازگشت وی از ایران نایب السلطنه

به پدروی دوم متذکر می شود که مسافرت او بدربار صفوی او را مقروض کرده است و

بجاست که پاداش خدماتش داده شود زیرا فوق العاده شغلی که برای او تعیین شده بود

متناسب با مأموریتش نبوده است (نامه ویلاورد به پدروی دوم از گوا مورخ ۱ ژانویه ۱۶۹۸)

(ms. Pombalina 439 f. 306) بعداً او بسمت desambargador do paço منصوب گشت

(رجوع شود به Souza, O. c. VII. Caetano de فصل هفتم صفحه ۳۹۱) در سال ۱۷۴۳

او بعنوان عضو شورای سلطنتی در لیسبون بود (ms. B.N. Lisbonne, Fundo Geral 449).

D. Pedro II (۵)

(۶) نامه کنت ویلاوردو به پدروی دوم از گوا مورخ ۱۵ دسامبر ۱۶۹۶

(ms. BAC, azu 1513, f. 30-31)

این فرستاده پرتغالی دستورات نایب السلطنه را در باره خطمشی رفتارش در موقعیت‌های مختلف به همراه داشت.

مسائل تشریفاتی در برابر مقامات ایرانی و همچنین نسبت به سفرای خارجی ضمن متون طولانی مطرح گردیده بود. فرستاده مزبور همواره یک نسخه از گزارش ماموریت د - گارسیا دوسیلوا فیگروا^۱ را که از ۱۶۱۷ تا ۱۶۱۹ میلادی در مقام سفارت به دربار شاه عباس اول اعزام شده بود و در این ماموریت شهری یافته بود به همراه داشت و کوشش داشت که آن گزارش را همواره در انجام ماموریت‌های خود سرمشق قرار بدهد^۲.

گرگوریو پیرا فیدالگو در گزارش خود احترامی را که نسبت به مقررات تشریفاتی داشت به همان گونه که کنت دو ویلاورد^۳ تعیین نموده بود به تفصیل شرح داده است. گرگوریو پیرا فیدالگو به اصفهان می‌رفت تا معاهده‌ای را که سال قبل تدوین شده بود به توشیح برساند و بعضی از مواد آن را تکمیل کند. قرار بود او از اراده شاه در مقام صاحب اختیار تام مطمئن شود و نیز از اراده وزیران شاه که می‌بایستی بر علیه عمان وارد عمل شوند و تدابیری که عملاً در این جهت اتخاذ کرده بودند اطمینان حاصل نماید.

نایب السلطنه در دستورالعمل خود قید کرده بود که کشتی‌های جنگی او وظیفه حمل لشکریان ایران را ندارند. مقرر گردیده بود که افراد لشکر و اسبها بر قایقهای محلی سوار شوند که به تعداد زیاد در بنادر و سواحل ایران وجود داشت و بعلاوه پیاده شدن از آنها نیز بسیار آسان بود^۴.

D. Garcia de Silva Figueroa (۱)

(۲) کتاب «Les Comentarios» اثر D. Garcia de Silva y Figueroa در قرن

هفدهم چندین بار تجدید چاپ شد و چندین بار ترجمه شد. چاپ دو جلدی آن در سال ۱۹۰۳ در مادرید منتشر شد.

Comte de Vila Verde (۳)

(۴) کتاب Instrucao (گزارش سفر) پارا گراف ۱۷ صفحه ۱۰۰.

سفیر همچنین اجازه داشت که در صورت لزوم و احتمالا پیشنهاد کند که تعداد خیلی بیشتری کشتی کوچک جهت دفاع از کنگ از طرف پرتغالیها بکار گرفته شود و در ازاء آن پرتغالیها پناهگاهی مطمئن در بندر هرمز که امکانش موجود بود در اختیار داشته باشند. در کنگ چنین پناهگاهی وجود نداشت.

مقرر شده بود که فرستاده نایب السلطنه این پیشنهاد را با احتیاط تمام مطرح سازد تا موجب هیچگونه ابهامی در ذهن مخاطبین وی نگردد. علت این پیشنهاد این بود که نایب السلطنه بطور جدی ب فکر تصرف بندر هرمز بود و این موضوع را طی نامه هشتم دسامبر ۱۶۹۵ خود خطاب به د. پدروی^۱ دوم پادشاه پرتغال چنین نوشته بود: « و اما در مورد هرمز، می پذیرم که میان ما و دولت انگلیس قرارداد صلحی که تصرف این محل را توسط ما قدغن کند وجود ندارد اما چنین قرار دادی میان انگلیس و ایران هست. تصرف این محل امروز برای ما بسیار ساده است. چرا که نیروی ایران در آنجا بسیار ضعیف است. مسئله هرمز مستلزم زیرکی و نیرنگ است و من از هم اکنون مقدمات امر را در مواد معاهده فراهم کرده ام و طی آن پیشنهاد کرده ام که تعدادی از کشتیهای پارویی ماروانه این دریاها شوند. با گرفتن چنین امتیازی ما اندکی فراتر می رویم و اجازه می خواهیم که این کشتی ها در جزیره هرمز پهلوی بگیرند چرا که امکان ندارد در بندر کنگ لنگر بیندازند، در چنین شرایطی، زمان و اوضاع و احوال به پیشرفت منجر خواهد گردید.»^۲

سفیر وظیفه انجام اقدامات فرعی دیگر را نیز برعهده داشت. در صورت عدم مخالفت پادشاه ایران، وی مأموریت داشت که برای ادای احترام نزد شاهزاده مغولی محمداکبر نیز برود. محمداکبر پسر امپراطور اورنگ زیب بود که پس از سرکوبی شورش وی در سال ۱۶۸۱ و عقب نشینی کوتاه مدتش نزد ماهاراتی^۳ ها در سال ۱۶۸۲، به ایران پناه برده بود و در آنجا سکنی گزیده بود^۴. مقرر گشته

Cunha Rivara (۲) صفحه ۲۲۶.

D. Pedro II (۱)

Mahrattes (۳)

Lockhart (۴) افول سلطنت صفوی (The fall of the Safavi dynasty) صفحه ۶۰.

بود که در این دیدار، سفیر از طرف شخص نایب السلطنه با شاهزاده تماس بگیرد و هیچگونه تعهدی از جانب پادشاه پرتغال ندهد.

امکان جانشینی اورنگ زیب که حدود هشتاد سال داشت بوسیله شاهزاده امری قابل پیش‌بینی بود و دوستی با شاهزاده می‌توانست برای ایالت هند مفید واقع شود. بهمین دلیل گرگوریو پیرافیدالگو احياناً قول حمایت نیروی دریائی را به او می‌داد و در صورت لزوم جزئیات یک معاهده را در آینده با او بررسی می‌کرد^۱ از سوی دیگر فرستاده پرتغال می‌توانست به موضوع درخواست‌هایی که از سوی سفیران دیگر اروپائی می‌شد ملحق گردد به شرطی که آنان از ایران بخواهند که با ترکیه قطع رابطه کند. دستورات نایب السلطنه چنان معنا و لحنی را دربر داشت که به موجب آن سفیر وی با اطلاع شاه ایران می‌رسانید که ناوگان پرتغال قادر است اورا فرمانروای مطلق العنان دریای سرخ و شهرهای مکه و مدینه بگرداند و درست در همین زمان، مقارن اقامت سفیر پرتغال در اصفهان، نامه‌ای از طرف فرماندار کل مالت^۲ به شاه سلطان حسین رسیده بود و در این نامه از شاه ایران دعوت شده بود به ترکیه اعلام جنگ دهد^۳، با این حال بنظر می‌رسد که گرگوریو پیرافیدالگو عمداً موضوع نامه را به سکوت برگزار کرده باشد، شاید بعلت وقوف نامبرده از ضعف نظامی دولت ایران و احساس متزلزل بودن معاهده اتحاد ایران و پرتغال. بهرجهت هر دو موضوع اینک برای وی بدیهی شده بود.

دست آخر قرار براین شده بود که اگر زمان و موقعیت ایجاب کند، پیرافیدالگو به ارامنه کاتولیکی که بعلت چند مورد ناراحتی که برایشان پیش آمده بود از طریق کشیش خود نامه‌ای به نایب السلطنه نوشته بودند، یاری کند و ضمناً به وضعیت یک‌مرد مذهبی منتسب به فرقه اگوستن^۴ که به اسلام گرویده بود رسیدگی نماید.

(۱) Instrução (گزارش سفر) پارا گراف ۴۵ تا ۴۹ صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۶.

(۲) Malte رجوع شود به Infra صفحه ۵۵ شماره ۳. (۴) Augustins

(۵) Instrução (گزارش سفر) پارا گراف ۷۳ تا ۷۵ صفحه ۱۲۳ درباره نماینده

پاپ در همین کتاب به او اشاره شده است.

گرگوریوپریرافیدالکوک که در ماه مارس ۱۸۹۶ گوارا ترک کرده بود روز اول ژوئن وارد بندرکنگ شد و از آنجا پس از عبور از مسیر معمول که از لار، جهرم، شیراز و راه تابستانی میان شیراز و پایتخت می گذشت وارد اصفهان شد. پانزدهم اکتبر به دروازه های اصفهان رسید. ورود او با شکوه و طمطراق خاصی که در مورد سفرای پرتغال غیرعادی می نمود انجام گردید. حتی از تجملی که ویژه سفیران سایر کشورهای پادشاهی بود پا فراتر گذاشته بود و می دانیم که در ایران مردم طرفدار عظمت و جلال هستند و قدرت یک شاهزاده را از روی شکوه و وضع و حالت او و نیز با توجه به هزینه های سفارتخانه وی مورد قضاوت قرار می دهند.

وی رسماً روز اول نوامبر وارد اصفهان شد، ظواهر امر طوری ترتیب داده شده بود که جوابگوی ذوق و سلیقه ایرانیها باشد. تعداد افرادی که در التزام سفیر بودند، شکوه خیره کننده لباسهای این افراد، غنای تجهیزات آنها، بخشش های بی حساب او و ارزش و بی همتا بودن هدایائی که با خود آورده بود، همه این عوامل چشمها را خیره کرد و تحسین و احترام دربار و ملت ایران را برانگیخت.^۲

سفیر، اصفهان را روز اول آوریل ۱۶۹۷ ترک گفت و روز پانزدهم همان ماه وارد شیراز شد و روز هشتم ژوئن به لارویست و چهارم ژوئن به بندرکنگ رسید و چندماهی را در این بندر بسر برد.

Goa (۱)

(۲) پدر Le P. Vilotte در کتاب موسوم به :

«Voyages d'un missionnaire de la Compagnie de Jésus en Turquie, en Perse, en Arménie, en Arabie et en Barbarie»

چاپ ۱۷۳۰ در پاریس.

پدر Le P. Vilotte از سوم ژوئیه ۱۶۹۶ تا بیستم اکتبر ۱۷۰۸ در اصفهان صکنی داشت. در متنی که بوی منسوب است و و بعداً منتشر شده است در باره سفارت پرتغال اشتباهات جزئی به چشم می خورد. او تاریخ ورود سفیر پرتغال را به اصفهان ۳۱ اکتبر می نویسد و اسم سفیر را هم تغییر داده است و نیز اشتباهاً می گوید کمپانی پرتغال یک نمایندگی ثابت در اصفهان دارد. (نقشی که برعهده اگوستن ها بوده است).

سفیر در گزارش خود که بتاريخ بیست و پنجم اکتبر ۱۶۹۷ جهت نایب‌السلطنه نگاشته است، جزئیات مسافرتش را که در باره آن طی مأموریتش نامه‌های متعدد و مفصلی نوشته بود شرح نمی‌دهد^۱، گزارش وی اثر دیگری است که برآثار متعدد قرن ۱۷ اروپا اضافه شده است و در آن اثر علاوه بر شرح سفر میان خلیج فارس و اصفهان که از نقطه نظر اطلاعات جغرافیائی غنای زیادی ندارد زندگی در دربار و مناقشات بین گروه‌های مختلف را بازگو کرده است.

این گزارش و شرح سفر گورپوپریرافیدالگو هر چند حاوی مطلب تازه و خارق‌العاده‌ای نمی‌باشد، با این حال ارزش آنرا دارد که مورد توجه قرار گیرد.

هنگامیکه سفیر پرتغال وارد پایتخت که غالباً آنجا را «دربار» می‌خواند، شد، شاه در پایتخت نبود. سلطان طبق معمول سلاطین صفوی به یکی از شکارهایی رفته بود که هیچ کس نمی‌توانست حدس بزند چه موقع از آن باز خواهد گشت. وی روز هجدهم نوامبر به قصر سعادت‌آباد وارد شد و سه هفته بعد یعنی روز هشتم دسامبر به کاخ شهری که شامل چهل‌ستون و عالی‌قاپو بود مراجعت کرد. گرگورپوپریرافیدالگو حدود دو ماه بعد از ورودش به اصفهان یعنی روز بیست و سوم دسامبر افتخار شرفیابی یافت. در حالیکه جمعیت زیادی از افراد کنجکاو او را احاطه کرده بودند.

هنگام شرفیابی سفیر پرتغال چندتن از روحانیان کاتولیک و نیز افراد عادی فرانسوی و انگلیسی او را همراهی می‌کردند.

دومین شرفیابی سفیر پرتغال بحضور پادشاه ایران روز بیست و هفتم فوریه و پس از اینکه موضوع مأموریت وی انجام گردیده بود، صورت گرفت. این شرفیابی کاملاً جنبه تشریفاتی داشت و در میان جمع و در فضای آزاد در میدان اصفهان روی داد، هنگامیکه شاه سوار بر اسب از کاخ عالی قاپو خارج می‌شد. روز بیستم مارس سفیر

نارضائی خود را از اینکه کسب اجازه مرخصی اش از سوی شاه طی مراسمی انجام نشده است، چرا که مصادف با روز اول نوروز، سال نوایرانیان بوده است، ابراز داشت و اصفهان را ترك گفت. (باوجود تمام توجهاتی که طی سفر گرگوریو پریرافیدالگو نسبت به او معمول گشت، مسافرت وی از نقطه نظر سیاسی یک شکست به حساب می آمد و خود او نیز خیلی زود متوجه این امر گردید و دانست که همکاری ایران و پرتغال در زمینه نظامی غیر عملی است و بدلائل متعدد مسئولان امور ایران از تعهداتی که پذیرفته بودند شانه خالی می کردند) ما شاهزاده مغولی، او نیز دربار را ترك گفته بود و اخیراً در یک درگیری جسورانه در حوالی قندهار شرکت کرده و شکست سختی خورده بود و این مورد چنانکه از دستورات صادره از سوی نایب السلطنه مستفاد می شود، موردی بوده که در درجه دوم اهمیت قرار داشته است.

اما میانجی گری سفیر در مورد روحانیان مسیحی قرین موفقیت شد به این علت که سفیر اوقات بیکاری بسیاری در پیش داشت و توانست تمام تلاش خود را مصروف این امر سازد. در اثر لطف دولت شاه سلطان حسین، سفیر پرتغال موفق شد موجبات رضایت جامعه کاتولیک اصفهان را در اختلافاتی که با ارامنه جلفا پیدا کرده بودند فراهم آورد.

یکی از کشیش های جامعه ارامنه اصفهان بنام اسقف استپانوس^۱ که از تبلیغ های مذهبی خیلی افراطی کشیش های مسیحی وابسته به فرقه کارم ها^۲ به ستوه آمده بود، در اواخر سلطنت شاه سلیمان موفق شده بود که دستور اخراج کشیش های کارم را از جلفا بگیرد و حتی کلیسای آنها را ویران کند. اسقف ناحیه ای کشیش های کارم، بنام برادر الیاس دوست البر^۳، به این دلیل که ارامنه جلفا مورد حمایت ملکه مادر شاه قرار داشتند، نتوانسته بود کاری از پیش برد تا تصمیم مربوط به اخراج افراد فرقه اش از اصفهان ملغی شود و پاپ و همه اروپا از این جریان آگاه گردیده بودند. پاپ اینوسان^۴ دوازدهم طی نامه مورخ بیست و هشتم ژانویه ۱۶۹۵ خطاب به شاه

سلطان حسین از وی تقاضا کرده بود که به برادر الیاس اجازه بازگشت به جلفا را بدهد^۱. برادر الیاس دوست البر که به سمت کشیش اصفهان منسوب شده بود به این فکر افتاد که برای دریافت حکم تقدیس نزد کشیش گوا^۲ درهند که سمت نظارت عالیه بر کلیه مسیحیان آسیا را داشت برود^۳. در همین اثناء خبر رسید که نماینده‌ای از سوی پادشاه پرتغال به اصفهان می‌آید. یک مبلغ مذهبی در روز پنجم اکتبر ۱۶۹۶ چنین نوشت: «در این پایتخت منتظر ورود قریب الوقوع سفیر پرتغال هستند که قرار است با شکوه خاص وارد شود، از هم اکنون چند رأس از قاطرهایی که لوازم اوراحمل میکنند به شهر رسیده‌اند. ایرانی‌ها عزم کرده‌اند که با پرتغالی‌ها متحد شوند و با اعراب به جنگ پردازند. اگر چنین امری پایان خوشی داشته باشد، مسیحیان در این سرزمین دوباره عزت و احترام گذشته را باز خواهند یافت، عالیجناب الیاس امیدوار است که پس از ورود سفیر پرتغال به جلفا بازگردد»^۴.

حقیقت امر این بود که چون کشیش مورد بحث، برادر الیاس، هدایای لازم را در اختیار نداشت تا بتواند با تقدیم آنها موافقت مقامات را برای تقاضای پاپ کسب کند. اینطور صلاح دیده بود که منتظر ورود سفیر پرتغال و هدایای او شود^۵.

به محض ورود گرگوریو پوپریرافیدالگو به اصفهان عالیجناب پیدودوست اولون^۶ کشیش بایبلون^۷ که در آن هنگام در اصفهان اقامت داشت به اتفاق عالیجناب الیاس دوست البر، در روز شانزدهم اکتبر ۱۶۹۶ به دیدن او شتافتند. عالیجناب الیاس تمام جزئیات امر را برای سفیر پرتغال شرح داد و اضافه کرد که به چه

(۱) نامه ترجمه شده به انگلیسی در کتاب Carmelites صفحات ۴۷۷ و ۴۷۸.

Goa (۲)

(۳) نامه برادر الیاس مورخ ۱۸ مارس ۱۶۹۵ در کتاب Carmelites صفحات

۴۷۶ و ۴۷۷.

(۴) Carmelites صفحه ۴۷۷.

(۵) نامه عالیجناب الیاس مورخ ۲۷ آوریل ۱۶۹۷ در Carmelites صفحه ۴۷۸.

Babylone (۷)

Pidou de Saint - Olon (۶)

ترتیب از مقام پاپ و نیز از شاهزادگان اروپا منجمله از امپراطور توسط برادر ژان کونارد دولا سومسیون^۱ و از پادشاه پرتغال تقاضای مساعدت و یاری نموده است. وی گفت که اعتقادش براین است که پادشاه ایران نسبت به هیچیک از پادشاهان اروپا به اندازه پادشاه پرتغال احترام قائل نیست و علت آن این است که پادشاه پرتغال کشتی‌های جنگی خود را در بندرکنگ مستقر کرده است^۲ درواقع مبلغین مذهبی کاتولیک عریضه‌ای خطاب به پدروی^۳ دوم پادشاه پرتغال نوشته بودند و تقاضا کرده بودند که طی نامه‌ای به شاه ایران، حمایت خود را از آنان اعلام نماید. آنان پیشنهاد کرده بودند که به تلافی اخراج افراد وابسته به فرقه کارم‌ها^۴ از جلفا، فرماندهان کشتی‌های جنگی پرتغال و نمایندگان پرتغال مقیم هند ارامنه‌ای را که از مذهب کاتولیک جدا شده‌اند در دریانوردی و بازرگانی مورد تهدید و آزار قرار دهند. پدروی دوم پادشاه پرتغال در این باره در تاریخ بیست و دوم مارس ۱۶۹۷ نامه‌ای جهت کنت دو ویلاورد^۵ نایب السلطنه مقیم هند پرتغال نوشت و از وی خواست که با توجه به موقعیت و باصلاح دید خود اقدام لازم را بعمل آورد^۶.

گرگوریو پیرافیدالگو طی شرفیابی خود بحضور پادشاه ایران در تاریخ بیست و سوم دسامبر، ضمن تقدیم نامه‌های نایب السلطنه نامه پاپ را نیز ارائه داد و تقاضا کرد که مفاد آن مورد توجه قرار گیرد^۷.

(۱) Jean Conrad de l'Assomption

(۲) Relação (گزارش سفر) صفحه ۴۹.

Comte de Vila Verde (۵)

Carmes (۴)

Pedro II (۳)

(۶) - نامه دن پدرو دوم به کنت دو ویلاورد. ضمن یک تهدید مشابه اکوستن‌های

پرتغالی در سال ۱۶۹۴ از واردات اسپانیا قبول گرفته بودند که از اخراج ژرژوئیت‌ها و دومینیکن‌ها از شهر جلفا منصرف شود (نامه کنسول فرانسه در شهر حلب مورخ دسامبر ۱۶۹۴ که در Carmelites صفحه ۶۷ یادداشت شماره ۱ به آن اشاره شده است).

(۷) - رجوع شود به متن پرتغالی نامه شاه سلطان حسین به پاپ مورخ رجب ۱۱۰۸ مطابق با ۲۴ ژانویه تا ۲۲ فوریه ۱۶۹۷ (در پاسخ به نامه وی که در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۶۹۶ دریافت داشته است) این نامه‌ها در قسمت اول کتاب Caetano de Souza تحت عنوان Provas da Historia genealogica منتشره در سال ۱۷۴۶ در لیسبون و تجدید چاپ شده در ۱۹۵۲ در کوامبر (Coimbre) در صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴ آمده است.

هیجده ماه از روزی که برادر الیاس دوست آلبر نامه پاپ را دریافت داشته بود تا روزی که این نامه در شرایط مناسب به حضور شاه ایران تقدیم می‌شد، می‌گذشت^۱.

عالیجناب الیاس می‌نویسد که بنظرش آمد که سفیر پرتغال آمادگی کامل دارد، بخصوص که در این زمینه حامل پیامی نیز از سوی نایب السلطنه می‌باشد و موثر بودن آنرا می‌ستاید و چنین می‌نویسد: «سفیر پرتغال هنگام تقدیم نامه حضرت پاپ همراه با عریضه دیگری از سوی دوک اعظم توسکان^۲ که آنهم مربوط به همین امر بود طوری با شهامت و کاردانی موضوع را مطرح کرد که بالاخره موفق شد هرگونه مخالفت را خنثی نماید و پیروزمندانه ما را به محل اقامت خودمان هدایت کند^۳. احتیاط و کاردانی سفیر پرتغال هنگام مذاکراتش با شاه ایران، در گزارش مسافرت وی که تا اندازه‌ای به این امر نیز اشاره شده، منعکس گردیده است. در گزارش نامبرده سفیر پرتغال بیش از آنچه که در باره دستورات نایب السلطنه سخن گفته است، در این مورد حرفی نمی‌زند.

عالیجناب الیاس دوست آلبر در روز بیست و هشتم ژوئن ۱۹۹۷ به پاپ گفت، هرچند برادر کنراد دولا سومپسیون^۴ در مقام فرستاده شخص پاپ در بشمر رساندن اقدام ماهرانه‌ای که بوسیله فرستاده پادشاه پرتغال آغاز شده بود سهمی داشته است اما باید اذعان کرد که نقش سفیر پرتغال همانند مأموریتی بوده است که از سوی یک فرستاده پروردگار انجام شده باشد. وی با مخالفت بسیار شدیدی روبرو گشته و موفق شده بود چنین مخالفتی را از میان بردارد. بهمین دلیل کشیش

(۱) - این نامه‌ها در اوایل آوریل ۱۶۹۰ بدست او رسیده بود. رجوع شود به

Carmelites صفحه ۴۷۶.

(۲) Toscane

(۳) نامه عالیجناب الیاس به مرکز مبلغین Congrégation de Propaganda Fide

مورخ ۲۷ آوریل ۱۶۹۷ در کتاب Carmelites صفحه ۴۷۸.

(۴) Conrade de l'Assomption

اصفهان از پاپ تقاضا کرد تا به نامه‌ای که توسط سفیر پرتغال خطاب به ایشان نوشته شده بود ووی حامل آن بود پاسخ داده شود.^۱

عالیجناب الیاس ضمناً نامه‌هایی به پدروی دوم پادشاه پرتغال و نیز به کنت دوویلاورد نایب‌السلطنه نوشت و طی آنها سپاس خود را از اقدامات گرگوریوپریرافیدالگو ابراز داشت.^۲

در مورد مذاکرات مربوط به انعقاد یک پیمان اتحاد برضد اعراب مسقط، نماینده نایب‌السلطنه گوا با مخاطبی همچون اعتمادالدوله میرزا طاهر، روبروگشت که شخصی سرسخت ویکندنده بود.^۳

هر بار که گرگوریوپریرافیدالگو ناراحت و دلخور بنظر می‌رسید منشی صدراعظم موسوم به میرزا ربیع سعی لازم را جهت روبراه کردن اوضاع بکار می‌برد. گرگوریو-فیدالگو در یادداشت‌های خود متذکر می‌شود که همه چیز قابل خریدن است و با توجه به همین اصل است که وی موفق شده است در برابر کمی بخشش یک

(۱) - نامه عالیجناب الیاس به پاپ اینوسان دوازدهم Innocent XII مورخ ۲۸

ژوئن ۱۶۹۷ Carmelites صفحه ۴۷۹.

(۲) - نامه به دن‌پدرو دوم مورخ ۱۰ دسامبر ۱۶۹۷ در کتاب

Caetano de Sousa, Provas, I, c; صفحات ۱۵۴ تا ۱۵۶.

نامه به کنت دوویلاورد صفحات ۱۵۶ و ۱۵۷ (در نامه مورخ ۱۴ ژانویه ۱۶۹۸

کنت ویلاورد خطاب به دن‌پدرو اظهار میدارد که رونوشت آن نامه را برای وی از گوا می‌فرستد).

(۳) - طبق روایت سید حسن نسائی در (فارسنامه ناصری) تهران ۱۳۱۳ هجری (جلد

اول صفحه ۱۵۵).

میرزا طاهر قزوینی از اواخر سال ۱۶۸۷ میلادی مطابق با ۱۰۹۹ هجری تا اواخر سلطنت شاه سلیمان صفوی در سال ۱۶۹۴ در مقام صدارت انجام وظیفه کرد. در این سال شخصی بنام شاه قلی‌خان به جای وی منصوب گردید. بموجب گزارش سفر بویژه طبق سندی که در صفحه ۱۷۶ آن ترجمه شده میرزا طاهر هنوز هم تا اوایل سال ۱۶۹۷ در مسند صدارت بوده است.

راجع به وظائف اعتمادالدوله رجوع شود به صفحات ۴۴ تا ۴۶ تذکرة الملوك.

جاسوس از میان افراد دیوان خانه وزیر برای خود دست و پا کند . عشق و علاقه صدر اعظم نسبت به پول امری شناخته شده بود^۱ گملی سریری^۱ وی را « بزرگترین دزد روی زمین» لقب داده است و اضافه می کند که: « او به کسی علاقه مند است که پول بیشتری به او بپردازد، و حتی برای دریافت یک شاهی خود را خفیف می گرداند^۲. در دستور العملهایی که از سوی نایب السلطنه صادر شده بود، برای یک مبلغ مذهبی اهل پرتغال منتسب به فرقه اوگوستن^۳ ها بنام برادر انتونیو دو ژوزو^۴ که ساکن دیر اصفهان بود نقش قاطعی در انجام مذاکرات پیش بینی شده بود. علت این مأموریت بخاطر مهارتی بود که مبلغ نامبرده در کلام داشت و نیز آشنائی کافی که از محل و محیط دارا بود ، بهمین سبب به گوریوپریرافیدالگو دستور داده شده بود که نظرات او را مورد توجه قرار دهد اما روابط این دو نفر خیلی زود بهم خورد و حقیقت این بود که حسد شخص سفیر به ایجاد سوءظن و بدبینی نسبت به برادر انتونیو دو ژوزو منجر شده بود. سفیر عقیده داشت که زندگی برادر انتونیو در پایتخت با افتضاح همراه است و رفت و آمد وی به ادارات دولتی به بهای بدنامی هائی انجام می شود : مثلاً در ماجرای حقوق پرتغالی ها در گمرک بندر کنگ شخص نامبرده دارای رفتاری مشکوک بوده است^۵. گوریوپریرافیدالگو همچنین مبلغ نامبرده را متهم کرده است که پای عریضه ای را که ارامنه جلفا بحضور شاه ایران نوشته بودند و طی آن اخراج برادر الیاس دوست آلبر را از جلفا خواسته بودند امضاء کرده است . مدارک مربوط به فعالیت مبلغین ، خلاف گفته های گوریوپریرافیدالگو را نشان می دهد .

کشیش منتسب به فرقه اوگوستن ها خود یکی از امضاء کنندگان گزارشی بود که طی آن اخراج کاتولیکها از جلفا مورد اعتراض قرار گرفته بود و آنرا الیاس دوست آلبر در ژوئیه ۱۶۹۴ نگاشته بود^۶.

(۲) - Gemelli Careri صفحه ۱۲۵ .

(۱) Gemelli Cereri

(۴) Antonio de Jesus

(۳) Augustins

(۵) - گزارش سفر Relação صفحه ۸۵ .

(۶) - Carmelites در صفحه ۴۶۹ ، او یکی از مبلغینی بود که مأموریت داشتند بر

علیه آزار افراد نزد کلانتر اعتراض کند .

پدروی دوم پادشاه پرتغال طی نامه‌ای که در تاریخ بیست و دوم مارس ۱۶۹۷ از لیسبون خطاب به کنت دو ویلاورد می‌نویسد خاطرنشان می‌سازد که نامه‌هائی را که در تابستان ۱۶۹۶ بوسیله اسقف نخجوان، کشیش بایبلون و کشیش اعظم فرقه دومینیکن‌ها در اصفهان و همچنین برادر بوشه^۱ اهل فرانسه و اینیاس زاپولسکی^۲ اهل لهستان از اصفهان ارسال شده است دریافت داشته و در آن نامه‌ها گفته شده است که افراد پرتغالی منتسب به فرقه اوگوستن‌ها که ساکن دربار صفوی هستند، بویژه برادر انتونیو دو وژزو، رفتاری درخور وظایف خود دارند.^۳

در اثر ترك مذهب یکی از اعضاء دیر فرقه اوگوستن‌های اصفهان در سال ۱۶۹۱ ضربه سختی به این دیر وارد شده بود^۴ و برادر انتونیو دو وژزو هم که در ۱۲ اکتبر سال ۱۶۹۶ به ریاست دیر برگزیده شده بود^۵ بر آن بود که در سال ۱۶۹۷ به آئین اسلام بگردد و تحت نام علی‌قلی بیگ همسری مسلمان اختیار کند^۶ بنابراین می‌توان به او مظنون بود که برای گوریو پریرافیدالگو یک مشاور کاملاً مطمئن نبوده است.^۷

Ignace Zapolsky (۲)

Boucher (۱)

(۳) - نامه دن پدرو دوم به کنت ویلاورد مورخ ۲۲ مارس ۱۶۹۷ از لیسبون.

پدر بوشه Le P. Boucher در ۱۲ اکتبر ۱۶۹۶ وفات یافت کتاب سفرها «Voyages» اثر (Vilotte) صفحات ۴۱۱ تا ۴۱۹.

(۴) - پدر امانوئل که به حسن قلی بیگ تغییر نام داده بود بنظر می‌رسد که در سال ۱۶۹۴ تمایل داشته است جهت تقاضای بخشش بهرم برود Gemelli Careri صفحه ۱۶۰ به روایت گزارش سفرگر گوریو پریرافیدالگو بار دیگر سعی کرد که پدر امانوئل را به این کار تشویق کند ولی موفق نشد صفحه ۸۷ تا ۸۹. در باره او Cunha Rivara نیز در صفحه ۲۵۱ به آن اشاره نموده است.

(۵) کتاب Manuel da Ave Maria صفحه ۲۰۸ و ۵۶۸.

(۶) - Caremelites صفحه ۴۸۶ کتاب Manuel da Ave Maria صفحه ۵۶۸ (یادداشتی درباره برادر آنتونیو دو وژزو) Antonio de Jesus «Cunha Rivara» صفحه ۲۵۳ (تغییر مذهبی که طی نامه یکی از هم‌مسلمانانش در اکتبر ۱۶۹۷ از بندر Kong اطلاع داده شده است).

(۷) - معجزه مراجعه شود به نامه‌ای متعلق به او قبل از تغییر مذهبش که در آن وفاداری علی‌قلی بیگ را به پرتغال اعلام می‌دارد Cunha Rivara صفحه ۲۵۳.

در سال ۱۶۹۶ ایرانیان دست به چند نقل و انتقال نظامی زده بودند . عباسقلی خان ، خان لار ، در منطقه ساحلی نیروهای گردآوری کرده بود . در ماه اکتبر ، فرمانده گروهان مستقر در آبادی ده گردو^۱ به پرتغالی‌ها اطلاع داد که مأموریت یافته است در لشکرکشی شرکت کند و در عرض یکماه بایستی باقشون تحت فرماندهی خود عازم بندر کنگ شود .

هنگامیکه گرگوریو پیرافیدالگو، نماینده هلند ساکن آبادی ده گردو را بنام ژاکوب هوگکامر^۲ ملاقات کرد، از او شنید که به عقیده وی لشکرکشی حتماً انجام می‌شود و دیوان بیگی که به فرماندهی لشکر منصوب شده است پایتخت را به صوب محل مأموریت خویش ترك کرده است . چند روز بعد برادر آنتونیو دو وژزوتا کید کرد که فرمانده کل قوا به کازرون رفته است تا به گردآوری افراد پردازد و وسائل لازم جهت حمل توشه را فراهم سازد .

اما در اوایل ماه نوامبر ، سفیر نامه‌هایی از سوی فرمانده کل قوا و نیز از سوی شاه دریافت کرد . در این نامه‌ها باو اطلاع داده شده بود که اجتماع نیرو جهت لشکرکشی در آن سال غیر ممکن است و علت آن کمبود مواد خوراکی و فقدان آب در آب‌انبارها می‌باشد .

در طول اقامت شاه در کاخ سعادت‌آباد در نیمه دوم ماه نوامبر ، گرگوریو- پیرافیدالگو مذاکرات بسیار جدی را پی‌گیری نمود زیرا موضع دولت صفوی بطور قاطع روشن بنظر نمی‌رسید . چنین می‌نمود که شاه شخصاً موافق لشکرکشی است و حقیقت امر این بود که او باروی گشاده از فرستادگان پرتغال استقبال کرده و آنها را مورد ملاطفت قرار داده بود ، در حالیکه ناظر بیوتات که پس از اعتمادالدوله دومین شخصیت در دستگاه حکومتی بشمار می‌آمد ، با جنگ مخالف بود^۳ . وی

Jacob Hoogkamer (۲)

Deh - Guerdou (۱)

(۳)- در باره ناظر بیوتات می‌باشد . Cemelli Careri او را ناظر یا بزرگترین شخصیت دربار می‌نامند صفحه ۱۲۸ و می‌گوید (او به کلیه هدایائیکه به‌شاه تقدیم میشد رسیدگی می‌کند) صفحه ۲۲۴ درمورد وظایفش رجوع شود به تذکرة الملوك صفحات ۴۸ تا ۵۰ .

خواستار فرا خواندن فرمانده کل قوا بود که همشیره اش را به همسری داشت ،
و اعتقاد به مرخص کردن نیروی دریائی پرتغال داشت . سلطان ادعا می کرد که می تواند
وجوه لازم را جهت ماندن نیروی دریائی پرتغال در کنگک تأمین کند ، زیرا در نظر داشت
در آن بندر اقدام به ساختن انبارهایی بمنظور نگهداری آذوقه و آب نماید . مع هذا هنگام
شرفیابی سفیر پرتغال روز بیست و سوم دسامبر ، شاه به او اطلاع داد که بعلت کمبود
آذوقه و آب در مسیری که قشون بایستی پیماید ، در طی آن سال جنگی تحقق نخواهد
یافت .

روز بیست و هفتم دسامبر ، اعتمادالدوله همان مطالب را به سفیر پرتغال از نو
تکرار کرد . ضمناً در باره تعداد کشتی ها و افرادی که پرتغالی ها سال بعد می توانستند
فراهم آورند پرسش کرد . گرگوریو پیرافیدالگو بیهوده کوشش کرد ضمن اشاره به
بادهای موسمی ، تاریخ دقیقی جهت انجام عملیات جنگی از اعتمادالدوله بدست بیاورد
و عین همان گفتگوی تجاehl آمیز در ملاقاتی که روز دوم ژانویه میان آن دو انجام
شد ، تکرار گردید .

سفیر پرتغال تلاش زیادی کرد تا بتواند اجازه یک شرفیابی خصوصی به
حضور شاه بدست بیاورد اما کامیاب نشد . آقا کمال خواجه حرمسرای سلطان در
برابر انجام تقاضای سفیر پرتغال انتظار دریافت وجهی آنچنان متناهی می کرد که
ناچار معامله سر نگرفت . (وی تقاضای دویست تومان به پول گوارا می نمود ^۱ ،
در حالیکه این مبلغ برابر کلیه هزینه های سفر سفیر و همراهان وی می شد .)

تماسهای سیاسی میان ایران و پرتغال با نظر موافق مورد توجه مسلمانان
ساکن نواحی جنوب ایران قرار گرفته بود . یکی از بازرگانان ثروتمند بندر کنگک
موسوم به عبدالشیخ از دوستان نزدیک پرتغالی ها بود ^۲ . مردم لار بطور علنی

(۱) - چنین سبقی برابر کلیه هزینه های سفر سفیر و همراهان وی می شد .

(۲) - رجوع شود به Relação (گزارش سفر) صفحه ۳۷ و نامه ای از نایب السلطنه

خطاب به وی مورخ ماه ۴۰ سال ۱۷۰۰ در

« Boletim da Filmoteca ultramarina portuguesa » شماره ۳۵ تا ۳۷ چاپ لیسبون

سال ۱۹۶۸ صفحه ۴۰۷ .

دعا می کردند که مأموریت گرگوریوپریرافیدالگو با موفقیت قرین شود^۱. ولی مذاکرات بین گوا و اصفهان از هرسو موجبات نگرانی را فراهم آورده بود.

برخلاف فرانسوی ها و انگلیسی ها، هلندی ها در تظاهرات علنی که علیه گرگوریوپریرافیدالگو صورت می گرفت شرکت نمی کردند.

ارامنه منتسب به فرقه گرگورین^۲ ها که مخالفشان با پرتغالی ها دلائل روشنی داشت، از حامیان خود می خواستند که بیکار ننشینند و دست به اقدامی بزنند. یکی از افراد ارمنی که به آئین اسلام گرویده بود و بنابر آن از پرداخت مالیات به حاکم جلفا معاف گردیده بود مطالبی بس زننده در باره ضعف پرتغالی ها تعریف می کرد^۳. عواملی که برای آینده روابط ایران و پرتغال بیش از همه ضرر داشت اختلافاتی بود که درخود حکومت صفوی به چشم می خورد. حتی پیش ازعزیمت سفیربه صوب کنگ، به هند اطلاع رسیده بود که ایرانیها قراردادی را که برطبق آن مانند گذشته درآمد گمرک کنگ بین ایرانی ها و پرتغالی ها بطور متساوی تقسیم می گردید لغو کرده اند^۴.

شخص اعتمادالدوله که هدف انتقاد شدید تعدادی از درباریان حسود قرار گرفته بود، عزم راسخ جزم کرده بود که تصمیمی را که قبلا نیز زیاد با آن موافق نبوده است، کان لم یکن اعلام کند.

دیدیم که در دسامبر ۱۶۹۶ چگونه مخالفان لشکرکشی به عربستان علیرغم تمایل شاه، که از حقایق امر کاملاً بی اطلاع بود، دست آخر حرف خود را بکرسی نشانندند. گرگوریوپریرافیدالگو اذعان داشت که حکومت ایران با مشکلاتی برخورد کرده است که قبلا درست آنها را ارزیابی نکرده است. کمبود

Grégoriens (۲)

(۱) - Relação صفحه ۴۱.

(۳) - رجوع شود به Carmelites صفحه ۴۶۰.

(۴) - نایب السلطنه نامه های ناظرکنک و برادر آنتونیو دوززو را دریافت داشته بود

که طی آنها با اطلاع او رسیده بود که مجدداً مقرری مال ۱۱۰۰ تومان برقرار شده است (Instrução پارا گراف ۷۱).

آذوقه وآب ، امری واقعی بود وهمچنین اخبارشایع را که بموجب آن ترس از نفوذ بلوچها در جنوب کشور ، ایرانیها را برآن داشته بود که فکر حمله به عربستان را از سر بیرون کنند ، تا اندازه ای جدی تلقی می کرد.^۱

حکومت ایران که خود قادر به انجام تعهدات خویش نبود ، عذر آورد که نایب السلطنه به کلیه تعهدات خود جامه عمل نپوشانیده است. شاه ایران دلایل بتعویق انداختن لشکرکشی را طی نامه ای که در تاریخ دوازدهم فوریه ۱۶۹۷ بعنوان نایب السلطنه نوشت چنین شرح داد : « چون در سال جاری آب ، گندم ، جو ، کاه ، روغن ، سبزیجات و سایر مواد غذایی وجود ندارد ، و نیز به سبب عدم انجام کامل توافق های قبلی که بموجب آنها بیست کشتی می بایستی بیایند و نرسیدند انجام جنگ در سال جاری عملی نشد . بتصور اینکه کشتی ها می رسند من یک ژنرال تعیین کردم و قشون خود را بحرکت در آوردم ، قشونی که با خروشی همانند دریا پیش می رفت و چون دسته های ملخ زمین را می پوشاند . بعلت کمبودها وموانعی که به آنها اشاره شد ، به قشون دستور توقف دادم و امر کردم که سربازان و کشتی های پرتغالی که طی باد موسمی فعلی آمدند عقب نشینی کنند و امر دادم که مبلغی بابت هزینه های آنان پرداخته شود »^۲.

روز بیست و هشتم ژانویه ، اعتمادالدوله حاضر نشد که مبلغ هزار تومان پیش بینی شده برای نگهداری و مخارج نیروی دریائی متفق را بپردازد و دلیلی که برای این امتناع آورد این بود که خزانه دولت خالی است و بعلاوه تعداد کشتی ها

(۱) - درباره روابط بلوچها با اهالی مسقط که سیاست خصوصیت آمیز آنها باعث حضور مزدوران می گردید. رجوع شود به کتاب «A fortaleza de Jesus» اثر C. R. Boxer و C. de Azevedo صفحات ۵۵ و ۵۷ .

(۲) - نامه شاه ایران توسط برادر آنتونیو دو ژوزو در حضور «میرزا رایا» مترجم سفیر بزبان پرتغالی ترجمه شد ، بنظر می آید که تاریخ آن بیستم رجب ۱۱۰۸ مطابق با ۱۲ فوریه ۱۶۹۷ بوده است. این ترجمه توسط Caetano de Souza چاپ شد. فصل پنجم قسمت اول سال ۱۹۵۲ صفحات ۱۵۸ و ۱۵۹ .

کمتر از آن شماره‌ای است که در قراردادهای قبلی قید شده بوده است. سرانجام سفیر پرتغال موفق شد تنها نیمی از آن مبلغ را دریافت نماید.

نایب‌السلطنه وقوف کامل داشت که به تعهداتش جامه عمل نپوشانیده است و در دستورالعملی که در تاریخ بیستم مارس ۱۶۹۶ برای گوریوپریرافیدالگو فرستاد دلایل ویژه‌ای را که برای توجیه عمل خود لازم می‌دید، برشمرده بود.^۱ نه اینکه نخواهد به تعهد سنگینی که شاه ایران به او تحمیل کرده بود واقعی نهد و بیست فروند کشتی جنگی ذکر شده در موافقت‌نامه را در عملیات وارد نکند، برعکس او تمام کوشش خود را بکار برده بود ولی به نتیجه نرسیده بود. نایب‌السلطنه ضمن گزارشی که در دسامبر ۱۶۹۵ خطاب به پدروی دوم، پادشاه پرتغال فرستاد. چنین نوشت: گرچه او (شاه ایران) از من تقاضای بیست فروند کشتی جنگی سه دکله برای این لشکر کشی نموده است و با وجودیکه ایالت گوا بشدت با کمبود کشتی و افراد و پول مواجه است، با این حال من بزرگترین ناوگان جنگی را که نیروهای ما قادر به تهیه آن بوده‌اند فراهم آورده‌ام.^۲ اوپیش‌بینی کرده بود که بتواند چهار فروند کشتی جنگی سه دکله، یک کشتی بادبانی بزرگ و یک کشتی حامل مواد آتش‌زا و شش قایق جنگی گسیل دارد^۳ و برای تهیه وجوه لازم جهت این تدارکات اقدام به فروش امتیازات و القاب متعلق به اعضای وابسته به گروه مسیحیان نموده بود، منتهی تعداد خریداران بسیار اندک بود و تازه آنها هم با قیمت‌های بسیار نازل آماده خرید امتیازات بودند و همین باعث شد که بفکر افزایش مالیات بر تنباکو بیفتند.^۴

ناوگان جنگی که در سال ۱۶۹۶ عازم خلیج فارس شد کمتر از آن چیزی بود که کنت دوویلاورد تصور کرده بود قادر به گردآوری آن است. این ناوگان در آخر شامل سه کشتی جنگی سه دکله بود که یکی از آنها بعلت بادهای مخالف

(۱) - Instrução پارا گراف ۳۲ صفحه ۱۱۱.

(۲) - Livros das Monções جلد ۶۰.

(۳) - ایضاً (نایب‌السلطنه خطاب به کنسول حکومت هند در تاریخ ژانویه ۱۶۹۶).

(۴) - Cunha Rivara صفحه ۲۲۵.

بدون اینکه به بندر کنگ برسد، به گواهر گشت، یک کشتی با دبان‌ی بزرگ ویست توپ، یک کشتی حامل مواد آتش‌زا و دو عدد قایق ناوگان پرتغالی در خلیج فارس را تشکیل می‌داد^۱ مأموریت گرگوریو پیرافیدالگو نه تنها موجب تحکیم اتحاد میان ایران و پرتغال نشد، بلکه نشان داد تا چه اندازه چنین اتحادی عملاً دشوار است. از اینکه نقشه‌های کنت دو ویلاورد توأم با نوعی گستاخی و جسارت بوده است بحثی نیست و به یقین می‌توان گفت که حکومت صفوی هم در مورد امکانات واقعی خود دچار اشتباه بوده است. شاه ایران با احترامی که هنگام ملاقات با سفیر پرتغال برای وی قائل شد، نشان داد که تا چه اندازه خواهان حفظ روابط موجود با ایالت گوا می‌باشد و طی نامه‌ای که به نایب السلطنه نوشت بصراحت خاطر نشان ساخت که فعلاً طرح یک لشکر کشی مشترک به عمان به تعویق افتاده است و آنگاه که تمام مقدمات فراهم شود اطلاع خواهد داد تا ناوگان پرتغال بحرکت درآید و هرچه را نایب السلطنه بخواهد، وی (شاه ایران) انجام خواهد داد. مع هذا طبق دستور کنت دو ویلاورد که هنگام بازگشت گرگوریو پیرافیدالگو به خلیج فارس و در نزدیکی‌های شهر لار بدست وی رسید، سفیر پرتغال در تاریخ پانزدهم ژوئن ۱۶۹۷ نامه‌ای از شهر لار به شاه ایران نوشت و در آن بشدت از تغییر عقیده ناگهانی و عقب نشینی ایران انتقاد کرد.

در سالهای بعد نیز گاه و بیگاه صحبت از عملیات جنگی مشترک ایران و پرتغال بمیان می‌آمد^۲ و از جانب دیگر حکومت ایران تلاش می‌کرد توجه فرانسه را به فتح مسقط جلب کند و آنهم با شرایطی که امتیازاتش برای ایران بیشتر از امتیازاتی بود که در قرارداد ۱۶۹۰ ایران و پرتغال نصیب حکومت ایران می‌گردید^۳.

(۱) - Cunha Rivara صفحات ۲۲۰ و ۲۴۹.

(۲) - رجوع شود به کتاب «Assentos do Conselho do Estado» اثر Pissurlencar

جلد پنجم صفحات ۱۲۴-۱۳۰ تا ۱۳۶ و غیره و نیز

Boletim da Filmoteca ultramarina portuguesa

شماره ۳۸ و ۴۰ چاپ لیسبون سال ۱۹۶۹ صفحه ۱۵۲ و غیره.

(۳) - متنی که مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است در کتاب افول سلطنت صفوی اثر لاکهارت در صفحه ۴۳۴ و ۴۳۵. تقاضاهای قبلی ایران از فرانسه به جهت اینکه فرانسه مسقط را اشغال کند. رجوع شود به کتاب روابط ایران با اروپای غربی در دوران صفوی بقلم خان بابا بیانی چاپ پاریس سال ۱۹۳۷ صفحات ۲۰۸ تا ۲۲۰.

تنها در آخرین سالهای حکومت دولت صفوی بود که به ابتکار ایران دوباره با پرتغال معاهده منعقد گردید. نماینده‌ای از سوی شاه سلطان حسین بنام طهمورث بیگ در اواخر سال ۱۷۱۸ میلادی به نایب السلطنه ایالت گواکه به لوئیس دومنز نام داشت، مراجعه کرد.^۱

گرچه ناوگان پرتغال در ۱۷۱۹ در مقابل بندرکنگ درگیریهای موفقیت-آمیزی پیدا کرد و حتی ایران توانست یک قشون جنگی را این بار در بندرکنگ گردآوری نماید اما این معاهده تازه نیز مانند معاهده ۱۶۹۷ - ۱۶۹۵ دیری نپائید و کوتاه مدت بود.^۲

پرتغالی‌ها نادرستی وزیران ایرانی را که خود را در مقابل پول به عربهای مسقط فروخته بودند (میان آنها بیگ اعظم یا فرمانده کل قوا نیز بود) مسؤل دانستند و مورد انتقاد قرار دادند.

از سوی ایران، مرعشی وقایع نویسی می گوید که پایان زدوخوردهای کنگ مشکوک بنظر می رسد و علت آنرا که بار دیگر موجب شد تا لشکر کشی مشترکی که طرحش ریخته شده بود، در نطفه خفه شود، آشکار می سازد.

مبلغ یک هزار و صد تومانی را که پرتغالی ها همه ساله از محل درآمد گمرگ کنگ دریافت می داشتند بیست سال بود که دریافت نکرده بودند.

وقایع نویسی ایرانی میگوید: «مانند زمان شاه سلطان حسین، مأموران حکومت

(۱)- کتاب «جمع التواریخ بقلم مرعشی صفحه ۴۱ و ۴۲» «Historia genealogica»

اثر Caetano de Sousa جلد پنجم سال ۱۹۴۸ صفحه ۲۱۹. خان بابا بیانی، از قول وزارت اسور خارجه پاریس، به حضور یک فرستاده پرتغالی در دربار صفوی اشاره میکند که در دسامبر ۱۲۷۱ برای مطالبه مخارج لاشی از مداخله نیروی دریائی پرتغال در جنگ بر علیه مسقط بدربار صفوی مراجعه کرده است.

(۲)- رجوع شود به کتاب Bibliotheca Lusitana اثر Barbosa Machado

جلد دوم چاپ ۱۹۶۶ صفحات ۱۵۸ و ۱۵۹ که در آن به کتاب:

«Eventus Lusitanae classis quae e Goa ad Persiam profecta est»

اثر Francisco Giraldes اشاره شده است.

ایران هر چه را که می‌خواستند انجام می‌دادند و چون پرتغالی‌ها نیز ضعیف شده بودند ، صاحب منصبان ایرانی مبلغ سالانه را برای خود برمی‌داشتند» .
 در سال ۱۷۱۹ ، پرتغالی‌ها خواستار کلیه درآمد گمرک بیست سال گذشته شدند و بعلاوه بیست هزار تومان دیگر جهت هزینه ناوگانی که گسیل داشته بودند و جیره افرادشان ، خواستار شدند .

بنابه گفته کائانود وسوزا^۱ ناوگان پرتغال وجوهی را که برای آمدن از گوا خراج کرده بود دریافت داشت و به گفته مرعشی پرتغالی‌ها در چند نوبت و بر رویهم تنها پنج الی شش هزار تومان دریافت داشتند و به آنها پیشنهاد شد که در مقابل کلیه طلبهای گذشته خود یک مبلغ کل هشت هزار تومانی دریافت کنند . پرتغالی‌ها که بسیار ناراضی شده بودند با ناوگان خود ایران را ترك کردند .

آثار زلزله سلسله صفوی در اثر حمله افغانها کم پدیدار گشت . پس از سقوط اصفهان در سال ۱۷۲۲ و اغتشاشاتی که بدنبال آن روی داد ، اوضاع در خلیج فارس دستخوش تغییر کلی شد و ایران نیز در آنجا برای مدت مدیدی موجودیت خود را بعنوان قدرت حاکم از دست داد .

گزارش مسافرت دکتر گرگوریو پریرافیدالگو

نماینده نایب السلطنه هندوستان و مشاور پادشاه پرتغال که بسمت سفارت به دربار ایران رفته است. گزارش او حاوی حوادث مسافرت دریایی و توافقی‌ها و گفتگوهای است که بفرمان کنت ویلاوردی نایب السلطنه گوا (هندوستان) در سال ۱۶۹۶ میلادی در طی آن سفارت بانجام رسانده است .

جناب اشرف

با آنکه جزئی‌ترین وقایع مسافرت خود را با وسایل ممکنه به آگاهی آن جناب رسانده‌ام اما چون بعلت طول راه امکان مفقود شدن نامه‌هایم وجود دارد بهتر دیدم گزارش مختصری تهیه نمایم که حاوی تمام حوادث و جریان مسافرتی باشد ، مسافرتی که در دربار اصفهان برای پیشبرد مأموریتی که آن جناب بمن محول کرده بودند انجام دادم .

در مسافرت دریایی بخت‌واقبال چندان روی خوش بما نشان نداد آنچنانکه بدون توقف در دماغه مسندام^۱ و بندر جاسک مدت دوماه و دوازده روز طول کشید تا به بندر کنگ رسیدیم . در بیست و هشتم مه که به جزیره لارک رسیدیم به مجرد ورود، میگل هنریک^۲ و پدر کنستانتیو^۳ را مأمور کردم که از راه ترعه قشم به بندر کنگ بروند و نامه‌های مباشر و نماینده بندر نامبرده را که خطاب به خان لاروخان شیراز نوشته بودم و در آنها اشاره کرده بودم که بعنوان سفیر در دربار پادشاه ایران منصوب گردیده‌ام بآنها برسانند .

اول ژوئن به بندر کنگ رسیدیم در آنجا اطلاع یافتیم که پدر آنتونیو دوزو^۴ از اصفهان از طرف پادشاه ایران مأمور شده است تا درآمد گمرک کنگ را که سال پیش با شرایط دورانهای گذشته بما واگذار شده بود ، حذف نماید . نماینده

نامبرده که یک روحانی بود و با وسیله مجلی مسافرت می کرد، ما را از این مطلب آگاه ساخت و فواید بیشماری را که چشم پوشی از عایدات گمرک برای ما دربرداشت برشمرد و توصیه کرد که بهتر است به همان مقرری سالانه یعنی مبلغ هزار و صد تومان اکتفا نماییم . منتها او فقط واسطه بود و شخص صدراعظم « اعتمادالدوله » بیش از همه در این کار دخالت داشت . دلیل تغییر عقیده صدراعظم این بود که بعلت اعتبار و محبوبیتش نزد شاه مورد حسد بعضی از بزرگان دربار واقع شده بود و باین بهانه از او شروع به بدگوئی و سعایت نزد شاه کرده بودند و اشاره نموده بودند که با واگذاری نصف درآمد بندرکنگ به پرتغالی ها ، شاه را از منافع زیادی محروم ساخته است ، بنابراین اتهام ، اعتمادالدوله مورد تهدید قرار گرفته بود و در نتیجه از بیم از دست دادن اعتبار خود ، پدر روحانی را مأمور کرد که قرارداد سال پیش را در مورد عواید گمرک کنگ لغو کند و پیشنهاد پرداخت مبلغ قدیم را نمود ، چرا که تمایل پادشاه ایران در موقع عقد قرارداد همان مبلغی بود که پادشاهان پیشین صفوی می پرداختند و بهمین علت پدر آنتونیو دورژزو اصرار بلیغ داشت ما از وصول نیمی از عواید گمرک چشم پیوشیم . چرا که در غیر اینصورت پادشاه اجازه شرفیابی بمن نمی داد و جنگ هم با اعراب صورت نمی گرفت .

در پاسخ وی گفتم که من به دربار می روم و در آنجا ضمن موافقت با این موضوع می توانم تقاضای افزایش مبلغ یک هزار و صد تومان یعنی مقرری سالانه دولت هند را بنمایم . از او خواستم که ورود مرا به اعتمادالدوله خبر دهد و به او بگوید که در اینمورد بایستی با من مذاکره شود . پدر آنتونیو با کمال جدیت در این باره اصرار ورزید و گفت که این عمل شما کلیه مخارجی را که جهت قوای دریایی متحمل شده اید بی نتیجه خواهد ساخت . زیرا پادشاه تا زمانیکه وی حامل خبر حذف سهمیه گمرک نباشد فرمان جنگ با اعراب را صادر نخواهد کرد . هر چند که طبق دستور آن جناب آزادی هرگونه اخذ تصمیمی بمن داده شده بود . با این حال صلاح دانستم پیش از مشورت با فرمانده قوای دریایی و نیز نماینده دولتمان در بندرکنگ هیچگونه اظهارنظری نکنم . هر دوی آنها بمن اطمینان دادند که شایسته

است از اختیاراتی که آن جناب بمن در اینمورد محول نموده اند استفاده نمایم .

بعد از مشورت با آن دونفر پیشنهاد پدر آنتونیو دو ژزو را پذیرفتم تا مبادا به جهت مخالفت با آن مرا متهم کنند که باعث قطع جنگ با اعراب گردیده ام و روحانی نامبرده تأکید می کرد که اگر با تغییر در وضع گمرک موافقت کنم ، انجام جنگ امری حتمی خواهد بود . ضمناً روحانی نامبرده لازم می دانست که هر چه زودتر برای گزارش نتیجه مذاکراتش به دربار مراجعت نماید ، چرا که شروع تدارکات جنگی بستگی به این پاسخ داشت ، ضمن اجازه مرخصی ، از او به تأکید خواستم که از هیچگونه تلاشی برای تهیه حواجیج مورد لزوم من کوتاهی نکند و کوشش کند و ورودم به شهر و دربار با نهایت شکوه و احترامی درخور سفارتم ، توأم باشد . او روز پانزدهم ژوئن با صد تومان وجهی که از صندوق نمایندگی به وی پرداختم به اصفهان برگشت .

دوروز بعد از ورود ما به بندر کنگ شه بندر یعنی حاکم شهر بدیدار من آمد ، اگر توسط چند نفر از نزدیکان به وی تذکر داده نمی شد ، این استقبال صورت نمی گرفت البته این عمل بدون اینکه از میل باطنی من اطلاع پیدا کند ، انجام شد . روزی که جهت ملاقات من بعرضه کشتی آمد از تاریخ پیاده شدنم از کشتی پرسید و بعد از اطلاع از این موضوع ، در روز مقرر در نیم فرسنگی شهر با چهل سوار و بیش از هزار پانصد پیاده به انتظار ما ایستاده بود و دستور داده بود که تمام خیمه ها و بازارها و محلهای کار تعطیل شود یعنی تعطیل عمومی اعلام داشته بود . همینکه از کشتی به ساحل آمدم حاکم از اسب پیاده شد و با قایق به استقبال آمد و بعد از سوار شدن بر اسب دست راست مرا در دست گرفت و من نخواستم از دادن دستم به او خودداری کنم ، مبادا احترام والایی را که طبق رسوم محلی نسبت به من ادا می شد رد کرده باشم . اینک به افتخار ورودم تفنگهای دریایی و زمینی زیادی شلیک می شد . شه بندر مرا تا اقامتگاهم همراهی کرد و بعد از آنهم چندین بار بدیدارم آمد اما من بیازدیدش نرفتم چرا که لزومی در اینمورد نمی دیدم زیرا مقام شه بندر در نزد ایرانیها بسیار پائین است اما چندین بار یکی از همراهانم

را به بازدید او فرستادم و از این بابت بسیار خوشحال شد زیرا در غیر اینصورت ملاقات‌هایش را تجدید نمی‌کرد .

چند روز پس از ورودم به کنگ ، جشن مفصلی با فتخار من در عمارت گمرک ترتیب داد . در ابتدا به عذر بیماری از قبول دعوت امتناع ورزیدم ولی او بمنزلم آمد و گفت ضیافت را در عمارت دولتی متعلق به شاه برگزار می‌کند نه در منزل شخصی و اگر دعوت را نپذیرم او مورد بازخواست قرار خواهد گرفت که چرا پذیرائی و ضیافت چنانکه شایسته سفرای خارجی است خودداری ورزیده است . بعلت اصرارهای فراوان او، برخلاف میل دعوتش را پذیرفتم . فردای آن روز شخصاً به اتفاق چندتن از معتمدان محل به منزل آمد و مرا به عمارت دولتی گمرک که غرق در چراغانی و نور بود هدایت کرد . در تمام مدت جشن آلات موسیقی مخصوص بخودشان مترنم بود و آتش بازی ادامه داشت و بعد از اتمام جشن باز مرا تا منزل بدرقه کرد . بعد از پانزده روز اقامت در بندر کنگ نامه‌ای از عباسقلی‌خان حاکم ایالت لار توسط میرزا محمد حسین ، منشی او دریافت داشتم . اظهار لطف و محبت زیادی کرده بود و با نامه هدایایی از قبیل میوه‌های مختلف و تعدادی گوسفند و مرغ فرستاده بود . کوشش کردم بوسیله میرزا محمد حسین از وضع و موقعیت جنگ با اعراب آگاه شوم و او بمن اطمینان داد که به امر شاه ، خان لار یعنی ارباب او مأمور جمع‌آوری قشون از گمرون^۱ شده است و نیز گفت به او امر شده است که تعداد همراهان را در کشتی معلوم کند . پس از سه روز اقامت در بندر کنگ و دریافت پاسخ نامه‌اش باضافه مقداری هدایا جهت خان که از آنها بسیار ممنون شد بطرف لار ، شهری که در پنجاه منزلی کنگ قرار گرفته است حرکت کرد . از راهی به این دوری بود که خان تا این حد نسبت بمن ابراز ادب و محبت نموده بود . مدت یکماه در بندر کنگ به انتظار رسیدن اسبهای مورد نیاز برای ادامه مسافرت به دربار اصفهان و همچنین هشتاد رأس قاطر برای حمل اثاثیه و بنه خود و همراهانم و نیز حمل هدایا

برای پادشاه ایران گذراندم . بعلاوه منتظر رسیدن احتمالی کشتی جنگی «آلمیرانتا»^۱ بودم که حامل چند تن از زیردستان من بود . شایع شده بود که کشتی نامبرده به جزیره لارک رسیده است و همین انتظارها بود که توقفم را در کنگ به این حد طولانی کرد . روز چهارشنبه ده ژوئیه از بندر کنگ عزیمت کردم در حالیکه شه بندرسوار براسب به اتفاق کارمندان و بسیاری از شخصیتهای نیروی دریایی تا یک منزلی خارج از شهر مرا مشایعت کردند و نسبت بمن ادای احترام نمودند .

ملک حسین بعنوان مهماندار من تعیین شد و به امر خان وظیفه و شغل « کوتوال » یعنی مأمور پلیس را موقتاً رها کرد . همین شخص بود که سمت مهمانداری سلطان اکبر شاهزاده مغولی هند را نیز برعهده داشت . این شاهزاده بعلت جور و ستم پدرش از هندوستان فرار کرده بود و بدربار ایران پناهنده شده بود . مهماندار نامبرده دستور داشت که روزانه تا مبلغ صدوپنجاه تومان صرف مخارج لازم نماید . روز اول در چهار برکه^۲ در سه منزلی بندر کنگ مستقر شدم زیرا باز به انتظار لوازم دیگری که مورد احتیاج بود و میبایست از این بندر برسد بودم و فردای آن روز با تانی تمام بسفرم ادامه دادم . کندی سفر بعلت زیادی تعداد همراهان و باروبنه سفر بود و سختی جاده‌ها که تا شهر لار دارای پستی و بلندی کوهها و پرتگاههای عظیم بود ، این کندی را دامن میزد . در تمام دهات و قصبات سرراه همواره آذوقه و خوراک برای خودمان و اسبهایمان مهیا بود . زیرا مهماندار کلیه مایحتاج ما را از پیش توسط دوتن از مستخدمینش فراهم می کرد .

در قصبه بستک^۳ که سه روز راه تا شهر لار است جلال یک که از نژاد گرجی است از طرف خان لار به استقبال آمد وی حامل یک نامه و یک رأس اسب پیشکشی جهت ورود من به شهر لار بود . به نامه خان جواب دادم و دستور دادم یکدست لباس طبق رسم این سرزمین که به آن « خلعت » می نامند به گرجی نامبرده ببخشند . در ایران گرفتن خلعت از جانب اشخاص مهم افتخار بزرگی محسوب می شود .

در نیمه^۱ سه منزلی لار شخص دیگری از کارمندان خان به استقبال آمد وی حامل پیامی از خان بود و تمنا داشت چند روزی درخیمه هائی که در یک منزلی شهر بر پا داشته‌اند بمانم تا اقامتگاهی که برایم در شهر فراهم آورده‌اند آماده پذیرائی گردد. روز شنبه بیست و هشتم ژوئیه به خیمه‌های نامبرده رسیدم. صبح آن روز خان، الله‌وردی بیگ فرمانده گارد خود را بدیدن من فرستاد و بعد از ظهر نیز شخصیت‌های محلی شهر همراه با بیست تن از افراد متفرقه بدیدارم آمدند و فردای آن روز عموی خان و دو برادرش و کلانتر شهر آمدند. آنها که رفتند عبدالشیخ تاجر عرب که ساکن بندرکنگ است به ملاقاتم آمد وی که همیشه نسبت به ما اظهار دوستی و ارادت می‌نماید، اطلاع داد که در روز ورودم به شهر لار، خان برای استقبال به خارج از شهر نخواهد آمد بلکه داروغه را با تعدادی افراد مسلح ساکن لار، به پیشوازم خواهد فرستاد.

در پاسخ از او خواستم به خان بگویم که اگر خود وی شخصاً به استقبال نیاید وادای احترام لازم را نکند به شهر وارد نخواهم شد. عبدالشیخ همان شب دیر وقت بود که دوباره برگشت و گفت که خان اظهار می‌دارد که در اینجا مرسوم نیست برای سفر در خارج شهر مراسم استقبال بعمل آورند و هنوز در شهر اشخاصی یافت می‌شوند که زمان شاه‌عباس کبیر را بخاطر دارند. در آن موقع هنگام ورود گارسیا داسیلوا^۲ سفیر دولت پرتغال فقط وزیر لارقنبر بیک مراسم استقبال را بجای آورد و وی فقط در شهر لار حکومت می‌کرد و وزیر بود در حالیکه خان فعلی در ردیف بالاتری قرار دارد و خان تمام ایالات لاروگمرون^۳ و کنگ و بندرریگ می‌باشد و حوزه قلمرو وی بیش از صد و پنجاه منزل گسترده است. من در جواب عبدالشیخ اظهار داشتم که خان را ملزم به مراسم استقبال نمی‌کنم و اگر مایل به این امر نیست من به مسافرت خود به اصفهان از خارج شهر وبدون ورود به شهر ادامه خواهم داد. تأثیر این تصمیم چنان شدید بود که همان شب خان برای من پیام فرستاد که

تمایلی به رنجاندن من ندارد و صبح سوار بر اسب به استقبال میانجاده خواهد آمد. روز یکشنبه ۲۹ ژوئیه حدود ساعت شش صبح خان برایم پیام فرستاد که سوار بر اسب خود شوم زیرا به محض اطلاع از اینکه من خیمه ها را ترك گفته ام وی نیز بنوبه خود برزین اسب قرار خواهد گرفت. لحظه ای پس از ترك خیمه ها دوتن از مستخدمان او را ملاقات کردم که جوای سلامتی و وضع حال من شدند و بعد از آن نیز به همین طریق از طرف عمویش و برادرانش و در آخرین محل از طرف وزیر که شخصیت دوم لار است مورد لطف قرار گرفتم و در نیم فرسنگی شهر باشخص خان برخورد کردم که قریب پانصد سوار او را همراهی می کردند. او خوشحالی و شغف بسیار ابراز داشت و بازی راست مرا در دست گرفت و بعد از تعارفات زیاد و طی طریق با اسب وارد شهر شدیم. در آنجا تمام کوچه ها مملو از جمعیت و دسته های تفریحی بود که در طول راه شلیک می کردند و در مقابل موکب ما طبق مرسوم این سرزمین عده ای به رقص و پایکوبی مشغول بودند. وقتی که به قلعه شهر که یکی از بهترین قلعه های ایران می باشد رسیدیم باشلیک تمامی توپخانه یکجا، نسبت به ما ادای احترام شد. خان اظهار داشت که مرا بمنزلش راهنمایی می کند و در آنجای بایستی چند ساعتی توقف نمایم تا اقامتگاه شخصی ام مهیا گردد. توضیح دادم که این امر ایجاد اشکالاتی می کند اما امکان امتناع هم نبود، ناچار دعوتش را پذیرفتم و باتفاق به منزلش رفتم اما در کمترین مدت ممکنه آنجا ماندم و در موقع خروج هم همان تشریفات دوباره اجرا شد با این تفاوت که خان به عذر آفتاب زدگی در راه از مشایعت من استکاف ورزید.

فردای آن روز به ملاقاتم آمد و برای شب بعد بشام دعوتم کرد که قبول کردم و نهایت عزت و احترام را نسبت به من بجای آورد و قسمت اعظم شب را به تماشای آتش بازی های متعدد و چراغانی گذراندم و در تمام مدت نه روز که در لار اقامت داشتم خان هر روز میوه های گوناگون و شیرینی های لذیذ و یخ و برف برایم می فرستاد. در روز عزیمتم یک راس مادیان بسیار زیبا بمن هدیه کرد. باید دانست که در نزد ایرانیان مادیان زیبا دارای همان ارزش اسب می باشد. علاوه

بر مادیان دو کیسه یکی مملو از سکه های طلا و دیگری نقره بعنوان هدیه فرستاده بود . توسط حامل هدایا برای خان پیام دادم که مادیان را با کمال تشکر می پذیرم ولی از قبول وجه نقد معذورم . زیرا در نزد ملت پرتغال قبول وجه نقد عملی دور از نزاکت و حتی غیر شرافتمندانه است و مطمئن هستم شما در ارسال آنها قصد توهین نداشته اید بلکه کمال حسن نیت را دارا بوده اید ولی حامل پیام از اعاده سکه ها استنکاف ورزید به عذر اینکه خان سخت متغیر خواهد شد و او را مورد تنبیه و مواخذه قرار خواهد داد . سرانجام مصمم شدم یکی از زیردستان خود را همراه او کنم تا توضیحات لازم را بخان بدهد .

در همان روز حرکت ، خان ، دوخیمه بیلاقی هدیه فرستاد و سه مستخدم هم جهت برافراشتن آنها در طول راه آمده بودند . خان تذکر داده بود که این خیمه ها بسیار لازم و ضروری هستند زیرا در گذرگاه های ما محل هایی وجود دارد که در آنها امکان اقامت و تسهیلات کافی نیست و در ضمن پیام داده بود که بعلت بیماری و بستری بودن از مشایعت من معذور است اما عمو و برادرانش و وزیر و تمام سربازان مستقر در لار را خواهد فرستاد که تا چند منزلی شهر مرا مشایعت نمایند . دو روز قبل از عزیمت از لار برای خان هدایایی از قبیل پارچه ، طلا ، موم ، فلفل و مقداری اشیاء کمیاب فرستادم که بسیار موجب رضایت و خشنودیش گردیده بود .

چند روز قبل از حرکت از این شهر جریانی رخ داد که نمی توانم از ذکر آن برای آن جناب خودداری کنم . یک شب در محلی به اتفاق مترجم خود و پدر کنستانتینو دوسن اسپری ' که تا اندازه ای فارسی را می فهمد مشغول گردش بودیم به مسجدی رسیدیم که دوتا برج داشت و آنها را مناره می نامند و موذن از بالای آنها معمولا ساعت و موقع نماز را اعلام می دارد . در آن لحظه مترجم و پدر کنستانتینو متوجه شدند که موذن پس از ختم اذان با صدای بلند سلامتی و موفقیت سفیر پرتغال را در انجام این سفر از خداوند مسئلت می نماید .

شنبه چهارم اوت به شهر جهرم رسیدیم و در یک منزلی شهر در خیمه های

اهدائی خان لار اقامت گزیدیم . هنگام شب پیامی از وزیر جهرم که حاجی مومن نام داشت و قبلا منشی اعتمادالدوله بزرگ ، شیخ قلی خان بوده است دریافت داشتم ، پیام این بود که فردای آن روز می توانم به شهر وارد شوم و او در یک منزلی شهر به استقبال من خواهد آمد . چون در این فصل و در این آب و هوا ، گرما کشنده و طاقت فرسا شده است لذا حرکت کردیم و خیمه ها را در همان مکان رها نمودیم . وزیر را بفاصله کمی از آنجا یافتیم که با سیصد سوار به استقبال آمده بود . مطابق معمول بازوی راست مرا در دستهایش گرفت و تا منزلی که برایم فراهم آورده بود همراهیم کرد و مدت زیادی در مجلس با من به گفتگو پرداخت . به جهت احترام زیادی که برای سفرا قائل هستند از نشستن روی کرسی خودداری می کرد و روز بعد به دیدنم آمد و مرا بشام دعوت کرد . شب همان روز حرکت کردم در حالیکه وزیر و همان گروه سواران تا حدود یک منزل مرا مشایعت کردند . در موقع خروج از شهر به همان گونه ورود بشهر ، تفنگداران با احترام شلیک می کردند . روز جمعه دهم اوت در هفت منزلی شیراز یکی از مستخدمین خان شهر به استقبال آمد و ضمن سلام خان اظهار داشت که اقامتگاهی در قصبه اوگزان^۱ در دو منزلی شهر برایم فراهم نموده اند و می توانم هر روزی که مایل باشم به آنجا وارد شوم . فردای ورودم به آن اقامتگاه شخصیت های مهم شهر به دیدارم آمدند و داروغه از طرف خان شیراز تبریک ورود گفت و اظهار تأسف کرد که خان بعلت کسالت شدید و بستری بودن نتوانسته است در مراسم استقبال خارج از شهر شرکت کند ولی وزیر خود را بهمین منظور بجای خود خواهد فرستاد . چون برایم معلوم شد که تجاهل به بیماری نمی کند فقط از نیامدن کلانتر که بعد از خان دومین شخصیت شیراز است اظهار تعجب نمودم . در پاسخ گفت کلانتر حتی به استقبال اعتمادالدوله صدراعظم دربار نیز زمانی که به شیراز می آید ، نمی رود چرا که کلانتر از خاندان محمد پیغمبر اسلام می باشد و بعلت این افتخار از بسیاری از تکلف ها

معاف است . چون بنظرم آمد که اصرار در این مورد بی نتیجه است مصمم شدم بعد ازظهر آن روز عازم شهر شیراز شوم . شخصیت‌های مهم شهر تا خیمه‌ها آمدند، وزیر را با تعداد زیادی سواره‌نظام در بین راه ملاقات کردم . همگی مرا به اقامتگاهم در داخل شهر هدایت کردند . اقامتگاه من از مجلل‌ترین و زیباترین منازل شهر بود که به امر الله‌وردی‌خان که از شخصیت‌های معروف ایران و سردار قشون شاه‌عباس کبیر در زمان جنگ با ترک‌ها بود ساخته شده است و زمانیکه گارسیا داسیلوا^۱ سفیر پرتغال از شیراز عبور می‌کرد حاکم این شهر بوده است .

چهار روز بعد از ورودم به شیراز خان بدیدارم آمد و ازاینکه بر اثر بیماری نتوانسته است در خارج شهر به استقبالم بیاید عذرخواهی می‌کرد . او قبلاً تقاضای وقت ملاقات نموده بود ، من هم به نوبه خود بعد از گذشت چهار روز از او بازدید بعمل آوردم و ساعت بازدید را از پیش با گاهی او رسانیدم^۲ . در ساعت سه بعد ازظهر با تفاف عده‌ای از مستخدمان خان که برای راهنمایی بمنزل آمده بود به آنجا رسیدم . در مقابل در ورودی تعداد زیادی از مستخدمان به انتظار من ایستاده بودند و مرا به اطاق بزرگی که مجلس نام داشت هدایت کردند . در آنجا مدت زیادی به انتظار نشستم و از خان خبری نشد سرانجام از یکی از مستخدمان در این مورد جويا شدم . در پاسخ گفت مشغول گزاردن نماز می‌باشد و بایست باز منتظر بمانید . توسط همان مستخدم به خان پیام دادم که این طرز رفتار خوش آیند نیست و او می‌توانست در موقع دیگری نماز بجا آورد نه در ساعتی که من به ملاقات او ، آنهم با تعیین وقت قبلی آمده‌ام بعد از این سخنان برزین اسب قرار گرفتم و از اقامتگاه وی خارج شدم . در این لحظه دوتن از مستخدمان به جانب من دویدند و گفتند که نمازخان تمام شده و منتظر من است . در پاسخ گفتم باطلاع وی برسانید که دیروقت است و در موقع مناسب دیگری قرار ملاقات خواهیم گذاشت . همان روز بمن معلوم شد که خان از عمل زشتش سخت متأسف شده است . به جهت اینکه

فردای آن روز برای عذرخواهی بمنزلم آمد و گفت مستخدم اشتباه نموده است و او بعلت کسالت مشغول استحمام بوده است و مرا برای شام همانشب دعوت نمود و اضافه کرد که به افتخار من چراغانی و آتش بازی و نیز سرگرمی های شبانه برقرار خواهد بود . با این مقدمات و عذرخواهی سرانجام دعوت وی را پذیرفتم . روز بعد دو راس اسب بعنوان هدیه برایم فرستاد و من هم در عوض هدایائی از قبیل سرویس غذاخوری کارچین، عنبر، فلفل، قند و اشیاء کمیاب دیگر جهت وی فرستادم .

تا روز پانزدهم سپتامبر در شیراز ماندم و این توقف نه تنها بعلت تهیه و فراهم کردن وسایل لازم جهت ورود به اصفهان بود بلکه بیماری شدیدی که عارض خودم و همراهانم گردیده بود نیز موجب توقفم گردیده بود . در آن موقع به حدی بیماری در شیراز شیوع داشت که روزی بیش از صد نفر به هلاکت می رسیدند ، از این روی با وجود نقاوت شدید با کمال شتاب به مسافرتم ادامه دادم .

در قصبه چهل منار ، درنه منزلی شیراز مدت چند روز با تب شدید اقامت گزیدم . خان شیراز برای مداوای من طبیبی به اقامتگاهم فرستاد که مرا معالجه نمود و تا دربار اصفهان همراهیم کرد و بهمین روی دستمزد قابل توجهی باو عطا کردم . چهل منار قصبه پر جمعیتی است که رودخانه بندامیر از کنار آن میگذرد و این رودخانه بواسطه برفهای زیادی که برقله کوههای مجاور آن قرار دارد بسیار پرآب می باشد .

در این آبادی قصر معروفی قرار دارد که می گویند توسط داریوش بنا شده است . این قصر دارای چهل ستون مرتفع است که اکثر آنها فقط از دو قطعه سنگ تراشیده شده اند و بر روی آنها خطوطی رسم شده است که کسی قادر به خواندن آنها نیست و فعلا از این چهل ستون تنها نوزده عدد آن پا برجاست و بقیه ستونها بر زمین افتاده اند . نه تنها مرور زمان ستونها را واژگون کرده است بلکه ساکنان شهر نیز در این خرابی دستی دارند ، چرا که درباریان بمنظور دیدار از این بنای باستانی به این محل می آیند و از آزار و فشار مردم خودداری نمی کنند و خیلی ها این بنا را

تخت جمشید باستانی می نامند .

همانگونه که در بالا ، اشاره کردم مدت نه روز در این قصبه ماندم تا بیماری ام بهبود یافت . روز شنبه سیام سپتامبر از آنجا حرکت کردم و هشتم اکتبر به ده گردو^۱ رسیدم . در دو منزلی پیش از رسیدن به این ده ، به افسر سوار نظامی که به ملاقات من می آمد برخوردیم . او بمن اطمینان داد که یکی از نظامیانی است که بمنظور جنگ با اعراب تعیین شده اند و مأمور تهیه و جمع آوری افراد می باشد که در ظرف یکماه همراه خود به بندر کنگ ببرد و بمن گفت که آقای هوگ کامر^۲ نماینده دولت هلند در دربار ایران که عازم گمرون^۳ است در این قصبه می باشد . به محض ورود به اقامتگاهی که مهماندار برایم فراهم آورده بود ، ملاقات هوگ کامر را اعلام داشتند . در مذاکراتی که با وی انجام دادم او جنگ با اعراب را حتمی الوقوع می دانست و می گفت سردار مأمور انجام آن بنام دیوان بیگی بهمین قصد دربار اصفهان را ترك نموده است و هوگ کامر نیز برای انجام کاری که با نماینده دولتشان در گمرون دارد عازم آنجاست و در فاصله کمی به اصفهان برمی گردد و آماده خواهد بود که هر خدمتی از او بخواهم برایم انجام دهد . به گفته هایش بسان گفته های یک فرد و یا یک دوست ملت پرتغال گوش دادم . جناب خطایم می کرد و من به وی حضرت آقا می گفتم . با اینکه در دربار اصفهان او را بعنوان یک نماینده دولت خارجی می شناسند ولی من او را فقط یک کنسول می دانم زیرا با اینکه با پادشاه ایران به توافقهائی رسیده است ولی همه آنها در مورد قرارداد ابریشم می باشد که میان کمپانی هلند با ایران منعقد کرده است و این مهم ترین اقدام در مأموریت او بشمار می آید .

روز دوشنبه سیزدهم اکتبر به قمشه رسیدم . کلاتر با چند سوار در یک منزلی به پیشوازم آمد و همین طور هم فردای آن روز هنگام عزیمت مرا مشایعت کرد . شب به ماه یار رسیدم و در کاروانسرائی اقامت گزیدم . این کاروانسرا به

امیر شاه سلیمان صفوی پدر پادشاه کنونی بنا شده است و بسیار مجلل است و سه ساختمان زیبا دارد و بی‌اندازه وسیع است. شاه سلیمان همیشه بمنظور استراحت و شکار چند روزی در آن کاروانسرا اقامت می‌کرده است زیرا در حول و حوش آنجا شکارهای فراوان یافت می‌شد و ورود و استفاده از آن محل تا شعاع ده منزل برای عموم مردم قدغن می‌باشد و تنها مورد استفاده شخص شاه و همراهانش قرار می‌گیرد. پدر آنتونیو دو ژزو^۱ در این قصبه به انتظارم بود و بوسیله او باز بمن اطمینان داده شد که سردار بزرگی که بفرماندهی قشون ایران تعیین گردیده است از دربار اصفهان به شهر کازرون حرکت کرده است. کازرون، درسی منزلی شیراز واقع می‌باشد و قصد سردار نامبرده تهیه آذوقه لازم و جمع‌آوری افراد قشون برای حمله به اعراب است.

روز بعد به اصفهان رسیدم و در منزلی در یک فرسنگی شهر استراحت نمودم. مهماندار باشی دربار به استقبال آمد و اظهار داشت که شاه چند روزی است که برای شکار از شهر خارج شده است و از تاریخ مراجعت وی اطلاعی در دست نیست و اضافه کرد که به امر صدر اعظم اعتمادالدوله به استقبال من آمده است و مایل است از تعداد همراهان من برای تهیه وسایل لازم اطلاع یابد. مهماندار باشی از شخصیت‌های برجسته دربار است و گفت که فوراً به محلی که پادشاه اقامت دارد عزیمت خواهد کرد تا برای تعیین تاریخ ورود من به شهر کسب تکلیف کند و یا اگر لازم شود در همین محل تا هنگام ورود پادشاه به دربار توقف نمایم.

روز سه‌شنبه شانزدهم همین ماه آقای پیدو^۲ اسقف بایبلون^۳ که فرانسوی الاصل و پیرو یکی از فرقه‌های مذهب کاتولیک است و آقای الی دوسن آلبرت^۴ اسقف اصفهان که او نیز در اصل فرانسوی است به دیدارم آمدند. والی دوسنت-آلبرت اظهار می‌داشت که متجاوز از بیست سال است در جلفا، شهری مجاور اصفهان

سکنی دارد و دوسال است که بسمت اسقف آنجا منصوب شده است. متأسفانه بعلت اصرار و دشمنی اسقفهای تجزیه طلب ارامنه و بویژه بعلت شکایت‌هایی که یکی از آنها بنام استفان واردایت^۱ برعلیه وی کرده از جلفا اخراج شده است و این امر علت دیگری جز کینه و حسادت ارامنه ندارد که بعلت پشتکار و لیاقتی که او در ترویج اصول کلیسای رم و مخالفت با کلیسای ارامنه بکار می‌برده است، دست به کینه‌توزی زده‌اند. اسقف نامبرده می‌گفت همواره با روحانیان ارامنه مباحثات و گفتگوهای مذهبی متعددی در ملاء عام داشته است و همیشه هم با دلایل قانع کننده اسقفهای ارامنه را متقاعد می‌ساخته است.

اسقفهای ارامنه از حمایت مادر پادشاه که خود صاحب اختیار مطلق جلفا است برخوردارند و باو شکایت برده‌اند. بر اثر اقدامات و مخارج زیادی که اسقف تجزیه طلب ارامنه نمود سرانجام توفیق یافت پادشاه را برآن دارد که دیوان بیگی، قاضی اعظم دربار را به جلفا بفرستد. دیوان بیگی کشیش را مانند یک اسیر دستگیر کرد و در جلو اسب خود پیاده با بدترین و توهین آمیزترین وضع راند، کلیسا و اقامتگاه وی را نیز بکلی ویران نمود. برادر الی اظهار می‌داشت که در طول دو سالی که از اخراج او گذشته است به پاپ اعظم و به تمام شاهزاده‌های مسیحی مذهب و بویژه به اعلیحضرت پادشاه پرتغال توسل جسته است و نامه‌های خطاب به امپراطور را توسط پدر روحانی ژان کنراد که یکی از کشیشهای طرفدار خودش است برای او ارسال داشته است. می‌گفت به او اطمینان داده بودند و برای خودش نیز مسلم بود که پادشاه ایران برای هیچ یک از شاهان اروپا به اندازه شاه ما احترام قائل نیست و بدلیل همین احترام بوده است که شاه ایران اجازه ورود کشیهای پرتغالی را به بندر کنگ داده است. در جوابش گفتم که جناب نایب السلطنه هندوستان در مورد امور هیئت مبلغان بمن تأکید بسیار فرموده‌اند و بخصوص در مورد استقرار مجدد برادر روحانی الی در جلفا سفارش نموده‌اند و به

همین سبب وظیفه خود می دانم که باتوجه باهمیت و موقعیت این حادثه باحرارت ودقت موضوع را دنبال کنم .

روز چهارشنبه بیست و سوم اکتبر مهماندار دربار دوباره بملاقات من آمد و گفت که پادشاه قصد دارد چند روز دیگر در خارج از شهر بگذراند و امر کرده است که من تاریخ ورودم را شخصاً باتفاق وی تعیین نمایم و به حاکم شهر اصفهان که مرتضی قلی بیگ نام داشت و به کلانتر و نیز به داروغه شهر دستور داده است که مرا در خارج از شهر استقبال نمایند و نیز به حاکم جلفا امر کرده است که با تمام ارامنه حوزه مأموریتش تا اقامتگاهم در بیرون شهر بیایند و مرا تا شهر همراهی کنند . اما چون هنوز بعضی از لوازم مورد احتیاج را برای ورود بشهر آماده نداشتم با مهماندار توافق کردیم که روز ورودم اول نوامبر باشد .

در روز معهود مهماندار به اتفاق چند تن به محل سکونت من آمدند و من هماندم برروی زین قرارگرفتم و مهماندار توسط قاصدی به اطلاع حاکم اصفهان رسانید که او نیز سوار براسب شود و درمیان جاده همدیگر را ملاقات نمایم . زیرا موفق نشدم که او را تا منزل مجبور به استقبال کنم . ولی حاکم جلفا با بیش از پانصد سوار و دوتن از فرقه ژزوئیت^۱، سه کارم^۲، سه دو مینیکن^۳، دواسقف کاتولیک و سایر کاتولیکهای کلیسای رم و اگوستن و تعداد زیادی از فرانسوی ها و انگلیسی های ساکن دربار ایران به اقامتگاه هم آمدند، فقط هلندی ها در اینمورد ابراز احترام ننمودند .

در اینجا تشریفات ورودم را بدربار اصفهان برای آن جناب می نگارم . پیش از قرار گرفتن برروی زین لوازم سفر خود و همراهانم را با چند اسب و سوار روانه کرده بودم و پیشاپیش موکب ما سه تن شیپور زن راه می پیمودند ، در پشت آنها چهار سوار می رفتند و چهار نفر دهنه اسبها را در دست داشتند آنگاه چهار ایرانی که در خدمت من بودند و بعد از آنها مهمانداری که به امر خان لار در تمام طول راه

مرا همراهی کرده بود و بعد از آن مترجم و بعد از او مهماندار دربار اصفهان حرکت می کردند . پشت آنها یک نجیب زاده از همراهانم حامل پرچم پرتغال با نشان سلطنتی در حرکت بود زیرا در این سرزمین مرسوم است که هر سفیری که بدربار ایران ورود می کند نشان پادشاهی کشورش را در جلو قرار دهد بعد چهل شاطر یعنی قاصد با لباسهای مخصوص خود ، بیست شاطر لباس قرمز و بیست تن دیگر لباس سبز دربر داشتند و همگی حامل اسلحه های پر بودند و در رکاب اسب من عده ای غلام و هشت سیاه حبشی ملبس به لباسهای زیبا دوان بودند و در پشت سر من نجیب زاده گان قرار داشتند که عبارت بودند از : د. میگوئی هنریکس^۱ ، آگوستینو هنریکس^۲ ، بالتازار دو آتائید^۳ ، رافائل آلواریس داسیلوا^۴ ، لوکاس برناردس دوموریس^۵ ، سالوادور گومس دوبریتو^۶ ، پدر روحانی کنستانتینو دوست اسپری ، به اضافه چهار پرتغالی و چند ارمنی که لباسهای مد خود مانرا به آنها دادم و در آخر همه مسیحیان اهل جلفا و بقیه همراهانم از موقع خروج از اقامتگاه تا محلی که حاکم اصفهان به انتظار ایستاده بود ، از میان جمعیت انبوهی از مردم و تماشاچی عبور کردیم . در نیم فرسنگی شهر اصفهان حاکم ، کلانتر و داروغه را با تعداد بسیاری سوار نظام دیدم که به انتظار ایستاده بودند . بعد از سلام و تعارفات معمولی فرماندار بازوی راست مرا در دست نگاهداشت و آن دوتن در عقب قرار گرفتند . در نزدیکی اقامتگاهی که برایم تعیین شده بود حاکم ایستاد و اجازه مرخصی خواست . من از مترجم خواستم به او بگوید که می باید مرا تا منزل همراهی نماید ، در پاسخ گفت سایر همراهان تا منزل خواهند آمد ولی حتی زمانیکه سلطان اکبر پسر پادشاه گورکانی هندوستان به ایران آمد او در همین مکان مرخص شد و هیچگاه کوچه را نپیموده است . سایرین غیر از حاکم مرا تا در ورودی منزل همراهی کردند .

Agostinho Henriques-(۲)

Miguel Henriques-(۱)

Rafael Alvares da Silva-(۴)

Baltasar de Ataide-(۳)

Salvador Gomes de Brito-(۶)

Lucas Bernardes de Morais-(۵)

روز یکشنبه چهارم نوامبر مهماندار دربار اطلاع داد که پادشاه دستور داده است که به اقامتگاهش واقع در دهکده اسکندر بروم ، تا روز شرفیابی مرا تعیین نماید . این پیام زمانی بمن رسید که بیمار و بستری بودم و تب شدیدی داشتم که از روز ورودم به اصفهان به آن دچار شده بودم . در پاسخ مهماندار گفتم او می تواند شاهد کسالت من باشد . پادشاه وضع مرا در یافت و سه روز بعد شخصی را برای احوال پرسى فرستاد و پیام داد با اینکه طبیب محلی همراه من از شیراز آمده است ولی بهتر است که اطباءى دربار نیز از من عیادت کنند ، زیرا آنها به آب و هوا آشنا ترند و تجربه بیشتری دارند و یکی از اطباء خودش را برای من خواهد فرستاد . از مرحمت پادشاه تشکر کردم و عیادت دکتر را قبول کردم که همان روز بعد از ظهر به امر پادشاه از من دیدن کرد .

در همان روز پدر آنتونیو دو ژزو نیز بدیدارم آمد و گفت که قاصدی از طرف سردار قشون ایران که به بندر کنگ رفته بود به اصفهان رسیده است و حامل نامه هایی برای شاه است و به شاه نوشته شده که بدلیل فقدان مواد غذائی و کمبود آب در آب انبارها ، بهیچ روی امکان استقرار قشون در سال جاری در کنگ میسر نیست بمجرد آگاهی از این خبر برای پادشاه پیام فرستادم و استدعا کردم پیش از اجازه شرفیابی بمن به نامه های فوق ترتیب اثر ندهند پادشاه اطمینان داد که در این مورد تصمیمی به زیان توافقی که میان او و آن جناب منعقد گردیده است نخواهد گرفت . باین حال چند روز بعد شنیدم که در پاسخ سردار نامبرده دستور توقف تدارکات جنگی را که شروع شده بود داده است .

روز یکشنبه هجدهم نوامبر پادشاه بدربار مراجعت نمود و در قصر سعادت آباد که در کنار رودخانه جلفا قرار دارد اقامت گزید تا قصر شهر آماده پذیرائی گردد . روز پیش از بازگشت پادشاه به قصر سلطنتی قرق عمومی اعلام شد یعنی اعلامیه ای خطاب به ساکنان شهر منتشر شد که از منازل خود خارج نشوند و در کوچه ها و در مسیر پادشاه قرار نگیرند به جهت اینکه زنهای پادشاه مردم را مشاهده نکنند و در

صورت تخلف از این دستور به مرگ محکوم خواهند شد و مهماندار با اطمینان بمن گفت که همراه پادشاه در شکارگاه بیش از پانصد زن بوده است و تعداد بسیاری از زنان دربار در حرم در قصر شهری مانده اند .

اینجا واقعه‌ای را که مهماندار شاهد آن بوده است و برایم تعریف کرد برای آنجناب بازگو می‌کنم . شرح واقعه چنین است که یکی از روزهایی که شاه با زنهایش بقصد شکارگاه عازم خارج شهر بوده است و اعلامیه قرن در تمام شهر و محلات مجاور انتشار یافته بود دهقان بیسواد و بیچاره‌ای که از قرق اطلاع نداشت در مزارع مشغول بکار بوده است اولین شخصی که دهقان را می‌بیند خود پادشاه بوده است و دهقان بخت برگشته که مرگ حتمی را به چشم خود می‌دیده و می‌دانسته چه خطای بزرگی مرتکب شده است فوراً خود را بر زمین می‌اندازد و چهره در خاک پنهان می‌کند بقدری این عمل موردپسند پادشاه قرار می‌گیرد که برای جلوگیری از قتل او بدست خواجه‌های حرمسرا قبای خود را بیرون می‌آورد و برروی دهقان پرتاب می‌کند . متأسفانه این رفتار شاه هم مؤثر واقع نمی‌شود و مانع از اعمال ظالمانه و ستمگرانه وحشت‌انگیز خواجه‌های حرمسرا نمی‌گردد آنها بمجردی که دهقان بیچاره را مشاهده میکنند برروی او تیر خالی می‌کنند و وی را به قتل می‌رسانند ، گویا پادشاه بعد از آگاهی از قضیه ، تنها قدری اظهارتأسف کرده است و نشنیدم که هیچیک از خواجه‌های حرم را از این بابت تنبیه و گوشمالی کرده باشد .

هنگامی که پادشاه در قصر سعادت‌آباد بسر می‌برد من از فرصت استفاده کردم و از مذاکرات دوستانه با وی خودداری نکردم زیرا بمن گفته شده بود که با اینکه شاه به فرمانده قشون دستور مراجعت داده است اما هنوز بکلی از خیال جنگ منصرف نشده است ، از طریق اخباری که افراد بمن می‌دادند و این اخبار با اطلاعاتی که پدر آنتونیو در اختیارم قرار می‌داد ، تطبیق می‌کرد ، دانستم یکشب که شاه با چندتن از بزرگان دربار و ناظر ، وزیر دوم جلسه داشته ، پادشاه را در فشار قرار می‌دهند که بعلت گرفتاری‌ها و کمبود آب و آذوقه که فرمانده قشون نیز

در نامه‌اش به آن اشاره کرده است سردار نامبرده را که از منسوبین شاه هم بود به اصفهان احضار کند و نیروی دریائی ما را هم مرخص نماید پادشاه از این پیشنهاد بی‌اندازه خشمگین می‌شود و با مرخص کردن نیروی دریایی مخالفت می‌ورزد و اظهار می‌دارد که احتیاجات قشون و فراهم آوردن آذوقه و آب را با احداث چند انبار در بندرکنگ که مخارج آن را نیز تقبل نموده است می‌توان برطرف ساخت .

روز شنبه هشتم دسامبر پادشاه از قصر سعادت آباد به قصر شهر که آماده شده بود تغییرمکان داد . گفته می‌شد که علت تأخیر اجازه شرفیابی این بود که پادشاه میل داشت مرا در قصر شهری بحضور بپذیرد . مع هذا من پی‌درپی توسط صدراعظم تقاضای شرفیابی می‌کردم و شاه در همان زمان مریض و بستری شد و صدراعظم گفت بمحض بهبود مرا بحضور خواهد پذیرفت .

روز جمعه بیست و یکم دسامبر یک کشیش دو مینیکن^۱ فرانسوی نژاد که گیومفل^۲ نام داشت بدربار اصفهان رسید . وی حامل نامه‌هایی از جمهوری ونیز^۳ و حاکم اعظم مالت^۴ بود . شاه مطابق مرسوم تمام مخارج سفر وی را پرداخت ، او بمنظور انجام امور هیئت مرسلین هم مسلک خود در ایران به این کشور آمده بود . روز یکشنبه بیست و سوم در ساعت دو بعد از ظهر مهماندار دربار اطلاع داد که در ساعت چهار همانروز جهت شرفیابی بحضور شاه در قصر آماده باشم . با اطلاع از این خبر تمام کشیشهای مسیحی ساکن اصفهان و نیز فرانسوی و انگلیسی‌ها برای همراهی بامن آمدند البته غیر از هلندی‌ها ، از محل اقامتگاهم تا قصر پادشاه قریب نیم فرسنگ بود . تمام کوچه‌ها و معابر که از آن گذر می‌کردم مملو از جمعیت و پر از ازدحام بود ، بطوریکه مهماندار من مجبور بود برای متفرق کردن مردم از چوبدستی استفاده کند تا ما بتوانیم به راه خود ادامه دهیم . جلو قصر رئیس کل تشریفات سلطنتی که محمد مومن خان نام داشت ، ایستاده بود . او و

مهماندار مرا به تالاری که سرتاسر آن با قالی مفروش بود هدایت کردند در آنجا انتظار کشیدم تا مأموری مرا به ورود به مجلسی که شاه در آنجا حضور داشت دعوت نمود. بمحض ورود، خلر آغاسی که در آخرین حد قالی ایستاده بود راه را برای عبور رئیس کل تشریفات باز کرد. به مشاهده پادشاه، به طرز خودمان بایرداشتن کلاه ادای احترام کردم. در این دربار مرسوم است که سفرای خاوجی سه بار پیشانی خود را بر زمین می‌کوبند تا به نزدیک پادشاه برسند. من با زحمت بسیار موفق شدم که نظر مسئولان امر را جهت ادای احترام به طریق دیگر جلب نمایم. قبل از این مراسم برای صدراعظم پیام دادم که به طریق خودمان به شاه سلام خواهم داد. با اینکه در اینمورد دچار تردید و اشکال شده بود، سرانجام موفق شدم همگی را متقاعد سازم، سلطان نیز قبول نمود که بطرزی که میان پرتغالی‌ها معمول است عمل نمایم.

وقتی که در مقابل پادشاه قرار گرفتم برای سومین بار تعظیم کردم و کلاه هم را بر سر نهادم و اعتبارنامه‌ام را همراه با نامه‌ای که آماده کرده بودم تقدیم داشتم زیرا در این کشور رسم براین است که اعتبارنامه را همراه با نامه مربوط به موضوع مذاکرات تقدیم دارند. مترجم گفته‌های مرا بفارسی برای صدراعظم و او نیز بزبان ترکی برای سلطان ترجمه میکرد و شاه بنوبه خود بزبان ترکی پاسخ می‌گفت زیرا زبان فارسی بین درباریان بندرت استعمال می‌شود و آنها زبان ترکی را که بنظرشان غنی‌تر و قشنگ‌تر از زبان فارسی است ترجیح می‌دهند. پادشاه بعد از پرسش از سلامتی پادشاه ما و آن جناب، از تعداد نفقات نیروی دریایی ما در بندرکنگ سؤال نمود. بعد از پاسخ دادن به تمام سؤالات وی، در مورد قرارداد خودمان شروع به صحبت کردم. ولی هربار شاه سخنان مرا قطع می‌کرد و از اوضاع و احوال اروپا سؤال می‌نمود سرانجام گفت که قرارداد ما امسال بعلت کمبود بیش از حد آذوقه و آب در مسیر راهی که قشون می‌بایستی بپیماید نمی‌تواند مورد اجرا قرار گیرد و درست هنگامی که می‌خواستم دلایل بیشماری برای تشویق وی به جنگ با

اعراب بشمارم شاه برئیس تشریفات امر داد یک کرسی جهت نشستن من فراهم آورند. کرسی مرا در طرف راست شاه و در محلی قدری پایین تر از کرسی چهار شخصیت بزرگ مانند اعتمادالدوله قورچی باشی - خلرآغاسی و واقعه نویس دربار قرار دادند و در پشت سر آن دو پسر صدراعظم و سایر بزرگان دربار نشسته بودند. سلطان دستور موسیقی و ساز و آواز داد و در همان حال جلو تمام اشخاصی که نشسته بودند، مجموعه هایی از شیرینی جات و قلیان و تنگ های شراب با لیوان قرار دادند. با اینکه طبق قوانین اسلام نوشیدن شراب گناه بزرگی محسوب می شود ولی آنها اظهار می کنند که شاه از این قانون مستثنی است و اختیار نوشیدن دارد و حتی کسانی هم که سلطان به آنها دستور می دهد شراب بنوشند مرتکب هیچگونه گناهی نمی شوند. نیم ساعت بعد مهماندار اطلاع داد که شاه مرا احضار نموده است و به اتفاق رئیس تشریفات، مرا به حضور او بردند و اظهار داشتند در همان جا توقف نمایم، در آن موقع هدایایی را که تقدیم شاه کرده بودم از مقابل او عبور می دادند و بدلیل اینکه بمن نشان دهند که همه آنها از نظر شاه گذشته است مرا در آن محل نشاندد. بعد از نمایش هدایا دوباره مرا بجای قبلی ام مراجعت دادند تا به ساز و آواز گوش دهم بعد از مدت زیادی که در آنجا گذراندم مهماندار اطلاع داد شاه اجازه مرخصی صادر فرموده است. همراهان من یعنی کشیش های مسیحی، فرانسوی ها و انگلیسی ها و همکارانم همگی هنگام ورود ابتدا نسبت به شاه ادای احترام نموده و سپس پشت سر بزرگان دربار بر روی فرش بر زمین نشسته بودند. هدایا قبلا از اقامتگاه من با جلال تمام بوسیله مستخدمین شاه حمل شده و به قصر سلطنتی برده شده بود. روز دوشنبه ۲۴ دسامبر فرمانده هلندی ها بنام آقای کاستلین^۱ تقاضای دیدار مرا کرد که در ساعت سه بعد از ظهر همان روز صورت گرفت. وی از اینکه قبلا به ملاقات من نیامده است پوزش طلبید و گفت در این دربار از گناهان نابخشودنی است اگر با سفیری قبل از شرفیابی حضور شاه ملاقات حاصل شود. در پاسخ گفتم

که گرچه مراتب احترام او را می‌پذیرم ولی این ممنوعیت تنها شامل ایرانیان و آرامنه ساکن اینجا می‌باشد نه شامل ملیت‌های خارجی، چنانکه تمام خارجیان مقیم دربار غیر از شما در موقع ورود مرا تا منزل همراهی کردند و بعد از آنهم چندین بار بدیدارم آمدند، پاسخ داد که اگر در اینمورد غفلی شده است عذر می‌خواهد و با من همانگونه که نماینده آنها در میان راه رفتار نموده بود اظهار ادب کرد.

فردای آن روز صدراعظم اطلاع داد که پادشاه او را جهت مذاکرات بامن تعیین کرده است، بنابراین باید بمنزل وی بروم تا مذاکرات را شروع نمایم در پاسخ گفتم جلسه مذاکراه باید در اقامتگاه من ترتیب داده شود و اگر از این نظر ناراحت است می‌تواند مکان ثالثی مانند دیوان خانه حکومتی یا قصر شاهی را تعیین کند و در هر حال من (سفر پرتغال) ناچارم دستورالعملی را که در این مورد بمن داده شده و صدراعظم می‌تواند شخصاً آن دستورات را ببیند، مراعات کنم. در اینمورد با نمایندگان مذهبی خودمان در اصفهان مشورت کردم. آنها اظهار داشتند که اصرار در تغییر محل بی‌نتیجه است زیرا همیشه مرسوم بوده است که مذاکرات با سفرای خارجی در منزل صدراعظم انجام گیرد و در تمام اصفهان یکنفر پیدا نمی‌شود که شهادت دهد که اعتمادالدوله صدراعظم به اقامتگاه سفیری بمنظور مذاکرات یا حتی برای دیدار رفته باشد. مهماندار فردای آن روز بدیدنم آمد و گفت که اعتمادالدوله نظر شما را بعرض شاه رسانیده است و شاه به مهماندار امر فرموده که باطلاع من برساند که باید قبول کنم و بمنظور مذاکرات و دریافت پاسخ قطعی بمنزل اعتمادالدوله بروم و در اینمورد سخت‌گیری نورزم زیرا تمام سفرای خارجی نیز همین گونه رفتار می‌کنند. سرانجام مصمم شدم که روز بعد به آنجا بروم.

جلو در میرزا ربیع، منشی اعتمادالدوله و تعداد زیادی از مستخدمان او ایستاده بودند و مرا تا مجلس هدایت کردند و در آنجا کرسی مرا با قدری فاصله در مقابل تشکچه و پشتی صدراعظم که بدیوار تکیه داشت قرار دادند. توسط مترجم به منشی گفتم که این محل شایسته من نیست دستور داد کرسی را قدری جلوتر

کشیدند ولی هنوز با تشکجه متعلق به اعتمادالدوله در یک سطح قرار نمی گرفت . بنابراین در لحظه‌ای که وزیر از اندرون وارد شد و با خوشحالی و شغف زیاد بامن برخورد کرد من آن کرسی را به کمک پا طوری جلو بردم که با پشتی اعتمادالدوله در یک ردیف قرار می گرفت بعد از تعارفات معمول اظهار داشت پادشاه اورا جهت مذاکرات و گفتگو در مورد جنگ تعیین نموده است و از جانب شاه مأمورم به شما یادآوری کنم که در این سال جنگ برای ما مقدور نیست نه تنها بعلت مسدودبودن جاده‌ها از برف که امکان عبور قشون تا بندرکنگ نمی باشد ، بلکه اشکال ، فقدان آذوقه و خوراک و کمبود آب در آب‌انبارها نیز هست . با اینکه با دلایل بیشمار کوشش کردم او را قانع کنم و اشکالاتی را که می‌آورد مرتفع سازم ولی بی نتیجه بود و سرانجام گفت که جنگ امسال بهیچ روی امکان پذیر نیست و می‌خواست بداند که در نوبت آینده چه تعداد نفرات و چند فروند کشتی می‌توانیم برای آنها فراهم آوریم . گفتم تعداد نفرات زیاد خواهد بود زیرا وسایل و نفرات بسیار در هندوستان موجود است و ارسال آنها بشرطی است که نایب السلطنه ما تصمیم به فرستادن مجدد نیروی دریایی داشته باشد زیرا در این سفر ما دچار اتلاف وقت و خسارات بسیار شده‌ایم و امکان دارد در نوبت آینده نیز همین گونه رفتار شود ، پاسخ داد هرچه خداوند مقرر فرماید همان خواهد شد و دوباره از تعداد نفرات کشتی‌ها پرسش نمود باز اظهار داشتم که پاسخ آن را در روز شرفیابی حضور پادشاه عرض کرده‌ام .

افزود با اینکه اعراب به بندرکنگ حمله کرده‌اند ولی نیت اصلی آنها راندن پرتغالی‌ها بوده است . گفتم همین دلیل کافیهست که دولت ایران اقدام به جنگ نماید زیرا مباشر و نماینده دولت ما که در آن بندر ساکنند تحت حمایت پادشاه ایران قرار دارند و در صورت حمله به آنها به امنیت و استقلال کشور ایران توهین شده است و می‌دانیم که کشورها از این بابت در تمام دنیا مصون هستند و اعراب با این طرز رفتار نشان دادند که تنها بمنظور اخراج پرتغالی‌ها نیامده‌اند

چرا که پرچم ملی خود را بر فراز توپخانه و قلعه افراشته‌اند و پس از ایجاد حریق، چند خانه و آبادی را غارت کرده‌اند. اعتمادالدوله در پاسخ گفته‌های مرا تصدیق نمود و گفت بهمین دلیل است که دو پادشاه قوی چون شاهان پرتغال و ایران موافقت خود را برای سرکوبی اعراب اعلام داشته‌اند (از این پاسخ، آن جناب می‌توانند به فقدان ثبات و پشتکار در نزد این ملت پی ببرند و ملاحظه فرمایند با چه سهولتی خودشان خود را قانع می‌سازند). سرانجام گفت وقتی که آب و آذوقه بقدر کفایت فراهم گردید به اطلاع آن جناب خواهند رسانید تا نیروی دریایی دوباره برگردد و در وضع کنونی بهیچ روی امکان تهیه آب نیست.

در اینمورد اصرار بسیار ورزیدم که سال و تاریخ معینی را تعیین نماید زیرا بعلت بعد مسافتی که میان پایتخت ایران و دولت هندوستان موجود می‌باشد امکان دارد که تعیین وقت بعدی موقعی باطلاع ما برسد که گرفتاری‌های دیگری در میان باشد یا مصادف با ایام بادهای موسمی نباشد. پاسخ داد تصمیم در باره سال معینی غیر ممکن است. این مذاکرات تمام مدت صبح بدون اخذ نتیجه بطول انجامید. از وی اجازه مرخصی خواستم و موقعی که جهت عزیمت برپا خاستم او همانگونه نشسته بود منمهم بدون ادای احترام خارج شدم و در اینمورد چند کلمه بعنوان گله به منشی او که همراهیم می‌کرد اظهار داشتم و او برای دلجوئی من گفت وزیر سالمند است و رفتار او نه تنها نسبت به شخصیت‌های بزرگ، بلکه با سفرای خارجی نیز همیشه همین گونه بوده است. من در این باب به مهماندار نیز شکایت کردم زیرا می‌دانستم که باطلاع پادشاه خواهد رسانید و نتیجه‌اش آن شد که بعداً شرح خواهم داد.

روز بیست و هشتم نماینده هلند در دربار اصفهان به آنجا رسید، همان شخصی که در ده گرد و ملاقات کرده بودم و در بالا برای آن جناب نوشتم. او از بندرعباس می‌رسید. بموجب اطلاعاتی که از پدر آنتونیو در شیراز دریافت داشتم نماینده هلند به امر اعتمادالدوله صدراعظم به گمرون رفته بود تا ضمن مذاکره با اعراب از آنها

بخواهد در صدد جبران اهانتی برآیند که در بندرکنگ نسبت به ایرانیان مرتکب شده‌اند و بدینوسیله جنگ منتفی گردد و باز بموجب همین اطلاعات نماینده هلند به باتاویا^۱ نوشته بوده است که بمنظور اعراب اعراب و ایجاد وحشت در خلیج فارس نیروی دریایی قوی و مجهزی به بندر ارسال دارند تا اعراب را مجبور به پرداخت خسارت و جریمه به دولت ایران بنماید و یا ایرانیان را برای جنگ با اعراب کمک کند. بهمین علت به جاسوس مزدوری که در منزل صدراعظم تعیین نموده بودم گفتم هربار که نماینده دولت هلند به آنجا آمد بمن خبر دهد. او در ماه ژانویه به اصفهان رسیده بود ولی روز بیست و یکم مارس به منزل اعتمادالدوله رفت زیرا در آن روز سال نو ایرانیان شروع میشود و در نزد آنها مرسوم است که سال نو را جشن می‌گیرند و به یکدیگر تهنیت می‌گویند. در آن روز نماینده نامبرده ملاقات بسیار کوتاهی با وی داشته که حتی بر زمین نشسته است باین ترتیب یقین حاصل کردم که صدراعظم او را به هیچ مأموریتی اعزام نداشته بوده است زیرا اگر جز این بود نماینده هلند پس از بازگشت از گمرون بمنظور عرض گزارش به پادشاه توسط صدراعظم مدتی به این طولانی بانتظار نمی‌ماند و نیز دلیل دیگر اینکه وجود نیروی دریایی هلند در خلیج فارس ثابت نگردید زیرا موعدها بادهای موسمی گذشته است و آنها هنوز به خلیج نرسیده‌اند. بعلاوه هلندی‌ها امروزه توانایی تشکیل یک ناو بزرگ با دویست تن اروپایی را ندارند زیرا از لحاظ نفقات بسیار در مضیقه هستند و افرادی که در کشتی‌هایشان استخدام می‌کنند هندی هستند در هر کشتی حتی بیست نفر هلندی وجود ندارد و این موضوع را من از انگلیسی‌های ساکن بندر گمرون بطور یقین تحقیق نمودم و امروزه هلندی‌ها بواسطه جنگهای اروپا افراد کمکی اروپایی کم دارند.

روز یکشنبه سی‌ام در کلیسای فرقه مذهبی کارم اسقف‌الی دوسن آلبرت تقدیس می‌شد او منتظر مانده بود تا من بحضور پادشاه شرفیابی حاصل کنم و بتوانم دیگر از

اقامتگاه خارج شوم و در مراسم تقدیس وی شرکت جویم ، در آن مراسم آقای پیدواسقف بایبلون و سایر روسای فرقه های اگوستن و دومینیکن حضور داشتند ، من روی صندلی دسته دار نزدیک محراب قرار گرفتم ، انجیل را برای بوسیدن بدستم سپردند و بخور نیز دادند ، پدر کنستانتینو بزبان لاتین دعا خواند و بعد از انجام مراسم تقدیس اسقف نامبرده شروع بدعا و ثنا برای پادشاه پرتغال اربابم نمود که آن را جهت آن جناب تقدیم می دارم . در مراسم تقدیس عموم اروپاییان ساکن دربار اصفهان شرکت و همچنین کاستلین^۱ افسر دولت هلند حضور داشتند .

روز دوم ژانویه ۱۶۹۷ صدراعظم اعتمادالدوله اطلاع داد که برای مذاکرات مجدد باید به نزد او بروم ، برای او پیام دادم چون در دیدار گذشته از احترام لازم نسبت بمن کوتاهی شده است لذا مذاکرات بایستی در محل دیگری انجام شود ، او ضمن ابراز معذرت و دلجوئی اظهار داشت که طرز رفتارش بدلیل کهنسالی بوده است و نیز روش همیشگی او نسبت به عموم سفرای دربار چنان است اما این عذر نتوانست مرا متقاعد کند و شاه از این موضوع آگاه شد و توسط مهماندار که از سابقه رنجش من از اعتمادالدوله اطلاع داشت پیام داد که بمنزل صدراعظم بروم و وی از ادب و احترام لازم نسبت بمن کوتاهی نخواهد کرد بطوریکه دیگر از این بابت شکایتی نداشته باشم . بعداً دانستم که تشکیل این مجلس بیشتر بخاطر دلجوئی از من بوده است ، نه بخاطر مذاکرات ، زیرا همان گفتگوهای سابق تکرار شد ، وی دوباره عدم امکان جنگ را در سال جاری یادآوری نمود و ضمناً اطمینان داد که کار استقرار مجدد اسقف اخراجی در جریان می باشد و همانطور که مورد تقاضایم هست عمل خواهد شد زیرا نظر پادشاه را نیز بسیار مساعد و موافق یافته است وقتی که بمنزل صدراعظم وارد شدم دو پسر وی جلو در به استقبال آمدند و خودش به محض ورودم از جای برخاست و در موقع عزیمت نیز همانگونه اظهار ادب و احترام نمود .

از راههای مختلف و بخصوص توسط منشی که به او هدایایی نیز داده بودم
 کوشش کردم اجازه شرفیابی خصوصی حاصل نمایم و چون از این راه موفق نشدم
 تلاش کردم توسط خواجه‌های حرم این اجازه را بدست بیاورم زیرا در حقیقت آنها
 هستند که فرمانروایی می‌کنند یکی از همراهانم بنام اگوستیو هنریک^۱ چندبار
 بطور خصوصی با رئیس خواجه‌ها که آغا کمال نام داشت و محافظ حرمسرا است و
 دارای اعتبار زیاد نزد سلطان می‌باشد ملاقات کرد و چون امیدواری و اطمینان یافت،
 بوسیله او تقاضای شرفیابی مجدد خصوصی حضور پادشاه نمودم، در پاسخ قبول
 کرد که این امر خطیر را برعهده بگیرد بشرطیکه به او مبلغ دویست تومان به پول
 گوا پرداختیم ولی چون چنین خرج گزافی برایم مقدور نبود در کارم توفیق نیافتم.
 بطور کلی در زمان حاضر نزدیک شدن به این دربار بسیار مشکل است زیرا درباریان
 و بزرگان مملکت کارشکنی می‌کنند و مایل نیستند که پادشاه جز از طریق آنها
 کسی را بپذیرد مبادا خاطر شاه از ظلم و تعدیات آنها آگاه شود بخصوص از زمان
 سلطنت شاه‌عباس دوم که با اروپاییان رفتاری بسیار خوب و پسندیده داشت. در
 خاطرات سفیری که سالهای گذشته در این دربار ساکن بوده است و من آنرا به آخر
 گزارش خود ضمیمه می‌کنم آن جناب مطلع خواهند شد که چقدر این دربار اهل
 اخاذی پول و رشوه هستند.

روز دوشنبه بیست و هشتم ژانویه بمنزل صدراعظم رفتم زیرا شاه دوباره برایم
 پیام داده بود که برای تجدید مذاکرات به آنجا بروم و در ضمن اعلام داشته بود
 که بزودی روز شرفیابی بمنظور کسب اجازه مرخصی تعیین خواهد شد.

صدراعظم در شروع صحبت بمن اطمینان داد که چون فعلا جنگ صورت
 نمی‌گیرد می‌توانم به هندوستان برگردم و در موقع لزوم و مناسب تاریخ اعزام
 نیروی دریایی را بما اطلاع خواهند داد و بزودی پادشاه نیز اجازه شرفیابی بمنظور
 کسب مرخصی و نیز پاسخ نامه‌هایی را که تقدیم داشته‌ام خواهد داد. با اینکه

دوباره اصرار ورزیدم و با دلایل گوناگون کوشش کردم او را متقاعد سازم که از تصمیم به جنگ با اعراب منصرف نشوند نتیجه‌ای نداد و برای آخرین بار جواب قطعی بمن داده شد که این فکر را از سر بیرون کنم . آنگاه من تقاضای پرداخت هزار تومانی را کردم که شاه بمنظور مخارج نیروی دریایی نموده بود . پاسخ داد که تمام آن مبلغ پرداخته نخواهد شد زیرا در حال حاضر خزانه شاهی خالی است و این مبلغ در صورت ارسال بیست کشتی کمکی قول داده شده بود و به این دلایل شاه فقط دستور پرداخت پانصد تومان را داده است . سپس از او خواستم که مبلغ هزار تومانی را که بما از بابت گمرکات بندرکنگ از هنگام دستگیری شه بندر موسوم به شرف جهان مدیون بوده‌اند پرداخت نمایند . در پاسخ گفت اجازه پرداخت آن مبلغ داده شده است چنانکه آن مبلغ باضافه پانصد تومان مخارج نیروی دریایی با هم پرداخت شد . به او گفتم که مبالغ مذکور را قبول می‌کنم با این اطمینان که شاه نسبت به آن قسمت از معاهده منعقدہ میان دو کشور که نقض نموده است تجدیدنظر کند و مفاد معاهده را محترم بشمارد . وقتی تقاضای اجازه مرخصی نمودم این بار از جایش برخاست و تا وسط مجلس مرا مشایعت نمود عملی که در میان این ملت کاملاً نادر است . زیرا حتی اشخاصی زیردست نیز وقتی شخصیت‌های بزرگتر از آنها دیدن می‌کنند چنین عملی را انجام نمی‌دهند و درین آنها معمول نیست .

در ضمن ملاقات با صدراعظم بخاطر آمد که در هندوستان برای ساختن باروت همیشه با کمبود گوگرد مواجه هستیم در اینمورد با وی صحبت کردم اما تا اندازه‌ای مخالفت می‌کرد . با این حال از میرزا ربیع منشی صدراعظم اجازه حمل هر مقدار گوگرد را در کشتی به قیمت معمول دریافت کردم زیرا ییاد دارم که آن جناب هرگاه برای خرید گوگرد به این کشور مراجعه می‌کردید همیشه بازحمت بسیار مقدار محدودی بدست می‌آوردید چرا که خروج گوگرد از اینجا ممنوع و مجازات آن مرگ است . منتهی در این دربار همه چیز با پول ورشوه بدست می‌آید پس من هم این اجازه را با پرداخت مبلغ سی تومان بدست آوردم و از پول خودم

پرداختم ووجه را توسط د . میگوئل هنریکس ود . آگوستینو هنریکس به شخص ذینفع تسلیم نمودم بدون اینکه از خزانه پادشاه برداشت شود . کسب این اجازه در نظر خارجیان مقیم دربارکاری بسیار قابل توجه و مشکل بود زیرا هلندی ها در اینمورد کوشش و تلاش بی اندازه نمودند ولی موفق نشدند .

روز بیست و پنجم فوریه مهماندار دربار برایم خلعت آورد ، خلعت عبارت از پوششی است که شاه به سفرای خارجی هدیه می کند تا در موقع شرفیابی جهت کسب اجازه مرخصی برتن داشته باشند و آن پوشش شامل قبا و کلاه می باشد و برای سایر همراهان و مترجم و کشیش نیز خلعت فرستاده بود با این تفاوت که مرسوم نیست به آنها کلاه هدیه شود و شاه یک رأس اسب نیز از اصطبل شخصی برای من فرستاد که دهنه و کلگی آن تماماً از طلا بود وزین آن از مخمل برنگ گل طاووسی پوشیده شده بود و روی آن گلدوزی شده بود باضافه بیست و پنج تومان وجه نقد . دستور دادم پولها را بین تمام مستخدمان مهماندار که حامل خلعت بودند تقسیم کنند ولی مهماندار اظهار داشت که امکان دارد شاه از این عمل به خشم آید زیرا ارسال وجه نقد کار خارق العاده و کم سابقه ایست که شاه انجام می دهد و باید حتی اگر یک تومان هم باشد پذیرفت . سرانجام فقط پنج تومان از آن پول را با چند قطعه مخمل و چند توپ پارچه که جزء هدایا بود پذیرفتم و گفتم به نشانه برخورداری از لطف پادشاه همین ها برای من کافی است .

روز چهارشنبه بیست و هفتم فوریه مهماندار اطلاع داد که ساعت سه بعد از ظهر آن روز برای شرفیابی تعیین شده است و در ضمن از اینکه نمی تواند مرا همراهی کند عذر آورد و گفت که گرفتاری های دیگری دارد . در پاسخ گفتم که باید حتماً همراه من باشد و در غیر اینصورت هرگز از اقامتگاهم خارج نخواهم شد . پیام من بقدری مؤثر بود که کمی بعد مهماندار در اقامتگاه من حاضر شد در راه بطرف قصر و قبل از رسیدن به میدان دو نفر از مستخدمان شاه اطلاع دادند که شتاب نمایم زیرا شاه نیز از قصر خارج شده است و در میدان مرا خواهد پذیرفت و افزود

که برای گفتگو با شاه که سوار بر اسب می‌یافت من بیهوشی پیاده باشم به واسطه
گفتم که با اطلاع اعلیحضرت شاه برساند بلید همانگونه که در هنگام شرفیابی
اولی مرا پذیرفت در هنگام اجازه مرخصی نیز رفتار نماید زیرا موقعیت من با سایر
سفر متفاوت است و سفیر اعلیحضرت پادشاه پرتغال می‌باشم در پاسخ اظهار داشت
از بردن چنین پیامی معذور است زیرا امکان دارد سخت توییخ شود بطوریکه بر آن
شدم به اقامتگاهم مراجعت نمایم و از شرفیابی در میدان عمومی خودداری کنم
ولی روحانیان فرقه اگوستین واسقف و سایر اشخاص با تجربه میرا از این عمل باز
داشتند و یادآوری کردند که موجب اشکالات و ناراحتی‌های زیاد خواهد شد زیرا
با عموم سفر همین گونه رفتار می‌شود .

به میدان قصر که رسیدم ژان کتراد را که بعنوان سفیر امپراطور روس در
دربار معین شده بود و حامل نامه‌هایی نیز از دوك مسکو بود ، دیدم سفرای
عربستان مکه و ازبکستان نیز حضور داشتند . آنها پیاده در وسط میدان ایستاده
بودند ، من با تمام همراهانم تا مقابل در قصر که عالی‌قاپو نام دارد و شاه از آنجا
خارج می‌شود پیش رفتم یکی از پسران قوچی باشی نزدیک شد و گفت که بلید از
اسب بزرگ آیم من قبول نکرده و تأمل نمودم تا شاه سوار بر اسب به نزدیک من
رسید در آن موقع پیاده شدم ، اعتقادالدوله صدراعظم ، ناظر ، و سایر بزرگان دربار
پیاده در جلو اسب وی حرکت می‌کردند . صدراعظم پاسخ نامه‌های آن جناب را
در دست داشت . پادشاه به او امر کرد که آنها را بمن بپردازد و او آنها را قبل از ورود
کردن روی سر قرار داده و بمن سپرد و من هم تشریفات نامه‌ها را از وی
گرفتم . در همان حال شاه بمن اجازه مراجعت به گویا داد و از اینکه از اقامتم در
دربار اصفهان رضایت خاطر داشته‌ام اظهار خوشحالی نمود . من بار دیگر در باره
قرارداد و مذاکراتمان صحبت کردم پاسخ داد که جواب تمام آنها را در نامه‌ها
داده است و بخصوص تأکید کرد که جنگ بوقوع خواهد پیوست و بعد از مدتی
صحبت با من ، سفرای سایر دولتها پیش آمدند دو آرموقع من سوار بر اسب شدند .

بعضی از آنها نامه هایشان را تقدیم می کردند و بعضی دیگر پاسخ آنها را دریافت می داشتند. پس از آن تمام بزرگان دربار بروی اسب قرار گرفتند و شاه از مقابل همه گذر کرد و از مقابل من که گذشت قدری سر خود را خم نمود.

این تشریفات بسیار مجلل و باشکوه بود، پنج اسب زیبای اصیل و تربیت شده بوسیله پنج سوار هدایت می شدند. زین اسبها از پارچه سبز رنگ ریشه دار پوشیده شده بود، کلگی و دهانه آنها پوشیده از طلای خالص و سنگهای قیمتی بود که چند قطعه بسیار نایاب و گران قیمت آن بروی پیمانی اسبها آویزان بود، زینها پیدا نبود ولی رکابها که دیده می شد از طلا بود و بخصوص دقت کردم بعضی از آنها از مروارید گران قیمت پوشیده بود. در طرف چپ اسبها ناظر که سر پیشخدمت باشی دربار است و دیوان بیگی که قاضی اعظم دربار می باشد و همچنین سایر بزرگان دربار در حرکت بودند سپس شاه نمایان شد که بر اسب بسیار زیبایی بزرگ کهر تیره سوار بود و لباس وی عبای بود از یک قبای زری که پوشیده از خز و سمشور بود و سرتاسر آن با مروارید تزیین شده بود و بروی عمامه اش برلیانهای گران قیمت متعددی می درخشید. در دو طرف او قریب صد پیاده در حرکت بودند و همگی هم لباسهای زیبا و مجلل برتن داشتند و سلاحهای گرم حمل می کردند. نزدیک او در طرف راست اعتماد الدوله صدراعظم با قدری فاصله که از انسب شاه عقب تر بود قرار داشت و با وی در حال گفتگو بود. آنگاه تعداد بسیار زیادی از خواجگها و نگهبانان سلطنتی و در پشت سر آنها مستخدمان دربار سوار بر اسبهای بسیار زیاد حرکت می کردند و اینطور که می گفتند حدود پنج هزار اسب در آن روز بکار برده بودند، من اجازه خواستم که مثلاً با همراهی کنم ولی موافقت نشد و ناچار با اتفاق بهمانندار دربار به اقامتگاهم مراجعت نمودم و از اینکه پادشاه به این طریق بمن اجازه شرفیابی و مرخصی داد از او گله کردم و اضافه کردم که امیدوارم پادشاه این جصل را جبران نماید و همین موضوع را روز بعد به صدراعظم اظهار داشتم و پاسخ داد که فراد پادشاه ایران رسم چنین است که شرفیابی سفرا برای کیست.

اجازه مرخصی با این تشریفات انجام گیرد حتی در مورد سفرای ترك كه بسیار مورد احترام و اهمیت هستند همین روش را معمول می‌داد و ولی با این حال موضوع را بعرض پادشاه می‌رساند تا رضایت من جلب گردد .

روز بیست و هشتم ، بعد از مذاکرات و مباحثات بسیار جهت استقرار مجدد اسقف در محل خدمتش و در محیطی پر از سوءنظن و عداوت اطمینانی كه بالاخره با پرداخت رشوه و مهارت خاص خودم موفق شدم آن شرایط را تغییر دهم ، صدراعظم دو نفر از کارمندان خود را نزد این فرستاد آنها وظیفه داشته اسقف را در جلفا مستقر سازند و نیز حامل سفارش نامه ای جهت حاکم شهر جلفا بودند تا وی موافقت و همراهی کند . این استقرار مجدد اسقف به حدی از لحاظ مذهبی دارای اهمیت و ارزش بود كه مصمم شدم شخصاً اسقف را تا کلیسا همراهی کنم ، کلیه مسیحیان و کشیهایی كه در این پایتخت ساکن هستند بدنبال من آمدند و تعداد آنها بسیار زیاد بود . در حالیکه از بخش بزرگی از شهر عبور کردیم اورا بطرف کلیسایش هدایت کردم با اینکه این کلیسا منهدم و خراب شده بود ولی هنوز نمازخانه کوچکی در آن باقی بود كه از نظر چشمگین این بی‌ایمان‌ها مضمون مانده بود . اسقف در آنجا مراسم مذهبی را بجا آورد ، از آنجا كه كاتوليك روم ، بی‌اندازه از این بابت اظهار خوشحالی كردند در صورتیکه افراد متشسب به فرقه تجزیه طلبان از کلیسا كه سایر روزها بنا به عادت در هر كوی و برزن كه می‌گذشتم حاضر بودند و ابراز خوشحالی و شغف می‌كردند ، در این مراسم بعزت خجلت هیچكدام حضور نیافتند . گاهی توانم از تأیید این مطلب به آن جناب خودداری كنتم كه چه اشكهای شادی كه آن روز ریخته نشد زیرا همه شاهد پیروزی ایمان در يك شهر پر از كفار بودند . اسقف از این بابت به اندازه‌ای خوشحال و سپاسگزار بود كه نامه تشكری به مقام مقدس پاپ اعظم نوشت به این مضمون كه من به عملی توفیق یافتم كه بسیاری از شاهزادگان اروپا با آن همه قدرت و اهمیت و مكاتبه بانجامش موفق نشده بودند . نامه ای هم بهمین مضمون به پادشاه ارباب ما نوشته . چر نامه ای كه

اظهار می داد برای آن جناب مرقوم داشته خصوصیات بیشماری را ارائه داده است که من نمی توانم جزئیات آنرا در اینجا بازگو کنم ضمناً اجازه تجدید بنا و نوسازی کلیسا را نیز جهت او بدست آوردم و در همان فرصت اجازه نامه مشابهی هم برای سایر هیئت های مذهبی مسیحی مقیم ایران بدست آوردم زیرا هیئت مذهبی مسیحی موسوم به کاپوسین ها که فرانسوی هستند و مقیم تیریز در این باره بمن نامه ای نوشته بودند .

روز شنبه نهم مارس پیامی از اعتمادالدوله داشتم که پادشاه را از رنجش و شکایت من آگاه ساخته است و بزودی شرفیابی دیگری برای من تعیین خواهد شد . یکشنبه هفدهم یک پرنس گرجی که گرگین خان نام داشت به شهر اصفهان وارد شد ، حاکم و کلانتر شهرسازوی استقبال کردند . و حدود پنجاه سوار او را همراهی می کردند . این شخص سابقاً مسیحی بوده است ، پس دین حقیقی را رها کرده و به مذهب محمدی گرویده بود . آنگاه با جمع کثیری از اهالی گرجستان بر ضد پادشاه ایران قیام کرده بود ، بهمین دلیل پادشاه کس فرستاده بود تا سر او را بحضورش بیاورد و این در دربار ایران رسم است وقتی که یکی از رعایای شاه نافرمانی و یاغیگری می کند و یا گناهی مرتکب می شود این عمل را انجام می دهند اما گرگین خان ، نماینده شاه را که جهت اجرای فرمان آمده بود به قتل می رساند و همچنان به یاغیگری و جنگ ادامه می دهد تا اینکه سرانجام با وعده و وعیدهایی که به او داده می شود مطیع می گردد و پادشاه برای او پروانه ورود به دربار جهت طلب عفو و عذرخواهی می فرستد و او پروانه عبور را می پذیرد و در روز ورود به دربار اصفهان بر روی عمامه خود قرار می دهد تا مورد تماشای همگان قرار گیرد . با اینکه با تظاهرات دوستانه زیادی از وی استقبال شد اما در مورد او حدیثات و پیشگوئی های بدی می کردند از این قبیل که دیگر هیچگاه از اصفهان خارج نخواهد شد و در اصفهان او را با سم به قتل خواهند رساند .

روز دوشنبه هیجدهم صدر اعظم اطلاع داد که شاه روز بیستم را برای

شرقیایی تعیین نموده است زیرا آن روز بزرگترین عید آن‌ها و شروع سال جدید است . روز چهارشنبه بیستم باتفاق رئیس تشریفات دربار عازم آنجا شدم . درمیدان قصر انبوه جمعیت بقدری زیاد بود که مدتی طول کشید تا به قصر رسیدم . در داخل قصر به شاهزاده گرجی برخورد کردم که توسط منشی خود بمن اظهار ادب کرد و از اینکه نمی‌تواند قبل از شرقیایی بحضور شاه با من صحبت کند ابراز تأسف کرد و افزود اگر غیر از این رفتار کند مورد اتهام قرار خواهد گرفت . سپس سفیر امپراطور روس وارد شد و بعد از او سفیر حاکم کل مالت که او را به ساختمان دیگری هدایت کردند . اول شاهزاده گرجی احضار شد و سپس بمن اطلاع دادند که می‌توانم در همان موقع داخل شوم . بعد از عبور از دو در ، راهنما اظهار داشت که باید تا رسیدن پیام ثانوی تأمل کنم . در اثنایکه انتظار می‌کشیدم هدایاییکه شخصیت‌های بزرگ مملکت و دربار جهت تقدیم به شاه فرستاده بودند از مقابل ما گذشت زیرا در آن روز مرسوم است همه جهت شاه هدیه بفرستند حتی تهی‌دستان که هدیه آنها می‌تواند مقداری پول خرد باشد به این طریق شاه در روز اول سال باج بسیار چشمگیری دریافت می‌دارد که مبلغ قابل توجه و متناهی می‌شود من دریافت کردم که مرا از روی قصد به آنجا هدایت کرده‌اند تا همه این هدایا را مشاهده نمایم .

اولین هدیه متعلق به صدراعظم شامل پنج اسب بود ، سپس هدیه ناظر که سه اسب و دو شتر حامل قالی بود و همینطور به ترتیب هدایایی از قبیل پول نقره - عمامه ، اسب ، غلام و کشیز و شاهین . سپس تعداد زیادی گله‌های بریده که از گاه پر کرده و برچوب بلند نصب کرده بودند و بعنوان علامت فتح و ظفر از مقابل پادشاه عبور دادند . این گله‌ها متعلق به ترک‌هایی بودند که در زمان سلطنت شاه عباس کبیر در جنگ کشته شده بودند و از آن زمان تا به حال آنها را حفظ کرده بودند تا در چنین روزهایی بنمایش در آورند بعد از آن تعداد زیادی سینی‌های طلا که مملو از پلوهای جوراچور بود و به عمارت اندرونی که شاه در آنجا غذا صرف می‌کرد برده می‌شد این محل که جهت پذیرایی تعیین شده بود

عبارت بود از یک حیاط بزرگ مغروش از آجر که اطراف آن بیست و پنج اسب با دهانه و رکاب طلا و موزین به سنگهای قیمتی ایستاده بودند و در مقابل هر اسب یک لکن نقره و یک غلام که شاطر می نامید قرار داشت .

اجازه ورود به مجلس بمن داده شد رئیس تشریفات و حاجب بمنظور راهنمایی جلو آمدند و مرا به حضور شاه هدایت کردند . بعد از اینکه سال نو را همانطور که مرسوم است بحضور شاه تبریک و تهنیت عرض کردم ، وی اظهار امیدواری کرد که از مسافرتم به دربار ایران خاطره خوشی همراه داشته باشم و اضافه کرد که همیشه مایل بوده است که رضایت سفیر پادشاه پرتغال ، برادرش را جلب نماید همانگونه که پادشاهان پیشین ایران دوستی و صمیمیت نسبت به شاهان پرتغال ابراز می داشته اند و مایل نیست که از شرفیابی آن روز در میدان قصر دلگیر باشم زیرا آنجا محلی است که وی طبق معمول تمام سفرا را می پذیرد و در ایران هر مکانی که پادشاه حضور دارد آن مکان افتخارآمیز است . بعد از پاسخ به تمام سؤالات شاه به بحث و مذاکره در موضوع اصلی پرداختیم و وی را در جریان سرعت عمل و مخارجی گذاشتم که آن جناب جهت ارسال نیروی دریایی متحمل شده اید و متذکر شدم که این اقدام فقط به این دلیل بود که پادشاه ایران اظهار تمایل به تنبیه و گوشمالی دشمنان خود نموده بودند در جواب پاسخ داد که بطور حتم این گوشمالی به همان ترتیبی که در قرارداد منعقد با آن جناب پیش بینی شده است صورت خواهد گرفت . بعد از کسب اجازه مرخصی پدر ژان کتراد و متعاقب آن پدر گیوم فل وارد شدند . شاهزاده گرجی موقعی که به حضور شاه رسیدم در آنجا نبود زیرا او را به عبارت داخلی قصر هدایت کرده بودند .

روزی بیست و هشتم اعتمادالدوله صدر اعظم ، دستوری مبنی بر مخارج ضروری مسافرتم صادر کرد و نیز نامه ای را که ترجمه آن در زیر نوشته می شود بمن سپرد .

مکتوبی که اعتمادالدوله به امیرپادشاه ایران نگاشته است

عالیجناب باید بدانند که ولینعمت من که حیاتم وابسته باوست به اینجناب، بنده درگاهش امر فرموده است که به اطلاعاتن برسانم چند برده دانا بنواختن ارگ و چنگ را از گوا برایشان بفرستید .

چند روز پیش در این باره با مترجم عالیجناب صحبت کردم ، در جوابم گفت که موضوع را بحضورتان معروض خواهد داشت . معهذا این نامه را می نویسم تا تقاضا کنم که در اعزام نامبردگان دقت و تسریع لازم را مبذول فرمایند . انجام این امر پادشاه ، از سوی شما موجبات ازدیاد مودت میان ایشان و عالیجناب خواهد شد . سایه آنجناب همواره مستدام باد .

میرزا طاهر اعتمادالدوله

روز شنبه سیام دیوان بیگی برادر خان لار را ملاقات کردم وی بجای سرداری که برای مقابله با اعراب اعزام شده بود منصوب گشته بود . او بمن گفت که از مدتها قبل می دانسته است که طی سال جاری جنگی صورت نخواهد گرفت و دلیل آن کمبود آذوقه نیست بلکه علت مهم دیگری دارد و در صورتیکه قول دهم آن را جائی ابراز ندارم و بعنوان سری حفظ کنم خواهد گفت، من این قول را به وی دادم ، او گفت بعد از عزیمت سردار به کازرون برای جمع آوری افراد جهت قشون، به پایتخت خبر رسیده بود که اعراب با بلوچ ها که بوسیله دماغه جاسک در همسایگی ایران قرار گرفته اند ، متحد شده اند تا در صورتیکه ایران به اعراب اعلام جنگ دهد آنها در همان موقع به گمرون و سپس به لار حمله نموده و شهر شیراز را تصرف نمایند. زیرا بلوچ ها افراد جسور و لایقی هستند و همیشه موجب وحشت ایرانیها بوده اند . گویانکه کمبود آب و آذوقه هم آشکار بوده ولی این خبر را تا اندازه ای قابل قبول دانستم .

در اینجا مایلم از عملی که انجام داده‌ام و پدر روحانی آنتونیو آن را بعنوان اشتباه بزرگی از جانب من قلمداد کرده است و تصور می‌کنم گزارش آن را بحضور آن جناب نیز تقدیم کرده باشد، پوزش بطلبم.

در شهر جلفا شخصی ارمنی بنام آویت^۱ ساکن بود که مسیحی و از فرقه تجزیه‌طلبان بود و با انجام عمل ختنه به آیین محمدی در آمد. چون بسیار مغرور و زرنگ بود در اثر تغییر مذهب به حکومت شهر جلفا منصوب گردید و نزد پادشاه اعتباری یافت. زمانی که من بدربار اصفهان رسیدم دوره حکومتش به پایان رسیده بود، به ملاقات من آمد در آن زمان دانستم که بیشتر قسمتهای اروپا را پیموده و مدتی نیز در گوا اقامت کرده است در ملاقات مجدد اظهار داشت که ما پرتغالی‌ها دیگر دارای هیچگونه قدرتی در هندوستان نیستیم و پادشاه ایران را اغفال می‌کنیم و در خفا نیز حرفهایی بدین منوال زده بود. یک روز که او را بر روی پل جلفا به انتظار گذارده بودم به یکی از همراهانم دستور دادم که همانگونه که بر روی اسب قرار دارد با باطوم بسر او بکوبد و او طوری ضربه را فرود آورده بود که از آن به بعد چندین بار دچار خونریزی گردیده است. پدر آنتونیو از این جهت سروصدای زیادی براه انداخت و اظهار می‌داشت که پادشاه ایران از این بابت سخت خشمگین خواهد شد ولی موقعی که شاه از قصرش خارج می‌شد و او شکایت خود را مطرح کرده بود در پاسخ شنید که این عمل من بدون دلیل نبوده است و یقیناً او عمل خلافی انجام داده است. و دو نفر از همراهان من بنام میگل هنریک و رافائل آلوارد دوسیلوا^۲ شاهد این جریان بودند به اینطریق که آنها ضمن گردش در شهر اطلاع می‌یابند که پادشاه از قصر خارج می‌شود پس بمنظور تماشای شاه در محلی که بخوبی بتوانند شاه را مشاهده کنند قرار می‌گیرند و در همان زمان این تازه مسلمان شده را می‌بیند که خود را در مقابل پاهای اسب شاه بر زمین انداخته است و شکایت خود را عرضه می‌دارد، بعد از این جریان شاه آن دو نفر را می‌بیند و از صدراعظم

می پرسد که آیا اینها که به اینجا آمده اند احتیاجی دارند و آن دو در پاسخ می گویند که فقط برای مشاهده جلال و عظمت پادشاه به اینجا آمده اند .

روز دوشنبه اول آوریل از اصفهان عزیمت کردم مهماندار دربار و اسقف و شخصیت‌های مذهبی و سایر اروپاییان ساکن اصفهان مرا مشایعت کردند و مهماندار مرا به یکی از املاک پادشاه که در خارج از شهر کناره رود خانه قرار داشت هدایت کرد و مدت دو روز در آنجا اقامت گزیدم تا لوازم سفر مهیا گردد .

روز چهارشنبه سوم مسافرتم را شروع کردم در حالیکه همان مهماندار که بفرمان خان لارمرا تا دربار مشایعت کرده و در تمام این مدت جزو همراهان من محسوب می شد و با خرج من در اصفهان گذران کرده بود مرا همراهی می کرد .

روز پانزدهم همان ماه به شیراز رسیدیم در آنجا خان به استقبال نیامد زیرا از خدمت منفصل شده بود و در توقیف بود و اموالش را نیز مصادره کرده بودند چرا که هدایای او در روز اول سال نو مطابق مرسوم مانند هدایای دیگران بدربار نرسیده بود . کلانتر که از خاندان محمد است بجای وی به حکومت شیراز منصوب شده بود . رفتاری که با من در موقع عزیمت بدربار نمود بخاطر آمد بهمین دلیل اصراری نورزیدم که مراسم استقبال بجا آورد و بخصوص آن روز مسافرتم را بتأخیر انداختم که شب وارد شهر شوم . با این همه روز بعد دیدارم آمد . ببازدید وی در ملک شخصی اش که در آنجا نیز منزل داشت و یکی از بهترین خانه های شیراز بود رفتم . در موقع خدا حافظی از من خواهش کرد که از تابلوهای نقاشی که در منزلش جمع آوری کرده بود دیدن کنم یکی از آن تابلوها نقش عیسی مسیح در زمان نوزادی اش در کاهدان بود و مریم عذرا و حواریون مسیح نیز نشان داده شده بود . کلانتر می گفت که پیغمبر آنها در قرآن آورده است که عیسی پیامبر بزرگی بوده است و مادر او مریم از گناهبرا می باشد .

بیست و پنج روز در شیراز توقف کردم زیرا هنوز وسایل حمل و نقل آماده نشده بود ، باضافه اطلاع داشتم که هنوز کشتی به بندر کنگ نرسیده است .

در ماه مه از شیراز حرکت کردم وزیر جهرم مانند هنگام عزیمت بدربار از من پذیرایی کرد . هفت روز در جهرم اقامت گزیدم ، سپس روز هشتم ژوئن بطرف لار حرکت کردم ، در موقع ورود به آنجا مطلع شدم که خان به بندرکنگ رفته است و به حاکم که جانشین وی شده بود دستور داده است که از من در خارج از شهر استقبال کند حاکم نیز با همان تشریفات موقع عزیمت بدربار ، از من استقبال بعمل آورد .

در لار آگاه شدم که کشتی جنگی ما به کنگ رسیده است و فرمانده کشتی نامه هائی را که عالیجناب فرستاده بودند بمن رسانید . همچنین اطلاع یافتم که علاوه بر دوناو جنگی موسوم به نوسا سنهورادا کنسچائو^۱ و نوسا سنهورادا گلوریا^۲ انتظار دوناو دیگر را نیز که به مومباسا^۳ اعزام شده بودند، داشتند . من لوکاس دومورسمرانتو^۴ را بوسیله پیک به اصفهان گسیل داشتم و طی نامه ذیل مطالبی را که بمن دستور داده بودید برای شاه ایران نوشتم :

نامه بعنوان اعلیحضرت پادشاه ایران

در لار بمن اطلاع دادند که ناو دریایی اربابم ، پادشاه پرتغال به بندر کنگ رسیده است و نامه‌ای نیز از نایب السلطنه هندوستان دریافت داشتم . در آن نامه بمن امر شده بود که به اعلیحضرت یادآوری کنم که در سال ۱۶۹۴ در حالی که ساکن سرزمین‌های شمالی بودم اطلاع یافتم که اعراب به بندر کنگ حمله کرده‌اند و بغارت اهالی پرداخته و توپخانه قلعه را به یغما برده‌اند ، سرعت یک ناو جنگی مجهز برای پادشاه تقدیم داشتیم تا بوسیله آن از اعراب بخاطر این جسارت انتقام بگیرند . این هدیه ، نه تنها مورد قبول پادشاه قرار گرفت بلکه آن را بعنوان شاهد مستندی از طرف اربابم ، شاه پرتغال تلقی کردند . در نامه‌ای که اعلیحضرت بعنوان نایب السلطنه هندوستان فرستادند مواد قرار داد که با دولت هندوستان بسته شده بود نیز ضمیمه گردیده بود در آن نامه با قولهای موکد و با تعهدات کافی بما اطمینان داده بودند که هیچگاه از مواد موافقت نامه نظامی انصراف حاصل نخواهند کرد و همین امر باعث شد که نایب السلطنه ناو جنگی دوم را در سال ۱۶۹۶ ارسال داشت و مرا همراه آن برای عرض تبریک به آن اعلیحضرت بعلت جلوس بر تخت سلطنت اعزام داشت پیش از شرفیابی حضور اعلیحضرت اطلاع یافتم که سردار تعیین شده به مجرد اطلاع از ورود کشتی ما بشتاب عازم بندر کنگ شده است تا مقدمات نبرد را فراهم کند . در موقع ورود به دربار تقریباً از همه چیز مطمئن بودم . معهذا مدت زیادی نگذشت که اعلیحضرت تصمیم دیگری اتخاذ فرمودند و حتی امر به بازگشت ناو جنگی صادر فرمودند زیرا از فقدان آب و آذوقه در مسیر قشون آگاه شده بودند . ناچار من به فرمانده کشتی نوشتم که بدلیل موقوف شدن جنگ می‌تواند به گوا بازگردد و نایب السلطنه را از

این تغییر تصمیم مطلع کند . اما متأسفانه چون بفرمانده کشتی قبلاً اطلاع رسیده بود که جنگ شروع شده است او تصمیم گرفته بود که خود را آماده سازد تا شخصاً با تمام امکاناتش بیاری اعلیحضرت بشتابد تا زمانیکه دومیین اخطار به او برسد دائر براینکه جنگ امسال صورت نخواهد گرفت او مخارج سنگینی متحمل شده بود و همه اینها بمنظور خدمت به آن اعلیحضرت انجام گردیده بود . وقتی مشاهده شود که جنگ موضوع قرارداد منتفی شده است ، نه تنها اعراب دشمن ، بلکه عموم ملیت‌های خارجی انتشار خواهند داد که اعلیحضرت به تعهدات خود عمل نکرده‌اند و این موضوع را در تمام بنادری که کشتی‌رانی می‌کنند شایع خواهند ساخت و این امر به شخصیت و شهرت قشون اعلیحضرت صدمه بسیار می‌زند و من نمی‌توانم بپذیرم که این عمل شایسته عظمت و شخصیت اعلیحضرت باشد که از تنبیه و گوشمالی اعراب نسبت به توهینی که در بندر کنگ روا داشته‌اند چشم‌پوشی نمایند . شخص من بعنوان وزیر پادشاه و اربابم دوستی و احترام بسیار برای آن اعلیحضرت قائل است و کوچکترین اعمال ایشان را با اعمال شاه‌عباس کبیر برابر و شاید هم در بعضی موارد برتر می‌داند پس برخورد واجب می‌دانم که در نهایت وفاداری به اعلیحضرت خاطر نشان سازم که ملتهای بیگانه شایعاتی را انتشار خواهند داد و از اعلیحضرت استدعا می‌نمایم که لطف فرموده اطلاع دهند که آیا در این سال جدید مصمم به جنگ هستند زیرا خودم شخصاً با نیروی دریایی خود بایستی این موضوع را ضمن گزارش کامل از کارهای انجام شده ، بعرض نایب‌السلطنه برسانم . خداوند عظمت و جلال اعلیحضرت را پاینده و افزون بدارد . لار .

پانزدهم ژوئن ۱۶۹۷

گرگوریو پیرا فیدالگو

پاسخ پادشاه ایران به نامه سفیر پرتغال

پروردگار توانا پروردگار من است .

(در اینجا آرم پادشاهی گذاشته شده است)

به امر مطاع قبله عالم اعلام می گردد که گرگوریو پیرا فیدالگو سفیر عالیمقام پادشاه بزرگ پرتغال باید بداند که نامه ای را که در مورد ورود کشتی های جنگی به بندرکنگک نوشته بود و نیز مطلبی را معروض داشته بود مبنی بر اینکه قشون شکست ناپذیر من به سرکوبی اعراب که دشمن امام ما مرتضی علی و پیرو مذهب گمراه هستند بروند و این عریضه معروض به خاکهای تخت ما ، که یاور جهان خطاب شده بود ، از نظر تیز بین ما گذشت . او باید بداند که قبلا میان ما موافقت نامه ای منعقد شد مبنی بر اینکه کشتیهای نامبرده در آن موافقت نامه به بندرکنگک بیایند .

پس از عقد این قرارداد دیگر همه چیز متوقف ماند ، در صورتیکه فرمانده قشون که مسئولیت عملیات به او محول شده بود تعیین و سربازان بسیج شده بودند و تعداد زیادی از آنها هنوز هم درکنگک هستند ولی چون همه چیز در دست خداوند متعال است و امسال باکم آبی و قحطی آذوقه مواجه شدیم به نحویکه امکان اجتماع افراد در بندر میسر نشد ، من امر کرده بودم که ناوگان جنگی به عقب برگردد تا موقعیکه من همه چیز را آماده کنم و سپس به آنها اطلاع دهم که جهت ملحق شدن به قشون من به محلی که تعیین می کنم بازگردند . من اکنون مطلع شدم که آن ناوگان آمده است . در این موقعیت و در این لحظه افراد نمی توانند از راهی تا بدین حد دور درکنگک اجتماع کنند و علت آنهم گرمای بسیار شدید هوا و از طرفی عدم امکان انتظار کشیدن ناوگان تا فرا رسیدن تاریخ مناسب می باشد . او باید بداند که آمدن بدون نتیجه و بدون اثر ناوگان طی این دو سال نباید

موجب کاهش آن دوستی قدیمی و عمیقی باشد که مادر کلیه جوانب میان خودمان برقرار ساخته ایم . مشیت الهی بر آن باشد که کاری را که مادر ابتدا تصمیم گرفته ایم بموقع عملی شود و هر موقع که من اراده کنم ناوگان فرا رسد . در آن هنگام ما بر طبق قرار داد منعقد به جنگ مبادرت خواهیم کرد . او باید همیشه به شاهان امیدوار باشد زیرا آنان هرگز عهد نمی شکنند . هر آنچه دیگر نیز که سفیر تقاضا کند من انجام خواهم داد .

ماه دویا مطابق با ماه ژوئن سال ۱۱۰۹ هجری

نامه بالا را در روز سن ژان در بندرکنگ دریافت داشتم خان لار با تمام شخصیت های محلی در نیم فرسنگی خارج شهر به استقبال آمد و در طول مدتی که در آنجا اقامت داشتم یعنی تا روز پانزدهم سپتامبر چندین بار به ملاقاتم آمد . بنظرم آمد آن جناب را یادآوری کنم که در اولین نامه ام که از بندرکنگ ارسال داشتم نوشتم که اصرار و عجله زیاد پدر آنتونیو در مورد استرداد نصف درآمد گمرک بندرکنگ موجب شک و تردید اینجناب گردید . تصور می کنم حدس و استنباط من اشتباه نبوده است زیرا در اینمورد چه در اصفهان و چه در شهر لار شایعات زیادی شنیدم و برای اطمینان و تأیید حد سیاتم در این باره اطلاعاتی مجرمانه از شه بندرکنگ موسوم به میرزا شرف جهان کسب کردم ، زیرا برایم عادی نمی نمود که بمحض ورود این کشیش مسیحی به اصفهان پادشاه ، جهت او ماهانه سی تومان مقرری تعیین نماید . با اینکه او قبلا رفتار دیگری داشته است با رفتار امروزش بسیار متفاوت است و وضع زندگیش در اصفهان سروصدای بسیاری انگیزه است و از فساد وی وقتی بیشتر مطمئن شدم که اطلاع یافتم نامه ارامنه تجزیه طلب را بمنظور طرد اسقف از جلفا او نیز امضاء کرده است و این موضوع برای عموم در اصفهان آشکار و روشن است و همچنین برای استقرار مجدد او نیز بطور وضوح کارشکنی می کرده امت .

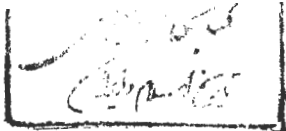
سلطان اکبر پسر پادشاه گورکانی هندوستان که بدربار ایران پناهنده شده بود و مقیم بود موفق به زیارت نامه آن جناب نشد زیرا یکماه پیش از ورود من از ایران عزیمت کرده بود، و مدت ده سال در ایران اقامت داشت و دلیل غیبت وی این بود که با بلوچ ها و تعدادی از راجپوت ها که رعایای پدرش بودند بمنظور بدست آوردن زمین های مجاور قندهار متحد می شود و پادشاه ایران به انواع وسایل کوشش نمود که او را از این لشکرکشی منصرف گرداند ولی وی آنچنان مصمم بود که به پادشاه عرض کرد که اگر مانع شود که این بار بخت خود را بیازماید، خویشتن را مسموم خواهد کرد و این تنها وسیله ای بود که می توانست پادشاه را مجبور به موافقت نماید زیرا شاه نهایت احترام و علاقه را برای وی قائل بود و روزانه پانزده تومان مقرری جهت او منظور داشته بود باضافه تهیه تمام حوائج و مخارج جهت اسبهایش. تنها محدودیت او این بود که هیچگاه بدون موافقت و اجازه پادشاه از اقامتگاهش خارج نگردد. سرانجام اجازه شاه را بدست آورد و در روز عزیمتش پادشاه به محل اقامت وی رفت و شمشیر شاه صفی را که در نزد ایرانیان بسیار خوش یمن بود بکمر او بست و تاج شاه صفی را نیز بر سر او نهاد و برای وی آرزوی همه گونه موفقیت و سلامت نمود و تا یک منزل خارج از شهر او را مشایعت کرد و یکی از سرداران خود را با دوازده هزار اسب همراه او کرد و امر داد تا قندهار او را مشایعت نمایند. ولی سردار نامبرده وسط راه وی را رها کرد و به عذر بیماری به دربار مراجعت کرد و پسر خود را بجای خویش قرار داد. اما به محض ورود به دربار، پادشاه دستور جلب وی را صادر نمود و تمام اموالش را مصادره کرد.

سلطان اکبر بعد از عبور از قندهار وقتی به حومه شهر لاهور سرزمین پدرش رسید پی برد که بلوچ ها نسبت به وی خیانت کرده اند زیرا برادرش شاه عالم را با قشون معظمی در انتظار خود دید تاچار با یکی از افراد خود قرار اختیار کرد در حالیکه مقدار متناهی اولوازم و تجهیزات سفر خود را از دست داده بود به قم وارد

شد شهری که سه روز تا اصفهان فاصله دارد و تمام سلاطین ایران در آنجا مدفون هستند. این خبر که پدر بار اصفهان رسید چندین جلسه مشورتی تشکیل دادند و سرانجام تصمیم بر آن شد که وی را به اصفهان احضار نمایند بهمین جهت پادشاه برای وی پیام فرستاد ولی او در پاسخ تقاضا کرد که شاه به وی اجازه دهند که در همین شهر که مقبره شاه سلیمان پدر اعلیحضرت قرار دارد و خود را مدیون آن پادشاه می داند، سکونت کند و دیگر تا هنگام عزیمت از اصفهان خبر تازه ای در این مورد نشنیدم.

در باره ازین بردن آن شخص مذهبی بیچاره هم که تغییر مذهب داده و مرتد شده بود به آن جناب بتفصیل نوشتم که از این موضوع بی اطلاع نباشند چون من از هیچ تلاشی و خرجی در باره او مضایقه نکردم، وجه نقد و اسب بوی بخشیدم هم برای خودش و هم برای شخصی که تعیین کرده بودم که او را به یکی از کشورهای مسیحی اروپا همراهی کند تا در امان باشد و از اسقف و سایر شخصیت های مذهبی تقاضا کردم تا او را در اتخاذ تصمیم نهایی تشویق و تحریک کنند بهمین جهت خبری را که از گوا رسیده بود با اطلاع وی رسانیدم و آن خبر چنین بود که پاپ اعظم الطاف مخصوص خود را شامل حال مرتدینی خواهند فرمود که توبه نمایند و از نو به مذهب مسیحی بازگردند و نه فقط آنها مطرود نخواهند شد بلکه برعکس همانند سایر کشیش های مسیحی مقدم آنها در همه جا گرامی شمرده خواهد شد و این امر بمحض اینکه شخص مورد نظر توبه کند و کشیش اعظم مربوطه انجام توبه را اعلام دارد عملی خواهد شد. اما این شخص لجوج در حالیکه تظاهر می کرد نصایح مرا توأم با ندامت از گذشته می پذیرد، در خفا مشغول تدارك عروسی جدیدی بود زیرا از زن سابق خود که موجب کم لطفی شاه نسبت بوی شده بود چند ماه بود که جدا گردیده بود.

آنچه گذشت گزارش مختصری است از آنچه در این سفر طولانی انجام داده ام و طی آن با مشکلات فراوانی روبرو شده ام که چنانچه موفقیت هایی که در این سفر



بدست آمده گویای اراده من در جهت انجام امور محوله باشد ، تصور می کنم که تحمل آن مشکلات بی ارزش نبوده باشد .

کمی بیش از دو سال است که پادشاه ایران بر روی تخت سلطنت قرار گرفته وی سی و دو سال دارد با جثه متوسط و قیافه شاد و متبسم ، از کمر به پایین بسیار کوتاه است و این نقص هنگامی که سوار بر اسب می باشد بی چشم نمی آید . در حرم تربیت یافته است و این مرسوم پادشاهان ایران است ، بنابراین کسی جز خواجه های حرم طرف صحبت شاهزادگان نیست بهمین جهت اطلاعات عمومی آنها بسیار کم و ناقص است و چون بشاهی می رسند امور و اداره کشور را بر عهده وزیران با کفایت و لایق می سپارند . این پادشاه نیز تمام امور کشورش را بدست صدراعظم خود اعتمادالدوله سپرده است که تمامی فشار مملکت بر دوش او است و ناظر نیز نزد او دارای اعتبار است ولی نمی تواند با صدراعظم رقابت نماید .

همه کار در این دربار با پرداخت وجه نقد انجام می گیرد و چیزی نیست که در ازای پول بدست نیاید زیرا صدراعظم همه چیز را در معرض فروش قرار داده است بعلاوه کوشش همه جانبه بعمل می آورد که پادشاه را از تماس و مقابله با سایر شخصیت های دربار باز دارد و مانع می شود که پادشاه برای هر شخصی که بخواهد وقت ملاقات خصوصی تعیین کند مبادا دزدیها و خلاف کاری های پی در پی وی بر ملاء گردد . در شرفیابی های عمومی که خیلی بندرت انجام می گیرد ، فقط شخصیت های دربار اجازه صحبت با شاه را دارند و سایر مردم کشور امکان شرفیابی حضور شاه را ندارند باین جهت مردم عادت کرده اند هنگامیکه شاه از قصر خارج می شود خود را در مسیر او قرار دهند و عریضه خود را بر سر دست گیرند تا شاه ببیند و آن را دریافت کند و این عمل را همیشه انجام می دهد اما فوراً عریضه را بدست صدراعظم می سپارد و او تنها عرایضی را که خود صلاح می داند باستحضار شاه می رساند . رشوه و پول در دربار ایران موجب موفقیت در مهمترین کارهاست و در این مورد نمونه های بسیار وجود دارد .

نماینده هلند مبلغ چهارده هزار تومان در ازاء عقد بیست و هفت قرارداد پرداخته است و برای وصول همین قراردادها کمپانی هلندی سفیری بدربار ایران اعزام داشته بود که با پرداخت مبالغ هنگفت موفق باخذ هیچیک از آنها نشد زیرا هنگام ورود به گمرک ایران پادشاه امر می دهد که تمام مخارج وی را به حساب دولت ایران چنانچه معمول است ، بپردازند ولی سفیر نامبرده باین امر موافقت نکرد و این موضوع به قدری برای شاه توهین آمیز بود که انجام تقاضاهای وی را مدت دو سال به تأخیر انداخت که مخارج وی افزون گردد تا هنگامیکه او را از باتاوایا احضار کردند و کارهای او را به آقای هوگ کامر سپردند و شخص نامبرده با پرداخت چهارده هزار تومان به صدراعظم و ناظر قرار دادها را منعقد ساخت. همین هوگ کامر برای من تعریف کرد که در مدت یکسال ، کمپانی از سود حاصله از قراردادهای منعقد شده مخارجی را که پرداخته بود بدست آورده است مهمترین این قرار دادها عبارت بود از اینکه تمام مال التجاره‌ای که از اصفهان عازم بندرعباس می شود و دارای علامات امتیاز کمپانی است بدون بازدید و گشوده شدن در گمرک ایران از مرز عبور نماید و به این طریق تمام مواد و لوازم ممنوعه را با کمال سهولت از ایران به هندوستان بردند و از این بابت منافع بیشمار عاید آنها شد . مهمترین جنس ممنوع سکه های طلا بود که صادرات آن ممنوع و مجازات صدور آن شدید است . قرار داد دیگر عبارت بود از اینکه در ازای هر یک من ابریشم دو عباسی کمتر بپردازند زیرا قبلا قرار بود که آن پول را به پادشاه که تنها شخصیتی بود که می توانست ابریشم به آنها بفروشد بپردازند و مقدار متناهی که هر سال صادر می شد به مبلغ گزافی می رسد .

در این دربار همه چیز را نیز می توان از طریق ارعاب بدست آورد و چون ترکها بدلیل همسایه بودن با این سرزمین ، همیشه موجب بیم و وحشت آنها می باشند بهمین دلیل بالاترین احترامات و امتیازات خاص آنهاست و با سفرای آنها با توجه مخصوص رفتار می شود و بر سایر سفرای خارجی برتری دارند . از بسیاری

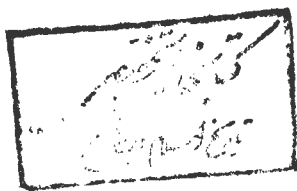
از اروپاییان در اینمورد شنیده‌ام که در موارد گوناگون سفرای ترك همواره بالاترین امتیازات را بدست آورده‌اند . اخیراً در زمان سلطنت شاه سلیمان پدر شاه کنونی ، یکی از سفرای ترك که بمنظور شرفیابی حضور شاه عازم قصر بود در میدان قصر بواسطه ازدحام جمعیت نتوانست عبور نماید پس شمشیر خود را از نیام کشید و دو ایرانی را بقتل رسانید و در اینمورد تركها در صدد رسوایی و سر و صدا بودند که شاه امر می‌نماید آنها را ساکت و آرام کنند و نسبت به این جسارت آنها کوچکترین اعتراضی ننمود .

در اینجا خاطرات نماینده لهستان بدستم افتاد ، این شخص چند سال قبل مأمور این دربار شده بود تا از پادشاه ایران تقاضای اعلام جنگ با تركها را بنماید . بنظر من دربار ایران در این خاطرات بخوبی توصیف شده است و من آن را برای اطلاع آنجناب در اینجا عیناً نقل میکنم و گزارش خود را به پایان می‌رسانم .

من برای آنجناب تمام حوادث مسافرتم را شرح دادم و مأموریتی که بمن محول فرموده بودند گزارش کردم . گرچه موفقیت‌های بدست آمده گویای تمام کوششی که برای انجام امور مبذول داشته‌ام ، نیست معهذا تصور می‌کنم همین کافی باشد که آنجناب بدانند که من از هیچ تلاش و فداکاری دریغ ننموده‌ام .

خداوند شما را سالهای دراز حفظ نماید .

لنگ ۲۵ اکتبر ۱۶۹۷ - گرگوریوپیرا فیدالگو



منور